

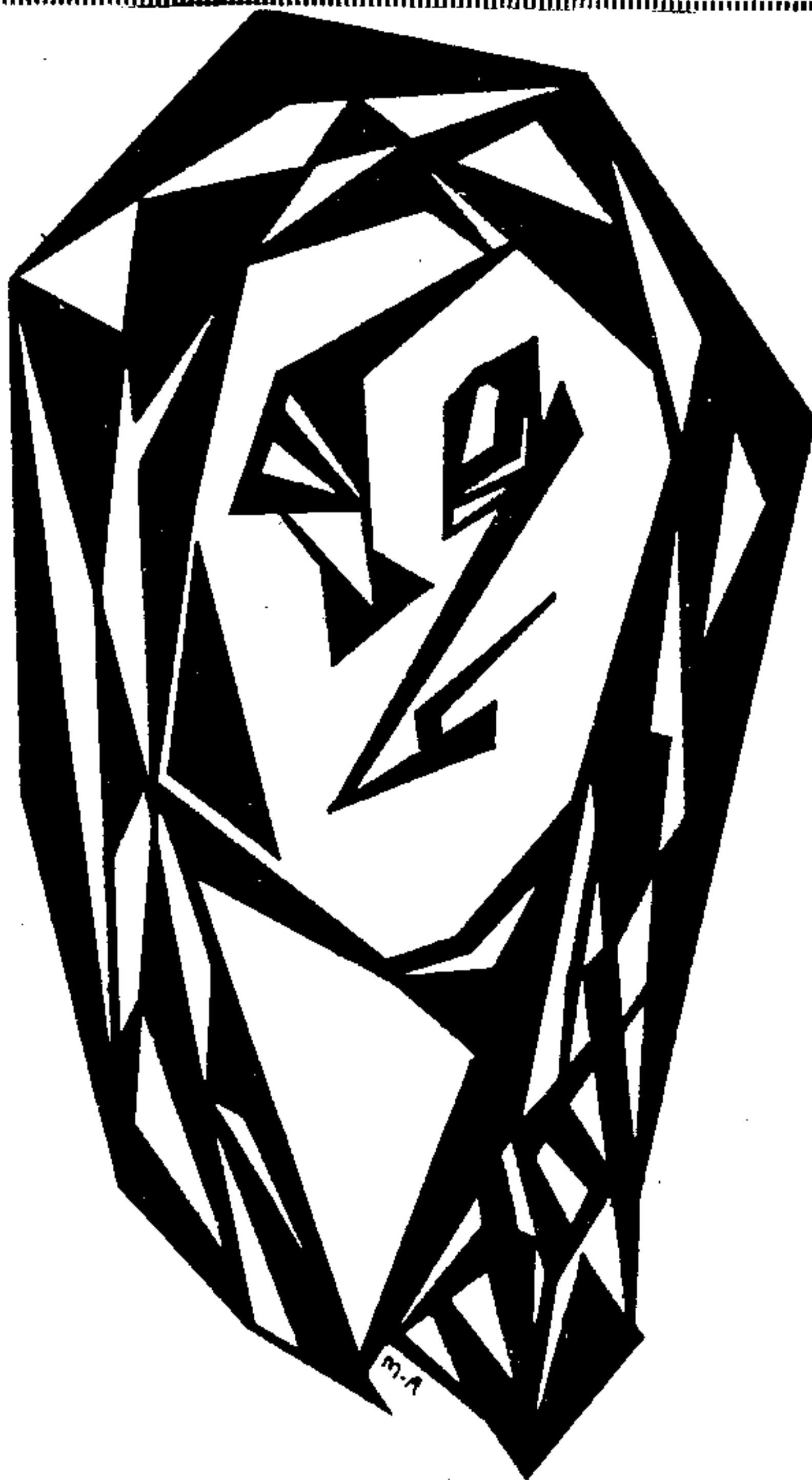
علم و جامعه

شماره ۱۶



در این شماره:

- ۲ جنبش سربداران
- ۱۹ میراث بلشویسم
- ۳۰ ارزش کار و ارزش نیروی کار
- ۳۹ ماهیت چریکهای افغانی
- ۴۹ پژوهشی در یک روستا
- ۶۲ آرایش نیروها در نیکاراگوئه
- ۶۶ ولایت فقیه در ایران باستان
- ۷۱ مبارزه طبقاتی در لهستان
- ۸۰ زن در جمهوری اسلامی
- ۸۶ بحرانهای دنیای سرمایه داری
- ۹۴ مصاحبه فرد هالیدی با پاکتراد





جنبش سربداران

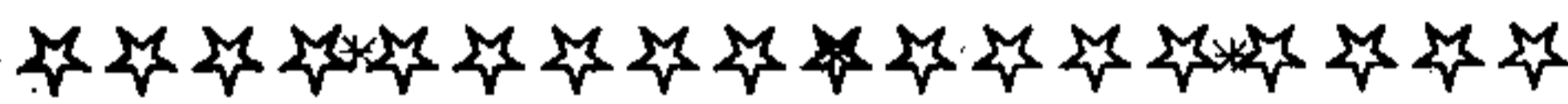
☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

منظور از تنظیم و تهیه این نوشته ، آشنا ساختن خوانندگان با جنبش " سربداران " و نقد بر تاریخ نویسان رسمی و سایر افرادی است که مسایل اجتماعی را از دیدگاههای تنگ مورد نظر خود بررسی و بخواننده منتقل میکنند و موضوع اصلی جنبشهای انقلابی و اعتراضی مردم را که عمدتاً " معلول مبارزه طبقاتی میباشد عمداً " یا احیاناً " سهواً " بدست فراموشی می سپارند . ملاحظه می کنیم که در کتب درسی دوران پهلوی بهیچ وجه اشاره ای باین جنبش های مرفقی و انقلابی نشده است و تاریخ نویسان قدیم نیز اکثراً " در خدمت زور و زور به تحریف واقعیات تاریخی پرداخته اند و گروه دیگری نیز بعلت تعصبات مذهبی یا ملی خود منصفانه به داوری ننشسته اند و از این طریق نه تنها کمکی به روشن شدن اذهان نسل های آینده نکرده اند بلکه برعکس در مشوب نمودن ذهن خوانندگان خود شرکت نموده اند . ذکر این نکته را لازم میدانیم که بعلت کمی وقت و محدود بودن امکانات ما در خارج کشور این نوشته بهیچ وجه نمیتواند یک اثر تحقیقی کامل و بی عیب و نقص باشد و مسلماً " کمبود های فراوانی خواهد داشت و بهمین جهت است که از خوانندگان صاحب نظر و مطلع خواهش می کنیم که در رفع نواقص و اشتباهات احتمالی این نوشته ما را یاری دهند . از این گذشته در صدد آن هستیم که در آینده مقالات دیگری در مورد سایر جنبشهای انقلابی گذشته ایران تهیه کنیم و در اینمورد نیز از رهنمود ها و پیشنهادات و کمکهای دوستان علاقمند با سپاس فراوان استفاده خواهیم کرد .

در این نوشته ابتدا مطالبی را که درباره گروه "سربداران" - که اخیراً در آمل و سایر نقاط شمال دست به عملیات تعرضی علیه رژیم ملایمان زده اند - تا این زمان بدست آورده ایم باختصار ذکر می‌کنیم و سپس با استفاده از کتاب "نهضت سربداران خراسان" اثر پتر و شفسکی (ترجمه کریم کشاورز) و سایر منابع موجود، شرح مختصری از جنبش سربداران را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم و در پایان نوشته بحث و تحلیل کوتاهی درباره پاره‌ای از آثار موجود درباره سربداران ارائه می‌دهیم.

متأسفانه بعلت کمی‌جا نمیتوانیم به تمام موضوعات و مسایلی که در رابطه با جنبش سربداران شایان توجه میباشند بپردازیم و خوانندگان علاقمند را بسط مطالعه آثار مربوطه دعوت می‌کنیم.

دکتر ناصر طهماسبی



حوادث اخیر آمل موجب گردید که نام "سربداران" بر سر زبانها بیفتد و بهمین جهت گروههای مختلفی مدعی شدند که گروه مزبور وابسته بآنها میباشد. لکن چنین بنظر میرسد که "اتحادیه کمونیستهای ایران" بیشتر از سایرین در مطرح کردن این ادعا محق میباشد. در اطلاعیه‌ای که "اتحادیه کمونیستهای ایران" منتشر ساخته اعلام شده است که:

"این سازمان مبتکر و پایه گذار چنین جریانی دمکراتیک و انقلابی است" و در رابطه با شرکت سایر نیروها در عملیات نظامی سربداران در اعلامیه مزبور میخوانیم که:

"علیرغم پیوستن برخی از اعضاء و هواداران پاره‌ای از گروههای دیگر بحریان سربداران، هنوز هیچ یک از سازمانها و گروههای سیاسی ایران بطور تشکیلاتی در نهضت سربداران شرکت ندارند." و در پایان اعلامیه نیز چنین آمده است:

"این قیام متعلق به طبقه کارگر قهرمان ایران، متعلق به زحمتکشان رنج دیده و غارت شده ایران و متعلق به تمام مردم ایران است." از قرار معلوم "اتحادیه کمونیستهای ایران" به شورای ملی مقاومت پیوسته و بطوری که از متن آخرین پیام موسی خیابانی به مسعود رجوی (۳۰ آذر ۶۰) برمیآید گویا این سازمان در عملیات نظامی خود با مجاهدین خلق همکاری نزدیک داشته است. در پیام خیابانی چنین میخوانیم:

"... فقط یک گروه کمونیستی است که دقیقاً نمیدانم کدامیک از این گروههای کوچک هست که در جنگلهای شمال در کنار بروچهای ما دست به عملیات و اقدامات مسلحانه میزنند و به نام سربداران فعالیت میکنند. شاید اتحادیه کمونیستها باشند."

بهر حال بگفته اعلامیه مورد بحث: "در حدود ۲۳۰ نفر از مزدوران سپاهسی، بسیجی و حزب الهی باضافه یک گشتی سه نفره انجمن پلید اسلامی که میخواست بکمک بسیج بیاید، کشته شده‌اند و تعداد زخمی‌هایشان بیشتر از ۵۰۰ نفر است." ما درباره این اعلامیه و ارقام بالا و شرح وقایع روزهای پنجم تا هفتم بهمن ماه نمیتوانیم در حال حاضر قضاوت کنیم ولی از قراریکه ظاهراً "رفسنجانی نیز در مجلس اتحادیه کمونیستها را عامل "فاجعه آمل" معرفی کرده است، حدس میزنیم که این سازمان نقش بزرگی در عملیات ضربتی آمل داشته است. ادعای سلطنت طلبان قراری در مورد اینکه بازماندگان گارد شاهنشاهی و جاویدان و غیره، در جنگهای شمال تجمع کرده و آماده نبرد میباشند و جریان آمل یکی از اقدامات نظامی اولیه ایشان بوده است، یکی از ناشیانه ترین و مضحک ترین ادعاها است زیرا از نظر سابقه تاریخی جنبش سربداران علیه دربارها بوده و بهمین جهت سازمان‌های سلطنت طلب منطقاً "نبایستی نام چنین جنبشی را برای خود انتخاب کنند مگر آنکه جهل و نابخردی آنها بحدی باشد که با محتوای تاریخی نامی هم که برای خود انتخاب میکنند آشنا نباشند. از این گذشته فرار مشعشانه این حضرات حتی در زمانیکه هنوز رژیم سلطنتی سقوط نکرده بود بخوبی نشان دهنده میزان اعتقاد و درجه فداکاری این عناصر جبون میباشد و از همه مهمتر هر کس بخوبی میداند که مبارزه انقلابی کار این گروه فراری نیست بلکه امید این خیل پراکنده و مفلوک به کودتای نظامی ساخته و پرداخته اربابان خارجی است و بعید نیست که تحت تاثیر افیون والکل در عالم خلسه و برهوت باینگونه افسانه پردازیه‌ها پرداخته باشند.



قبل از پرداختن به اصل موضوع لازمست شرایط مقطع تاریخی ایکه جنبش سربداران در آن اوج گرفت اجمالاً ذکر گردد. در قرن هشتم هجری ناحیه خراسان تحت سلطه ایلخانان مغول بود ولی بعلت ضعف دستگاه حکومتی نواحی مختلف این بخش از ایران مرتباً مورد تاخت و تاز حکمفرمایان محلی قرار داشتت و ویرانی و کشتار اوضاع اقتصادی - اجتماعی آن سا مان را بشدت وخیم کرده و توده های خلق را با مصائب فراوان دست به گریبان ساخته بود. در چنین شرایطی احساسات - اهالی بومی که رفاه و آسایش و حتی جان و مال خود را همواره در معرض تهدید می دیدند بشدت برانگیخته شده بود و از آنجا که حکام محلی و سران مذهبی در خدمت دربار مغول قرار داشتند نفرت از رهبران دینی، مباشرین و دستیاران شاهزادگان مغول و نفرت و انزجار از سلطه بیگانگان، محیط را برای شورش و انقلاب آماده ساخته بود. علمای دینی در خدمت ایلخانان مغول که پیرو طریقت تستن بودند قرار داشتند و باین جهت رونهادن توده به مذهب شیعه، در واقع نوعی اعتراض به مذهب رسمی حاکم بود و گرایش به تصوف عکس العملی در برابر جلال و جبروت دستگاههای حاکمه دولتی - مذهبی و اقشار مرفه جامعه بود. انتظار ظهور ناجی در چنین شرایطی نه تنها در آن زمان و قبل از آن بلکه هنوز نیز

در جوامع عقب افتاده امری عادی و معمولی است. در افسانه های باستانی، در آئین مسیحیت، در سرگذشت سرخپوستان آمریکا بعد از شکستهای متوالیشان از مهاجرین اروپائی و حتی در داستانهای امروزه آمریکای لاتین چنین شیوه برخوردی دیده میشود و پدیده های جالبی در این رابطه وجود داشته و دارند که بحث در باره آنها در این نوشته نمی گنجد. بهر حال اعتقاد به ظهور امام دوازدهم در چنین زمینه ای نضح گرفت و گرایش شدید به آئین تشیع نیز در همین رابطه بود. بطور خلاصه جنبش سربداران نه بدانگونه که متعصبین مذهبی مطرح میکنند یک جنبش صرفاً مذهبی بوده و نه بدان نحو که اهل تصوف یا دشمنان آنها بانحاء مختلف عنوان مینمایند، محصول "خرقه و خانقاه" بوده است. بلکه جنبش سربداران در اصل یک مبارزه طبقاتی اصیل بوده است که بعلت شرایط و عوامل خاص آنزمان رنگ تند مذهبی و چاشنی شدید میهن پرستی داشته است. همچنین ادعاهای ملی گرایان دروغین مبنی بر اینکه نهضت سربداران عمدتاً یک حرکت ضد بیگانگان بوده است بهیچوجه مقرون به حقیقت نمیباشد.

در چنین شرایطی مردی بنام "شیخ خلیفه" که از اهالی مازندران بود، علم منطق را آموخته و اصول تصوف را مطالعه کرده بود و به نوشته "تاریخ طبرستان و..." "مرید با لوی زاهد"، از شیوخ درویشان آمل بود. بعلت اختلاف نظر با سایر رهبران صوفیه از آمل به سمنان رفت و در آنجا نیز با رکن الدین علاء الدوله سمنانی که در آن زمان معروفترین شیخ درویشان ایران بود برسر نظریات خود به توافق نرسید. بگفته "حافظ ابرو" روزی علاء الدوله از خلیفه سؤال میکند که (وی پیرو کدامیک از چهار مذهب برحق تسنن است؟) خلیفه پاسخ میدهد "آنچه من می جویم از آن مذاهب اعلاست" و شیخ متعصب بخشم میآید و دوات خود را بر سر خلیفه میکوبد. باین ترتیب شیخ خلیفه بسراع یکی دیگر از شیوخ صوفیه بنام غیاث الدین میرود و بگفته میرخواند در روضه الصفا "ولی در آنجا نیز مراد و مقصود او حاصل نشد" سپس شیخ خلیفه به سبزوار میرود و در مسجد جامع شهر اقامت میگزیند و برای مردم وعظ میکند. بگفته پتروشفسکی: "مورخین در باره اینکه تبلیغات و مواعظ شیخ از چه قبیل بوده است چیزی نمیگویند". ولی در بیشتر منابع موجود به مطالبی برمیخوریم که نمایانگر نفرت و انزجار رهبران مذهبی آن دوران، از شیخ خلیفه میباشد و دسایسی که بمنظور طرد و قتل او صورت گرفته اند بوضوح ذکر شده اند. سرانجام در ۲۲ ربیع الاول ۷۳۶ هجری شیخ خلیفه را بر یکی از ستونهای مسجد جامع سبزوار حلق آویز میکنند و شایع میسازند که شیخ خودکشی کرده است ولی مسلم است که شیخ خلیفه به تحریک و دستور رهبران مذهبی و با همکاری و موافقت عمال حکومتی بقتل رسیده است. در این باره شواهد زیادی وجود دارد که ذکر آنها در اینجا موجب تطویل کلام خواهد شد و ما فقط بذکر یکی از این اسناد که "حافظ ابرو" در کتاب خود آورده است بسنده میکنیم. لازم بتذکر است که حافظ ابرو از مخالفین "شیخ خلیفه" بوده است و بنا بر این نمیتوان نوشته او را بحساب جانبداری از شیخ خلیفه گذاشت وی در این باره مینویسد: "... فقها قصد خون شیخ خلیفه میکردند و میگفتند او مبتدع و کشتنی است" پس از قتل شیخ خلیفه، روستا زاده ای از دهکده جور بنام حسن

جویری که از شاگردان او بود بنا به وصیت شیخ جانشین او شد . حسن جویری چندین سال متوالی به نقاط مختلف سفر کرد و مردم را به انقلاب دعوت نمود ولی بفرمان امیر ارغونشاه دستگیر و زندانی شد . در همین زمان حادثه ای در یکی از روستاها رخ داد که مقدمه جنبش سربداران گردید . در "مجله فصیحی" در باره این حادثه که در قریه باشتین اتفاق افتاد، میخوانیم که پنج ایلچی مغول به خانه دو - برادر با نامهای حسین حمزه و حسن حمزه میروند و در آنجا بد مستی کرده و اعمال ناهنجاری انجام میدهند . زیاده روی ایلچیان مغول در هتک حرکت میزبانان موجب آن میشود که به نوشته فصیحی : " دو برادر گفتند دیگر تحمل این ننگ را - نخواهیم کرد ، بگذار سرما به دار برود ، شمشیر از نیام برکشیدند ، هر پنج مغول را کشتند و از خانه بیرون رفتند و گفتند که ما سر به دار می دهیم . قیام بدین طریق آغاز شد ."

پس از این ماجرا ایلچیان به باشتین فرستاده میشوند تا برادران حمزه را مجازات کنند ولی یکی از مالکین ده بنام عبدالرزاق از دو برادر مزبور حمایت می کند و در جنگی که میان روستائیان و لشکریان مغول صورت میگیرد ، سربداران پیروز میشوند شعار قیام کنندگان این بود : " اگر توفیقی بیابیم رفع ظلم ظالمان بنمائیم والا سر خود را بر دار خواهیم که دیگر تحمل تعدی و ظلم نداریم . " و ظهیرالدین مرعشی میگوید : " تمام آزندگان بسوی سربداران می کرائیدند ."

بهر حال کار عبدالرزاق بالا میگیرد و بت تعقیب حاکم مغول می پردازد و او را در " کبود جامعه " گرگان بقتل میرساند و بزودی سبزواری بصورت ستاد اصلی سربداران در میآید و عبدالرزاق بنام خود سکه میزند و خود را امیر می خواند . ولی پس از مدتی بدست برادر خود وجیه الدین مسعود به قتل میرسد . برخی از تاریخ نویسان علت این قتل را چنین ذکر کرده اند که عبدالرزاق به دختر علاء الدین هندوی که زن زیبایی بود و باسارت سربداران درآمده بود دل می بازد و میخواهد بزور با وی ازدواج کند ولی وجیه الدین مسعود ، روش برادر خود را تقبیح میکند و در نزاعی که میان آنها در میگیرد ، برادر خود را از بالای برج شهر بزیر می افکند . البته پیرو شفسکی معتقد است که تاریخ نویسان بعلمت خصومتشان با عبدالرزاق در باره این داستان غلو نموده اند .

بهر حال بعد از مرگ عبدالرزاق ، برادرش وجیه الدین مسعود زمام امور را در دست میگیرد . در همین ایام شیخ حسن جویری که هنوز در زندان بود آزاد می شود و ابتدا مورد احترام مسعود قرار میگیرد . چنانچه بگفته حافظ ابیرو " در مسجد جامع سبزواری ضمن خطبه ، نام شیخ را نخست و نام وجیه الدین مسعود را بعد از وی میآورند . " در این زمان در واقع بگفته پیرو شفسکی " دودولت سربداران گوئی دور رئیس وجود داشت یکی روحانی یعنی شیخ حسن و دیگر سیاسی یا سلطان وجیه الدین مسعود . " (صفحه ۶۰) ولی بزودی اختلافات میان این دو که نماینده دو جناح معتدل و افراطی سربداران بودند بالا میگیرد و همین موضوع امید تازه ای در دل مخالفین جنبش سربداران بوجود میآورد و سرانجام در جنگی که میان سپاهیان حسین کورت و سربداران صورت میگیرد با وجودیکه ابتدا

پیروزی با سربداران بود ولی بعلت کشته شدن شیخ حسن، سربداران دچار وحشت و سردرگمی میشوند و بسختی شکست میخورند و عده زیادی از آنها با سارت در می آیند و تمام اسیران جنگی بدستور حسین کُرت بقتل میرسند و فقط ابن یمین شاعر معروف طرفدار سربداران که در این نبرد شرکت داشته است زنده گذاشته میشود. حافظ ابرو قتل شیخ حسن جویری را نتیجه توطئه امیر مسعود میداند و میرخواند مینویسد: "در آن مصاف که ایشان را با ملک (حسین کُرت) دست داد، شیخ حسن با سارت امیر مسعود و تیغ یکی از سربداریه شهادت یافت" و دولتشاه هم مینویسد که "خواجه مسعود شخصی را فرمود تا ضربتی بر شیخ حسن زد "نگارستان غفاری ضمن تائید این مطلب، سربداری را که به شیخ حسن ضربت زده معرفی کرده و میگوید "نام وی نصراله جوینی بوده است." (نهضت سربداران خراسان، - صفحه ۶۵) بهر حال پس از این شکست، پیشرفت سربداران در شرق خراسان متوقف میشود و سربداران متوجه مناطق شمالی ایران میشوند و در جنگ علیه ایلخان طوغای تیمور خان در نواحی گرگان به پیروزی میرسند. وجیه الدین مسعود به مازندران نیز لشکر کشی میکند و شهر آمل را تصرف مینماید ولی در جنگلهای مازندران بدامی که یکی از فتووالهای محلی بنام ملک رستم دار برای او تعبیه کرده بود میافتد و دستگیر میشود و باتفاق عده ای از سپاهیان خود بدستور ملک رستم دار بقتل میرسد (۷۴۵) پس از قتل وجیه الدین مسعود، فرزند صغیرا و لطفاله اسما به شهریار می میرسد ولی مبارزه قدرت میان رهبران جناح های دوگانه سربداران شدت می یابد و زمام امور هر چند صباحی بدست یکی از آنها میافتد. بهر حال پس از قتل امیر مسعود یکی از سرداران او بنام آقا محمد تیمور (محمد آی تیمور) به قدرت میرسد ولی او نیز پس از مدت کوتاهی ظاهرا" به دستور خواجه شمس الدین علی بدست یکی از رهبران سربداران بنام محمد آهی بقتل میرسد و گلو اسفندیار که از پیشه وران و از جناح شیخیان بود به شهریار برگزیده میشود ولی او نیز بتحریک خواجه شمس الدین علی توسط جناح میانه رو کشته میشود. سران سپاه تصمیم میگیرند که لطفاله فرزند مسعود به شهریار برسد ولی خواجه شمس الدین علی با این امر مخالفت میکند و بگفته دولتشاه مانع این کار میشود و میگوید که او "طفل است و راه و رسم سلطنت را ندارد و نداند" (صفحه ۲۸۱) لذا عموی او شمس الدین به جانشینی وی برگزیده میشود ولی پس از هفت ماه او از خبر حمله طوغای تیمور خان متوحش میشود و تحت فشار شیخیان استعفا میدهد و بالاخره خواجه شمس الدین علی مرد نیرومند جناح شیخیان به شهریار میرسد (۷۴۸ هجری) و مدت پنج سال حکومت میکند لکن سرانجام بدست یکی از زیردستان خود بنام حیدر قصاب کشته میشود. پس از قتل او پهلوان یحیی کرابی از جناح میانه رو، شهریار سربداران میشود و بنوشته دولتشاه حیدر قصاب به سپهسالاری میرسد و این پاداشی بوده است که یحیی کرابی به او داده بود. بگفته میرخواند "یحیی کرابی خود ترتیب قتل شمس الدین علی را بدست حیدر قصاب داده بود" (صفحه ۱۰۸۷) یحیی کرابی، اعیان زاده و متعلق به جناح میانه رو سربداران بود. وی در یک ماجرای افسانه آمیز و طی بزمی که در دربار طوغای تیمور خان ایلخان مغول برپا شده و ظاهرا

دامی برای نابودی او بوده است ، خان مغول و اطرافیان او را بقتل میرسانند (۷۵۴ هجری) و باین ترتیب حکومت ایلخانان هلاکوئی در ایران پایان میرسد . اندکی بعد یحیی کرابی بدست برادر زن خود کشته میشود و ظهیر الدین کرابی رسماً زمام امور را در دست میگیرد ولی حیدر قصاب که در حقیقت فرمانروای واقعی بوده است بزودی ظهیر الدین را از کار برکنار میکند و خود را شهریار میخواند . در این هنگام طغیانی علیه حیدر قصاب در اسفراین صورت میگیرد و او طی محاصره شهر مزبور ، بدست سپهسالار خود ، حسن دامغانی کشته میشود و بار دیگر لطف اله فرزند امیر مسعود به سلطنت میرسد ولی پهلوان حسن دامغانی که خود داعیه شهریاری داشته بزودی لطف اله را از سلطنت خلع میکند و خود را — شهریار میخواند و حکم قتل پادشاه مخلوع را صادر مینماید لکن طرفداران حسن جویری یعنی جناح افراطی سربداران برهبری عزیز مجدی با او بمخالفت بر میخیزند و پس از یک درگیری نظامی میان آنها درویش عزیز مجدی به اصفهان تبعید میشود . در اثر درگیریهای مداوم میان جناحهای سربداران دشمنان قدیمی و اصلی سربداران یعنی امیران ترک و مغول جرات یافتند که به قلمرو سربداران دست اندازی کنند و " امیر ولی " ابتدا کرگان و سپس بسطام و دامغان و سمنان و فیروز کوه را از حیطة فرمانروائی سربداران جدا ساخت . در این میان یکی از اعیان زادگان سبزوار بنام خواجه علی موید علیه پهلوان حسن دامغانی قیام میکند و بکمک درویش عزیز مجدی که تا آنزمان در اصفهان بحال تبعید بسر میبرد روانه سبزوار میشود و بدون آنکه با مقاومتی مواجه شود وارد شهر شده و زمام امور را در دست میگیرد بگفته خواند میر علی موید قبلاً " نامه هائی به سران سپاه سربداران که محافظ شهر بودند مینویسد و آنها را دعوت بکشتن پهلوان حسن میکند و آنها سر حسن دامغانی را از تن جدا کرده نزد خواجه علی موید میفرستند (۷۶۶ هجری) و این فرد زمام امور را بدست میگیرد و باز دیگر جنگ قدرت میان رهبران د و جناح بر راه میافتد . علی موید بمنظور تثبیت موقعیت خود ابتدا تعصب شدیدی در مسایل مذهبی بخرج میدهد و از جمله بنام دوازده امام سکه میزند (میرخواند صفحه ۱۰۸۸) و دستور میدهد که هر بامداد و شامگاه اسبی زین کرده بخارج شهر ببرند تا چنانچه امام دوازدهم ظهور کرد و خواست وارد شهر بشود بی مرکب نماید (میرخواند صفحه ۱۰۸۸) و خواند میر (صفحه ۱۵۷) . علی موید پس از این اقدامات عوام فریبانه توطئه قتل رقیب خود یعنی درویش عزیز را می چیند و او را به جنگ حسین کورت میفرستد ولی به سران سپاه خود که از اعیان سربداران بودند دستور میدهد که نیمه راه درویش عزیز را تنها بگذارند و او که از خیانت علی موید و سران سپاه سربداران آگاه شده بود و جان خود را در خطر میدید فرار میکند و علی موید بجای جنگ با دشمن بقول میرخواند دو هزار مرد جنگی به تعقیب او میفرستد دستور میدهد که " بدون سر بریده درویش باز نگردند . " و این سپاه بین راه درویش عزیز و هفتاد نفر از مریدانش را دستگیر کرده و بقتل میرسانند و بگفته میرخواند " سزاوارا به سبزوار آورده و از چهار سو بیاویختند . " (صفحه ۱۰۸۸) علی موید پس از کشتن رقیب خود تصمیم میگیرد که نفوذ شیخیان را برای همیشه ریشه کن سازد باین جهت بگفته پتروشفسکی " پیروی از طریقت شیخ خلیفه و حسن جویری را

نوع کرد . (صفحه ۹۲) بنا بر نوشته های میرخواند (صفحه ۱۰۸۸) و دولت شاه (صفحه ۲۸۷) " . . . فرمود تا مقبره شیخ خلیفه و شیخ حسن را (در میدان سبزوار که تا آن زمان زیارتگاه مردم بود) خراب ساختند و مزبله اهل بازار کردند و حکم کرد تا خلائق بدان هر دو شیخ زبان به لعنت بگشادند . " در دوران حکومت علی موید قلمرو سربداران خراسان با زهم محدود تر شده و شامل بیهق و چند شهر اطراف آن بود .

در سال ۷۷۸ هواخواهان جناح افراطی به رهبری درویش رکن الدین که ساگرد حسن جویری و درویش عزیز بود علیه علی موید قیام کردند و سال بعد سبزوار را تصرف نمودند و در مسجد جامع شهر بنام رکن الدین خطبه خواندند و علی موید را ی فرو نشانیدن شورش مردم از دشمن قدیمی خود امیر ولی طلب کمک کرد و به اتفاق او هواخواهان درویش رکن الدین را شکست داد و بار دیگر (۷۸۰) وارد سبزوار شد . (تاریخ مغول هورت جلد سوم صفحه ۷۳۷) . پس از سه سال امیر علی تصمیم میگیرد که سبزوار را تسخیر کند و حکومت سربداران را براندازد و علی موید که فاقد پایگاه مردمی بود بار دیگر بیک بدشمن خارجی متوسل میشود و از تیمور لنگ استمداد می طلبد و تیمور ، امیر ولی را شکست میدهد و " پیروز مندانه وارد سبزوار میشود و علی موید به پیشواز او میرود و خود را دست نشانده و تابعی میخواند " (۷۸۳ هجری) تیمور علی موید را در دربار خود نگاه میدارد و پنج سال بعد او را بقتل میرساند . مردم سبزوار علی رغم خیانت علی موید سر تسلیم در مقابل تیمور فرود نیاوردند و در سال ۷۸۵ یک قیام عمومی در سبزوار صورت گرفت و تیمور شهر را محاصره و اشغال کرد و دو هزار نفر از قیام کنندگان را لای دیوار برج نهادند زنده بگور کردند . با وجود این جنبش سربداران خاموش نشد و پس از مرگ تیمور در زمان سلطنت شاهرخ یکی از بازماندگان وجیه الدین مسعود به شهر یاری سربداران برگزیده شد .

عقیده پتروشفسکی " دولت سربداران دولت خرده مالکین بود و راز موفقیت آنها تاریخ بهتر ایشان با روستائیان بود . مثلا " سربازان و درویشان میتوانند آزادانه در مجلس شهر یار وقت بشوند و از او انتقاد نمایند و لباس شهریاران سربداران نهند مردم عادی بود . "

نهضت سربداران از خراسان به گیلان ، مازندران و کرمان نیز سرایت کرد و در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ، " ظهیر الدین مرغشی در این باره مشروحاً " بالجی آمده است که در رابطه با نهضت سربداران در مازندران آنها را پیروان جنب حسن جویری معرفی میکند . بطور خلاصه در مازندران افراسیاب جلاوی پس از کشت باوندیان ظاهراً " طریقت سربداران را پذیرفت ولی سپس با شیخ قوام الدین رهبر روحانی سربداران در مازندران اختلافاتی پیدا کرد و در جنگ با او کشته شد . در گیلان نیز نهضت سربداران تحت رهبری یکی از سادات شیعه م سید امیر کیا مدتی دوام یافت . در کرمان پهلوان اسد بن طوغان شاه رهبر نهضت سربداران بود که بکمک هواخواهان خود عده ای از مالکین بزرگ محلی را مصادرت و اموال آنها را مصادره کرد ولی سپاهیان شاه شجاع پس از محاصره کرمان ۹ ماه بظول انجامید ، کرمان را فتح کردند و پهلوان اسد را اعدام نمودند .

جنبش اعتراضی اهالی سمرقند علیه مغولها نیز که توسط یکی از طلاب به مولا نازاده - که از مریدان مکتب سربداران بود - رهبری میشد، در تاریخ بنام جنبش سربداران معروف شده است.

☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

بعثت محتوای انقلابی - طبقاتی جنبش سربداران، مرتجعین مذهبی و حکمفرمایا وقت و وقایع نگاران معاصر جنبش سربداران و دوره های بعدی، از این جنبش نیکی یاد نمی کنند و اگر در برخی موارد استثنائی به تعریف و تمجید از "سربداران" بر میخوریم، این بمعنی طرفداری از خود جنبش نیست بلکه دقیقاً در رابطه با اختلاف بینش و روشی است که میان توده های انقلابی خلق و رهبران حکومتی جنبش وجود داشته است. بهمین جهت است که اکثر مورخان آن دوران از قبیل حافظ ابرو، عبدالرزاق سمرقندی، معین الدین اسفرازی، میرخواند و خواندمیر خود جنبش مردمی سربداران برخوردی خصمانه دارند ولی جناح اعتدالی آنها از گزند حملات خود مصون نگاه میدارند. ما باختصار نمونه هایی از داوری این تاریخ نویسان در مورد جنبش سربداران را در زیر نقل میکنیم:

شرفخان بدلیسی نویسنده کتاب "شرفنامه" در باره عبدالرزاق رهبر قیام اولیه قریه باشتین مینویسد:

"جمعی از رنود و اوپاش سبزوار را بر سر خود جمع نمود..."

این بطوطه تاریخ نویس عرب در باره هفت رهبر اولیه جنبش سربداران یعنی عبدالرزاق و برادرش وجیه الدین مسعود و پنج نفر دیگر از دوستان نزدیک آنها چنین مینویسد:

"... نخست آن هفت تن با هم متحد شدند و بنای فساد و راهزنی گذاشتند. مرکز آنان در کوه بلندی بود نزدیک شهر بیهق که سبزه نامیده میشود. روزها پنهان میشدند و شبها به قراء و کاروانها حمله میبردند و اموال مردم را بتاراج میگرفتند. بزودی جمع کثیری از آنها شر و فساد بسوی آنان رفتند و شماره شان زیاد شد و شوکت و قدرتی بهم زدند..."

(صفحه ۶۵ کتاب سوم این بطوطه)

این بطوطه که سربداران را "راهزان" میخواند میگوید "اتباع آنها در عسار" (راهزان) و در خراسان سربداریه و در مغرب "صفورا" (عقابان) میخواندند. و پتروشفسکی باستناد این مطلب مینویسد که "بنایه اظهارات این بطوطه در اواسط قرن چهاردهم میلادی در کشور های خاور نزدیک و میانه، نهضت ها مانند جنبش سربداران فراوان بوده است."

این مطلب مبین آنست که اینگونه جنبش های انقلابی معلول مبارزه طبقاتی مردم تحت ستم بوده است و رنگ مذهبی و چاشتی ملی و قومی موضوع، فقط جنبه وسیع مناسب را داشته و عوامل فرعی و جنبی قضیه بوده اند.

بهر حال بخاطر آنکه نشان داده شود که معلومات تاریخی، با چه اشک و محتویات متفاوتی بما منتقل میشوند و بمنظور آنکه تفاوت داوری تاریخ نویس

مغرض و ضد خلقی با قضاوت نویسندگان مردمی بیشتر و بهتر مشهود گردد در - همین رابطه به مطالبی از " تاریخ طبرستان و رویان و مازندران " مراجعه میکنیم . در آنجا چنین آمده است :

" هر جا اسفاهی و برنا پیشه و عیاری بود متوجه امیر مسعود گشتند و دست نواب خراسان از سبزوار بر بستند چندانکه بقدر تمکنی حاصل کردند، از شهر بیرون آمده و بر سر امرای ترک و متغلبان دیگر تاختند و اموال و غنایم بسیار جمع کرده لشکر آراسته گردانیدند و بهر طرف که نزدیکتر بودند متوجه میشدند و مردانگی می نمودند . " (صفحه ۱۰۴)

از قرار معلوم موفقیت‌های انقلابی و دست‌آورد های جنبش بقدری درخشان بوده است که خود ابن بطوطه نیز علیرغم خصومت شدیدش با نهضت های انقلابی مجبور میشود که در جلد سوم کتاب خود با اعتراف زیر پیردازد :

" ... آئین عدالت چنان در قله و آنان رونق گرفت که سکه های طلا و نقره در اردوگاه ایشان روی خاک میریخت تا صاحب آن پیدا نمیشد کسی دست بسوی آن دراز نمیکرد . " (جلد سوم کتاب ابن بطوطه ، صفحه ۳۹ ترجمه فارسی ، محمد علی موحد)

باز ابن بطوطه در سفرنامه خود در باره " سربداران " مینویسد :

" ابتدا چون عدد و قدرت ایشان زیاد نبود قیام خود را بشکل دستبرد به قوافل و اموال کسانی که به ظلم و جور معروف بودند ، شروع کردند . " در جای دیگری مینویسد :

" بردگان همه نواحی از پیش خواجهگان خود می گریختند و به جمع آنان می پیوستند هر غلامی که به پیش آنان می آمد صاحب اسب و خواستنه میشد ... "

حافظ ابرو در باره پیروزیهای پیاپی جنبش سربداران در خراسان مغرضانه چنین مینویسد :

" ... و بدین خبر در اکثر خراسان فتنه برخاست و خلایق خود چنان محب فتنه اند که انگور حوادث هنوز غوره نشده است که بخیال شراب آن عربده های مستانه بنیاد نهند . "

رابطه با اهداف اعتقادات ایدئولوژیک و تاکتیک سربداران و رهبران فکری آنها جسته و گریخته مطالبی ذکر شده است . ابن بطوطه که خود سنی متعصبی در باره اعتقادات مذهبی سربداران چنین مینویسد :

" این قوم جملگی مذهب رفض (منظور افضی یا تشیع است) داشتند و سودای بر انداختن ریشه تسنن از خراسان را در سر می پختند "

در تاریخ حافظ ابرو در باره اهداف و برنامه حسن جوری جانشین شیخ خلیفه ابن آمده است :

" هر کسی که دعوت ایشان قبول میکرد اسامی ایشان ثبت میگرددانید و میگفت حالا وقت اختفاست و وعده میداد که هرگاه اشارت شیخ شود و وقت ظهور شود می باید که آلت حرب بر خود راست کرده مستعد کارزار گردند . "

پتروشفسکی که تحقیقاتش در باره جنبش سربداران بی نظیر بوده و مورد تأیید هم می باشد در همین رابطه چنین مینویسد :

" از این سخنان کاملاً پیداست که هدف تبلیغات شیخ خلیفه و حسن جویری دعوت بخروج علیه اولیای مغول و همدستان ایشان یعنی فئودالهای بزرگ محلی بوده . تبلیغ بد خروج ، زیر لفافه صوفی گری صورت میگرفت رنگ تشییع - که مورد توجه عامه مردم بود - داشت . بدین طریق به طریقت درویشی که بعد ها بنام " طریقت شیخ خلیفه و حسن جویری " خوانده شد ، پدید آمد . طریقت مزبور که با دیگر طرائق درویشی فرق فراوان داشت متفـور فئودالها بود ."

(نهضت سربداران خراسان ، نوشته پتروشفسکی ، ترجمه کریم کشاورز صرف در رابطه با دسایس و فتنه جوئی ها و دشمنی سرسختانه روحانیون و اعیان و اشراف با شیخ خلیفه و جانشین او حسن جویری اسناد فراوانی وجود دارند ما بـیـرخی از آنها اشاره می کنیم :

" حافظ ابرو " در کتاب " زبده التواریخ " می نویسد " جماعتی از فقها او را (شیخ خلیفه را) از نشستن در مسجد منع کرمیکردند و او به سخن ایشان التفات نمی نمود . . . اکثری از فقها نوشتند که این نامشروع است و چون بر نامش اصرار نماید ، بکشند . آن معنی با عرضه داشتی پیش سلطان سعید فرستادند خود حسن جویری در طی نامه ای که میر خواند در کتابش نقل کرده است در این باره چنین مینویسد :

" روزی امیر محمد اسحق پیش این ضعیف رسیده بودند و سئوالها کرد جوابها شنیده و بر بعضی احوال وقوف یافته ، مانع و معارض ایشان شد (صفحه ۱۰۸۳)

این نامه بوضوح اغواگریها و تحریکات روحانیون و مالکین و اعیان محلی علیه جنبش سربداران را نشان میدهد . شیخ حسن که خود را از خطر دور اینان در امان نمی دید خراسان را ترک میکند . خود او در نامه دیگری که " حافظ ابرو " در کتابش آورده است چنین مینویسد :

" دیگر بار مشایخ و سادات و متفقهه ، بقصد وسعی برخاستند و بجناب حکام ، نامه ها روان کردند ، بعضی را دروهم انداختند که این مرد خواهد کرد و ملک خواهد گرفت و تبع و مریدان او بسیار شده اند و سلاح راست کرده و گفته اند که اظهار مذهب روافض خواهد کرد . " میر خواند در کتاب " روضه الصفا (مینویسد که فقیهان به امیر ارغونشاه گفت بودند که " شیخ حسن جویری مردی فتنه انگیز است که خلق را بر مذاهب اهل تشیع دعوت میکند و داعیه خروج دارد . "

*

*

، اکنون برخی از مطالبی را که در سالهای اخیر در باره نهضت سربداران منتشر شده اند اجمالاً مورد بررسی قرار میدهیم .
" اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلام "

انشجویان در آمریکا و کانادا "چند سال پیش جزوه ای تحت عنوان "سربداران" تشریح ساخته است که در مقدمه آن چنین میخوانیم:

"تحلیل وقایع در تاریخ به ما کمک میکند تا نقاط ضعف و قوت حرکت های انقلابی را بشناسیم . . . شناخت اصولی و صحیحی که بر مبنای علمی و بر اساس ریشه های فرهنگی جامعه باشد نه تنها جامعه را حرکت میدهد - بلکه باعث شکوفایی و شتاب هر چه بیشتر آن خواهد گردید . " و در پایان مقدمه به خواننده مژده میدهد که "مقاله زیر کوششی است در باز شناسی این ریشه های فرهنگی و معرفی آن . . ."

حال ببینیم دست پروردگان دکتريزدي چگونه "تحليل هاي علمي" خود را ارائه ميدهند . در صفحه ۷۰ اين جزوه ميخوانيم : "نهضت سربداران خراسان خرين موج انقلابي تشيع علوي بود . " باين ترتيب نوشته مزبور با يك حكم كلي تنگ نظرانه و غير علمي که با واقعيات تاريخي مغايرت دارد خواننده را بگمراهي میکشاند سپس ادامه میدهد : "برای نخستین بار نهضت انقلابی بر بنیاد تشیع علوی و بر علیه ملطه خارجی و استعمار داخلی (۱) و قدرت حکام و سرمایه داران (۲) برای نجات ملت و توده های اسیر و محروم با شعار عدالت و فرهنگ شهادت به رهبری دهقانان در هفت صد سال پیش برپا و پیروز میگردد ."

فر علمی و تئوریک نویسندگان این جزوه در همین چند خط بوضوح مشهود است . درست است که تمام شهریاران دوازده گانه سربداران شیعه بودند ولی در برخی نقاط که جنبش سربداران مورد استقبال مردم قرار گرفت از جمله نیشابور اکثریت با هل تسنن بود (تاریخ ادبیات ایران ، نوشته ادوارد براون ، صفحه ۱۷۸ چاپ انگلیسی) بنا بر این مسئله صرفاً بر سر شیعه علوی نبوده بلکه قیام توده های خلق بیه ظلم و ستم طبقاتی وابستیداد مذهبی حکومتی بوده است . "رهبری دهقانان" ر جنبش سربداران نیز یک جعل تاریخی عوام فریبانه است و نگاهی به وضع طبقاتی شهریاران دوازده گانه سربداران بوضوح نشان میدهد که حتی یک نفر از آنها دهقان بوده است . ظاهراً نویسنده پایگاه طبقاتی جنبش را با رهبری عوضی گرفته است . ز این گذشته "استعمار داخلی" نیز اصطلاحی است که فقط در قاموس اینگونه نویسندگان دیده میشود . و از همه بسی معنی تر "قدرت سرمایه داران (۱)" در جامعه فئودالی ایلخانیان مغول است و نشان دهنده آنست که نویسنده جزوه فاقد ابتدائی ترین معلومات اقتصاد سیاسی است .

مضحک تر اینست که نویسنده جزوه در مقدمه مدعی میشود که رهبری جنبش با دهقانان بوده است و در متن کتاب مینویسد : "رهبری قیام سربداران بزرگ دست جوانی که فرزند مالک محل ، خواجه فضل اله باشتینی بود افتاد . وی از یک خانواده قدیمی شهرستانی بود" (صفحه ۳۹) و برای تائید تناقض کلام خود عملاتی از تذکره دولت شاه را که از کتاب پتروشفسکی اخذ کرده است نقل می کند :
خواجه فضل اله باشتینی (پدر عبدالرزاق) مرد محتشم و بزرگی بوده و از املاک اسباب دنیوی در ناحیه بیهق نظیر نداشت " (صفحه ۳۹) جزوه و صفحه ۳۶۴
تذکره دولت شاه (و باز بنقل از صفحه ۲۷۷ تذکره مزبور در باره عبدالرزاق می

نویسد : " در آغاز کار در دستگاه ابوسعید بوده و ترقی میکند و برای دریافت مالیات به کرمان میرود و پس از وصول مالیات همه را خرج میکند و به باشتین بر میگردد تا ملک پدر را فروخته و مالیات وصول شده را تامین کند . " نویسنده — جزوه با مستهملک قرار دادن این موضوع که شیخ حسن جویری در یک خانواده — روستائی بدینیا آمده است میخواهد بخواننده بفهماند که رهبری جنبش در دست دهقانان بوده است و " موج انقلابی تشیع علوی " را هدایت میکرده .

بر خلاف این مرتجعین مذهبی، در روزنامه مجاهد (شماره ۹۷) در باره جریان قریه باشتین و فریاد سربداران میخوانیم : " این همان فریاد موعود رهائی بخشی بود که توده های محروم و ستمدیده انتظارش را می کشیدند ، بزودی آنرا از حلقوم خون گرفته شان آنچنان فریاد زدند که کاخ متجاوزین مغول و اربابان غارتگر را به لرزه در افتاد . "

نشریه مجاهد در شماره ۹۸ در دنباله مطلب و تحلیل طبقاتی از جامعه آنزمان ، در رابطه با " زمینداران و فئودالهای محلی " مینویسد " اینان بر موج عصیان توده — سوارگشتند و عمدتاً " رهبری سیاسی و نظامی جنبش را قبضه کردند . " و چند سطر بعد بد رستی در معرفی این گروه مینویسد :

" این جناح را بدلیل پایگاه طبقاتی و مواضع سیاسی اش میتوان جناح راست یا محافظه کار جنبش نام نهاد . مسلم است که این جناح ، بدلیل مواضع خاص طبقاتیش از پاسخگوئی به نیازهای مساوات طلبانه ی توده های فقیر شهری و روستائی عاجز بود . "

نشریه مجاهد (شماره ۹۸) ضمن مطالب دیگر " بازوی اصلی نهضت " را بدینگونه معرفی میکند :

" توده های محروم روستائی ، بردگان فراری ، بینوایان شهری و پیشه وران و صاحبان فقیر چرّف ، که با تمامی ستم و استثمار تجاوزگران بیگانه و فئودال های کوچک محلی بر آنان تحمیل میشد . "

ظاهراً " هر دو نوشته با گرایشات مذهبی توأم میباشد ولی بسهولت و با کمال وضوح میتوان به تفاوت فاحش تحلیل های آنها پی برد .

عین همین مسئله در رابطه با کتاب " برخی بررسی ها در باره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران " نوشته احسان طبری و کتاب " نهضت سربداران — خراسان " اثر پتروشفسکی پیش میآید . ظاهراً " هر دو نویسنده از دیدگاه ماتریالیستی به تحلیل پرداخته اند . ولی خواننده آشکارا همان تفاوت را در اینجا نیز ملاحظه میکند :

احسان طبری که بر عکس بینشش در دانشش شک و تردیدی نیست در کتاب خود، پس از یک بحث آکادمیک کوتاه و دست و پا شکسته در باره عرفان و تصوف تحت عنوان " جنبش انقلابی در اویس ایرانی در قرن هشتم هجری " راجع به سربداران چنین مینویسد :

" جنبش در اویس در سراسر قرن هشتم در خراسان و کرمان بصورت جنبش سربداریه . . . بروز کرد . "

و در باره شیخ خلیفه رهبر فکری جنبش سربداران در همین صفحه (۳۲۹) میخوانیم که او " در اویش را بصورت سازمانی منظم در آورد و آنها را به سوگند وفاداری - متعهد نمود و مسلح ساخت . " و باز در پایان همین صفحه در باره " سربداریه ! "

آمده است که : " آنها تعالیم صوفی را با شیوه عیاری و جوانمردی در آمیخته و نخستین هنکهای در ویشان مسلح را پدید آوردند ، این جنبش را از طفیلی گری و گدائی و

مقاومت منفی به نبرد های خونین " مردانه " رهنمائی کردند . " و در تحلیل طبقاتی این محقق ظاهرا " مارکسیست از جنبش سربداران چنین می خوانیم : " جنبش سربداری از جهت ایدئولوژی خود آمیزه ای از تعالیم صوفی ، اساطیرو

سنن حماسی و پهلوانی شاهنامه فردوسی و عقاید و نظریات شیعی است . " البته پس از ذکر این جنگ آشفته ایدئولوژیک - که صحیح میباشد - برای خالی نبودن

عریضه بطور دست و پا شکسته ای در باره یک چنین جنبش با عظمت و پرمحتوائی در دنباله کلام فقط چنین آمده است : " و در زمینه ی مبارزه علیه جانشینان خونریز چنگیز و هلاکو و نبرد بر ضد اشراف ایرانی دست نشانده آنها پدید شده است . " (صفحه ۳۲۹) . در حقیقت احسان طبری با تکرار عناوین درویش و صوفی سعی

میکند که تلویحا " رنگ غلیظ جنبش درویشی را به یک چنین مبارزه طبقاتی شکوهمندی بیافشاند و بر روی صوفی گیری شیخ خلیفه و حسن جویری منتها از نوع " مردانه ! " آن تاکید میکند . حال به بینیم که یک محقق اهل شوروی یعنی پتروشفسکی در باره شیخ خلیفه چه مینویسد :

" معلوم است که خلیفه بمعنی واقعی کلمه صوفی نبود . شاید فقط از جملات و اصطلاحات اهل تصوف و شکل ظاهر سازمان خوان الصفا بمنظور تبلیغ و تدارک مقدمات خروج علیه ستمگران استفاده میکرد . "

" شهر سبزوار و ناحیه بیهق واقع در مغرب نیشابور که برای این تبلیغات برگزیده شده بود ، بهترین و مناسب ترین محل بود . روستائیان اطراف سبزوار و طبقات پائین مردم شهری از شیعیان متعصب و بالنتیجه مخالف قدرت موجود

بودند . سبزوار یکی از کانون های اصلی تشیع در ایران و در عین حال یکی از مراکز سنت های وطن پرستی کشور بود . مثلا " در میدان سبزوار نقطه ای را نشان می دادند که بموجب یک افسانه بسیار قدیمی جنگ رستم و سهراب (پهلوانان

حماسه شاهنامه) در آنجا وقوع یافته بود . " (صفحات ۳۵ و ۳۶ کتاب " نهضت سربداران خراسان) . با اعتقاد ما مسئله اختلاف شیوه بیان و سبک نگارش در میان نیست بلکه موضوع بینش مطرح است و دلایلی از قبیل عدم وجود فرصت کافی بهانه ای بیش نیست زیرا

پتروشفسکی در آغاز کتاب (صفحه ۱۳) باختصار ولی در نهایت صراحت مینویسد : که " در قرن چهاردهم میلادی (قرن هفتم هجری) ، نهضت های مردم ایران و کشورهای هم مرز آن به لباس دین و بویژه مذهب شیعه و مسلک " تصوف " ملبس بود . " منظور ما صرفا " الزاما " تائید این حکم نیست بلکه میخواهیم نشان بدهیم

که حتی در یک جمله کوتاه نیز میتوان جان کلام را بیان کرد حال آنکه احسان طبری ها بسبک رندانه ای که از ویژگیهای تئوریسین های حزب توده است در اکثر موارد بشیوه بیان ناروشن و دوپهلویی متوسل میشود تا هم حرفهائی زده باشد و هم در عین حال هیچ چیز را با صراحت و وضوح نگفته باشد . می بینیم که چگونه یکی از این دو محقق با اصراری ادیبانه سعی کرده است که خرقة درویشی را بر قامت شیخ انقلابی بپوشاند و دیگری با کوششی پژوهش گرانه نیمرنگ تصوف را از سیمای غبار گرفته شیخ خلیفه زدوده است .

جالب اینجاست که تاریخ نویسان رسمی و کهنه پردازان و مشاطه گران رژیم گذشته و رندان کهنه کار شباهت عجیبی در تحلیل های خود و بعبارت بهتر تحریف واقعیات تاریخی دارند . برای نمونه باین معرفی جنبش سربداران بوسیله عباس اقبال آشتیانی توجه نمائید :

" . . . و آن قیام ایشان است بمخالفت با اهل تسنن بعنوان علمداری از مذهب شیعه و سعی در انتشار آداب و احکام این دین و شروع کار خود بشکل دعوت فرقه ای و مرید و مرادی که از این جهات میتوان ایشان را پیشقدمان مریدان شیخ صفی الدین اردبیلی و فرزندان او دانست ."

(تاریخ مغول نوشته عباس اقبال آشتیانی (تهران ۱۳۲۲ صفحه ۴۶۵)

☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

ماتشفانه نشریه مجاهد در مقاله خود بیکی از رهبران متعصب مذهبی سربداران یعنی خواجه شمس الدین علی توجه خاصی مبذول داشته و در باره او مینویسد :

" با محرومترین اقشار جامعه (مرده شویان) نشست و برخاست میکرد . به توده های محروم آنچنان میرسید که گفته اند : " . . . رعیت را مرفه الحال داشتی و به کفایت زندگانی نمودی . . . " (بنقل از صفحه ۷۶ کتاب " حافظ ابرو ") .

درست است که بگواهی مورخان در مدت پنج سال حکومت خواجه شمس الدین علی روستائیان و اقشار تهیدست شهری و وضع نسبتاً بهتری داشتند ولی واقعیات دیگری نیز در رابطه با این شیخ قسی القلب که از بسیاری جهات به " ولایت فقیه " امروز ایران شباهت دارد وجود داشته است که بهتر است تا حدودی به خواننده معرفی شود .

خواجه شمس الدین علی از نظر مذهبی بسیار متعصب بود و دستورات مذهبی را بسبک حسن صباح شدت اجرا میکرد و با شراب خواری ، مواد مخدر و فحشاء مبارزه کرد . معروفست که وقتی کسی بدیدن او میرفت قبلاً " وصیت نامه خود را می نوشت زیرا سخت گیری و شدت عمل او وحشتی در دل اطرافیانش انداخته بود و سرانجام نیز همین موضوع موجب شد که بدست یکی از نوکران خود بنام حیدر قصاب که قرار بود مجازات شود ، بقتل رسید .

شمس الدین علی قبل از زمامداری گفته بود که " . . . من درویشی و گوشه نشینی خود به عالم نمیدهم . " (کتاب خواند میر صفحه ۱۵۳) ولی در این سخنان صداقت

نداشته و در راه رسیدن به قدرت سیاسی برای قتل "کلواسفندیار" شهریار — سرداران که بقول خواند میر "نه اصلی داشت و نه نسب" ! توطئه میکرده است و سرانجام به تحریک او کلواسفندیار بقتل میرسد. پتروشفسکی مینویسد :

منابع موجود بالاتفاق این قتل را نتیجه تحریکات پنهانی خواجه شمس الدین علی میدانند که خواهان زمامداری بوده ولی بظاهر این قتل را تخطئه میکرده . (نهضت سرداران صفحه ۷۲) دولتشاه در کتاب خود (صفحه ۲۸۲) و میر خواند (در صفحه ۱۰۸۶ کتابش) درباره تعصب مذهبی و شقاوت ولایت فقیهی شمس الدین علی مینویسند : " . . . و فحشارا ممنوع ساخت و فرمود ۵۰۰ روسپی را زنده در چاه افکندند . "

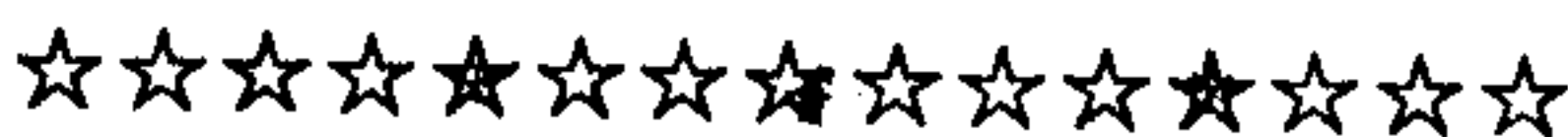


اختلافات میان رهبران سرداران اگر چه تا حدود زیادی به بینش آنها و منشأ طبقاتیشان و اقشاری که پایگاه اجتماعی آنها بودند بستگی داشت لکن بدون شک خصوصیات اخلاقی فردی و بخصوص حسادتها ، تنگ نظریها ، خود خواهیها ، تک رویها و احیاناً " فرومایگی هائی که به بسیاری از جنبش و نهضت ها ضربات سخت و مهلکی وارد آورده و متأسفانه هنوز هم وارد میآورد — یکی از عوامل مهم شکست سرداران بود . بطوریکه بگفته استانی لاین پول از ۱۲ نفر شهریاران سرداران و نفرشان بنحوی بتقل رسیدند و اکثراً بدست یکدیگر و هیچ یک از آنها بیش از چند سال زمام امور را در دست نداشت . (صفحه ۲۵۱ خاندانهای محمدی) .

از این گذشته درگیریهای مداوم میان جناحهای مختلف سرداران مانع انجام خدمات موثری گردید و از این مهمتر آنکه به شکستهای پیاپی و سرانجام محو نهضت سرداران منجر شد . سرنوشت این جنبش تاریخی درس عبرتی برای جنبش های انقلابی آینده ما خواهد بود و بازگو نمودن این حوادث تاریخی نه بخاطر کسب اطلاعات و انبساط محفوظات روشنفکرانه است بلکه بایستی بعنوان آموزشی گرانبها از بطن تاریخ تلقسی گردد .

با وجود همه اینها ، در دوران حکومت سرداران اصلاحات چشم گیری بنفع اقشار تهیدست بخصوص روستائیان صورت گرفت که نبایستی ناگفته باقی بماند . علاوه بر تقلیل مالیاتها ، دولتشاه (ص ۲۸۳) از احیای قنوات در ولایت طوس و مشهد صحبت میدارد و حافظ ابرو در وصف خراسان در آغاز قرن پانزدهم میلادی از رونق و ترقی ولایت بیهق در عهد شهریاران سردار سخن میگوید و یادآور میشود که شهر سبزوار — پایتخت سرداران — در پایان دوره حکمرانی ایشان توسعه یافت و یکی از بزرگترین شهرهای ایران مبدل گشت .

همچنین میر خواند درباره یحیی کرابی میگوید : " از غایت عدل و داد ولایت او — بنهایت آبادانی و معموری رسید " (صفحه ۱۰۸۷) و خواند میر در " حبیب السیر " میگوید که " مملکتش معمور و آبادان گشت . " (صفحه ۱۰۸ ، نهضت سرداران خراسان ، نوشته پتروشفسکی)



در پایان کلام بی مناسبت نیست که در رابطه با جنبش سرداران به مسئله

بفرنج دیگری نیز اشاره شود یکی از علل پیروزی نهضت "سربداران" و سایر جنبشهای اعتراضی در اواسط قرن هشتم هجری ضعف و بعبارت دیگر عدم وجود یک حکومت مرکزی مقتدر بود. زد و خورد ها و جنگهایی که دائما" میان ایلخانان مغول و رؤسای حکومتهای کوچک محلی صورت میگرفت مزید بر علت شده و دستگاه سرکوب قدرت دولتی را فلج کرده بود. باین جهت امکان موفقیت جنبش های اعتراضی و طغیانهای ناحیه ای بمراتب بیشتر وجود داشت. این نکته بنظر ما یکی از مسایل بفرنج و پیچیده فرهنگی - سنتی جوامع مختلف را بوجود آورده است - باین معنی که عناصر ظاهرا" ملی گرا همواره از تشکیل یک دولت مرکزی مقتدر ابراز شادمانی میکنند حال آنکه طی پروسه بوجود آمدن دولت مرکزی مقتدر و واحد در اکثریت قریب باتفاق موارد بطور قهر آمیز و از طریق اعمال ستمهای ملی و کشتار های فجیع بوقوع پیوسته اند. و بعد از بوجود آمدن و تثبیت این مراکز قدرت، بر خود کامگی و جنایات قدرتمندان بلا منازع و ناتوانی جنبش های محلی افزوده شده است. نمونه این نوع پدیده ها را در حکومت رضاخان و وحدت از بالای بیسمارک در آلمان دیده ایم. البته ذکر این مطلب بمفهوم دفاع از ملوک الطوائفی نیست لکن عظمت ملی را در وجود یک حکومت مرکزی مقتدر - بهر قیمت و با هر وسیله - دیدن نیز در تحلیل نهائی با دفاع از منافع توده های خلق بویژه اقلیت های ملی و مذهبی تحت ستم بشدت مغایرت دارد. بهر تقدیر قدرتمندان وقت همواره سعی کرده و میکنند که حکومت مرکزی مقتدر را فرشته نجات ملتها و ملوک الطوائفی را علت بدبختی خلقها معرفی نمایند و این مطلب را با تبلیغات کاذب ملی گرایانه تا حدود زیادی در فرهنگ سیاسی ملتها پیاده کرده اند. نظری بتاریخ وحدت های ظاهرا" ملی نشان میدهد که چگونه حقوق اقلیتهای ملی و مذهبی و قومی در دورانهای سلطه دولتهای مرکزی نیرومند بیش از سایر ایام پایمال و تضییق شده و ستم طبقاتی ولو تواءم با شکوفائی نسبی اقتصادی که میتواند در اثر وجود یک حکومت مرکزی مقتدر بیشتر و آسانتر امکان پذیر باشد - بانواع و انحاء مختلف افزایش و شدت یافته است. مثلا" در آنزمان پس از مرگ ایلخان ابوسعید (۷۳۶ هجری)

(چون فرزند ذکوری از وی بر جای نماند) هرج و مرج عجیبی در دستگاه حکومتی پیدا شد و هر یک از سران قوم داعیه قدرت را در سر می پروراند. از این گذشته دولت اناحیه ای در قلمرو امپراتوری ایلخانان هلاکوئی بوجود آمده بود و تازه در هر یک از این حکومت نشین ها نیز، سران محلی از نوعی استقلال عمل حکومتی بر خوردار بودند و بسیاری از آنها فقط بصورت ظاهرا از فرمانروای وقت اطاعت میکردند. تنها در چنین شرایطی، امکان آن وجود داشت که مثلا" وجیه الدین مسعود امیر سربداران با ۳۰۰۰ سپاهی (میرخواند) و یا حتی بقولی دیگر (مجمل فصیحی) با ۷۰۰ تن سرباز در خطه خراسان به پیروزیهای نظامی علیه فرمانروایان وقت نایل آید.

☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

تایپ فارسی

در اسراع وقت پذیرفته میشود تلفن ۵۲۸-۶۲۵۰ (۷۰۲)

ترجمه ج. ایثار

میراث بلشویسم

☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

در شماره ۱۱ علم و جامعه بخشی از کتاب پال ام. سویزی تحت عنوان "جامعه بعد از انقلاب" به خوانندگان عرضه و یاد آوری شد که نویسنده نظرات خود را درباره جوامع سوسیالیستی کنونی و بویژه جامعه شوروی، که آنرا به عنوان الگو قرار داده، قطعی ندانسته و اظهار امیدواری کرده است که بررسیها و تجزیه و تحلیلهای بیشتر و جامع تری از ساخت اقتصادی - اجتماعی - سیاسی اینگونه جوامع به عمل آید، تا زمینه را برای پایه گذاری یک نظریه فراگیر درباره سرشت جوامع سوسیالیستی آماده نماید.

اینک مقاله ای را که D. Sayer, H. Ramsay, P. Corrigan تحت عنوان "میراث بلشویسم" در زمینه مورد بحث نوشته اند، بنظر خوانندگان میرسانیم، و همانگونه که درباره مقالات دیگر گفته ایم، درج این مقالات مترادف با قبول یا رد محتوی آنها یا موضع نویسندگان مقالات از طرف علم و جامعه نمی باشد. "علم و جامعه"

☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

ماهیت و کمبود های جامعه شوروی با تداوم کم و بیش، موضوع بحث حاد مارکسیست ها از ۱۹۱۷ تاکنون بوده است. بحث و جدلهای مارکسیستی در باره بلشویسم حتی از ۱۹۱۷ هم عقب تر میرود. در اینصورت طریق عقلائی آنست که مطلب را با اشاره به اینکه ما چه چیز تازه ای برای گفتن داریم، آغاز کنیم. ما در سطح امور مسلم بحثی نداریم. توجه ما بیشتر به تئوریهائی در مقوله های مارکسیستی که به موضوعاتی نظیر "عقب ماندگی" روسیه در دوران پیش از ۱۹۱۷ یا نابودی طبقه کارگر شهری در جریان جنگهای داخلی قائل بیه اهمیت زیاد میشوند، معطوف است. ما توجه خاص به موضوعی داریم که آنرا "پروبلمتیک" بلشویکی می نامیم. ماکلمه "پروبلمتیک" را از آن نقطه نظر بکار میبریم که قضایای گنگ مورد اتفاق نظر کسانی را که از جهات دیگر دارای مواضع مخالف میباشند، تشریح نمائیم. چنین مواضعی، صرفنظر از وجوه اختلافشان، ما را مجاز میدارد که از آنها به عنوان مواضع مشخص "مارکسیستی"، "بلشویکی" یا هر چیز دیگری سخن بگوئیم. بنابراین، ما در نظر داریم که در بحث درباره پروبلمتیک خاص بلشویکی، هم به وجه مشترکی که به عقیده ما کلیه مواضع عمده بلشویکی دارا هستند اشاره نمائیم و هم این وجه مشترک را از مارکسیسم متمایز سازیم. نظریه کاربرد فوق العاده رسمی این مفهوم (پروبلمتیک) دوفقره توضیح لازم بنظر میرسد. اولاً، ما عقیده نداریم که پروبلمتیک بلشویسم صرفاً بصورت مسئله ای در چارچوب تئوریک مطرح است. قضایائی که ما درباره شان صحبت میکنیم، از نظر کاربردها، فرمها، نهادها بهمان اندازه منطقی

محسوب میشوند که جنبه نظری و عقیدتی دارند. من باب مثال، اینگونه موارد خاص حزب قبل از ۱۹۱۷ - که صورت غیر قانونی، شهری داشت و رهبران آن اکثراً در تبعید بسر میبردند - و سبک های خاص تشکیل دولت در مرحله بعد را شامل میشود. این چنین فرمهای اجتماعی بهمان اندازه بخشی از خصائص فکری مورد توجه بلشویکها در مواجهه با مشکلات بشمار می آیند که درک و کاربرد نظرات مارکس یا تجزیه و تحلیل آنها از تزاریسیم و امپریالیسم. ثانیاً، ما معتقد نیستیم که این پرو بلمتیک ساکن و بی تحرک میباشد، ما حتی اعتقاد کمتری نسبت به فقدان کمبود و تناقض در آن داریم. بلشویسم محصول تاریخی یک قرن مبارزه است معلوم مبارزات و کششها، سکوت ها و پنهان کاریها میباشد در واقع، ما میخواهیم بگوئیم که بلشویسم دقیقاً بر تناقض شدیدی که در بطن خود دارد، بنیان یافته است. ما قادر نیستیم در یک چنین مقاله ای حق مطلب را درباره بلشویسم ادا کنیم. ولی باید از دادن جنبه "مادی" به آن خود داری نمائیم. پرو بلمتیک بلشویسم یک سبک اسرار آمیز پنهانی که بنوعی در اقدامات بلشویکی تجلی می یابد، نیست، بلکه یک روش تحلیلی است که ما بکار می بریم تا رابطه ای بین آنها برقرار نمائیم. بی توجهی به این دو موضوع در سراسر این مقاله باعث تعبیرهای نادرست از بحث ما خواهد شد.

ما در این مقاله بلشویسم را از دو جنبه مورد توجه قرار می دهیم. در درجه اول ما نگاهی به نفوذ بلشویسم در اتحاد جماهیر شوروی می کنیم. لیکن ما در این زمینه هم به بحث می پردازیم که بلشویسم، اکثر (هرچند نه کلیه) تحلیلهای مارکسیستی از تجربه شوروی، منجمله تحلیلهای انتقادی، را تحت الشعاع قرار داده است. چند اثر نامطلوب بر این سیطره مترتب میباشد. تحلیلهای انتقادی مارکسیستی اکثراً تمایل به تکرار ارزیابیهای خود بلشویکها از اقدامات خویش، مشکلات واقع در سر راهشان و دامنه راه حلهای موجود، داشته اند. اختلاف نظرها در میان بلشویکها بیش از اصول مورد توافق - مواضع رقیب مورد توجه قرار گرفته است. مهمتر از همه اینکه در مطالعات انتقادی عمده مارکسیستی در اتحاد جماهیر شوروی، خود بلشویسم به عنوان یک موضوع مطالعه جداگانه بندرت طرف توجه بوده است. خلاصه آنکه، زمینه مشترکی که ما آنرا پرو بلمتیک بلشویسم نامیده ایم بصورت نقطه کوری در مطالعات مارکسیستی باقی مانده است.

اتحاد جماهیر شوروی : سه نظریه آشنا

تحلیلهای انتقادی مارکسیستی از اتحاد شوروی را میتوان به سه گروه وسیع تقسیم کرد. (۱) نظریات کلاسیک تر و تسکیستها، که Mandel شاید بهترین نمونه معاصر آن باشد بر آنند که اتحاد جماهیر شوروی یک نمونه ناقص یا منحط حکومت کارگران میباشد. آنها میگویند که روابط تولید در جامعه

شوروی "اساسا" فرم سوسیالیستی دارد، ولی بجای طبقه کارگر یک یوروکراسی انگلی قدرت سیاسی را اعمال میکند و از امتیازات اقتصادی متمتع میشود. این "کاست" حاکم یک طبقه حاکمه را تشکیل نمی دهد. (۲) تئوریهای سرمایه داری دولتی بر آنند که اتحاد جماهیر شوروی یک جامعه سرمایه داری منتها از نوع نامتعارف است. طبق این نظر، کنترل حکومت، که بنوبه خود اقتصاد کشور را کنترل میکند، بعنوان اساس استثمار کارگران اجیر و انباشت سرمایه تلقی گردیده است. گفته میشود که رؤسای حزبی و دولتی یک طبقه حاکمه سرمایه دار ویژه، یا بسخن Bettelheim یک "بورژوازی دولتی" را تشکیل میدهند. جنبه های دیگر این نظریه مورد تائید حزب سوسیالیست انگلیس (Swp)، حزب کمونیست چین (لااقل تا چندی پیش) و دیگران از جمله Martin Nicolaus و Charles Bettelheim میباشد. اینها غالباً در مورد اینکه چگونه و در چه زمانی "سرمایه داری دولتی" بوجود آمد با یکدیگر اختلاف نظر دارند. از نظر Tony Cliff (SWP) این پدیده در دهه ۱۹۲۰ بوقوع پیوسته و حزب کمونیست چین تاریخ پیدایش آن را زمانی بعد از ۱۹۵۳ میداند. (۳) تئوریهای طبقه جدید باین نکته اذعان میکنند که در شوروی یک طبقه حاکمه وجود دارد ولی این نظر را که آن طبقه یک بورژوازی یا اینکه اتحاد جماهیر شوروی بنحوی از انحاء یک جامعه سرمایه داری میباشد، مطرود میدانند. از نظر آنها اتحاد شوروی نه یک کشور سرمایه داری است و نه یک کشور سوسیالیستی، بلکه یک فرماسیون اجتماعی است که جنبه نووتاریخی خاصی دارد. بعضی ها نظام شوروی را نسبت به سرمایه داری پیشروتر تلقی میکنند، تئوریهای طبقه جدید قدیمی تر شامل نظرات Rizzi Schachtman بوده و تئوریهای اخیر مشتمل بر نظرات Melotti, Djilas و Sweezy (با توجه به آخرین مقاله او در همین زمینه) میشوند. این تئوریها در اینکه اتحاد جماهیر شوروی دقیقاً چه نوع فرماسیون اجتماعی بوده و چه کسانی طبقه حاکمه آنرا تشکیل میدهند با یکدیگر در تعارض میباشد.

در زیر پوشش حاد و غریب مشاجرات مابین این مواضع، دو مایه اصلی بر عوامل دیگر فائق میآیند. نخستین موتیف - در واقع یک مرکز تجمع غیرعادی برای نظریات مارکسیسم تاریخی در باره فلسفه فردی و تاکید آن بر انگیزه و غرض است - اندیشه "خیانت" میباشد. مطابق این طرز تفکر، یک دسته یا یک گروه که بخاطر حفظ منافع شخصی مواضع استراتژیک را در یوروکراسی دولتی و حزبی اشغال کرده بودند، در یک فرصت مغتنم "قدرت را در دست گرفته" و - چرخ حکومت را بنفع خود منحرف کردند. چنین است روش انتقادات رسمی حزب کمونیست (شوروی) از استالین و نیز انتقادات مائوئیستها از خروشچف و برژنف. همچنین شتهمتهای خیانت در نوشته های تروتسکیستها دیده میشود، منتها آنها سعی میکنند که امکان پذیری چنان "خیانتهایی" را توضیح دهند. و البته مسئله مورد اختلاف هم همین است. سؤال، بساده ترین طرز ممکن

چنین مطرح است ، آنچه نوع انقلاب سوسیالیستی است که بسهولت در معرض خیانت یک "دسته" یا - طبق مسخره‌ترین وجه این نظریه - یک فرد قرار میگیرد . اگر این اتفاق بوقوع پیوسته ، آنچه که نیاز بتوضیح دارد مطمئناً عبارت از تمرکز دیرینه قدرت میباشد که موجب شد که فرجام کار بدانجا برسد . و برای آن به یک توضیح اصولی و تاریخی نیاز است نه یک توضیح شخصی و مربوط به انگیزه .

انگیزه دوم عبارت از "عقب ماندگی" است که غالباً توأم با انزوا مطرح میگردد . سابقه این نظریه حداقل به Kautsky و منشویکها میرسد . ابتدائی‌ترین وجه این بحث فرض راه رشد تاریخی تغییرناپذیری است که ظاهرآ کلیه جوامع باید آنرا طی کنند و مشعر بر اینست که در صورت عدم وقوع انقلاب در "کشورهای پیشرفته" ، حکومت شوروی چاره‌ای جز اقدام بجای سرمایه دارد در انباشت سرمایه نداشت ، که در خلال آن طبقات فوقانی حکومت به "بورژوازی دولتی" تحول می یافتند . این ماحصل موضع SWP است . در جاهای دیگر مطالب با صراحت کمتری بیان شده است . بعنوان مثال ، - تروتسکی مبحث [پیمودن راه رشد تاریخی] تغییرناپذیر را آشکارا تأیید نکرد ، ولی به عقب ماندگی و انزوای روسیه متوسل گردید تا اقدام طبقاتی را که به پشتیبانی از استالین قیام کردند ، توجیه کند . بهمین نهج ، به نابود شدن طبقه پرولتاریای شهری در دوران جنگ داخلی اهمیت درجه اول داده شده است ، هرچند که قوت این بحث تا حدی از یک فرض مستتر ، مشعر بر اینگونه توده های دهقانی "عقب مانده" که از جنگ داخلی جان سالم بدر بردند قادر به ایجاد سوسیالیسم نبودند ، نشأت میگیرد . بحثهای مبتنی بر "عقب ماندگی" به سادگی تزه های "خیانت" قابل طرد کردن نیستند ، زیرا در حقیقت کمونیسم با رشد قابل ملاحظه نیروهای مولده ملازمه دارد ، اما ، با اینکه رشد اقتصادی ، بمفهوم وسیع آن ، ممکن است شرط لازم برای کمونیسم باشد ، معهوداً ، این لزوم به آن معنی نیست که کلیه جوامع باید مرحله سرمایه داری یا شبه سرمایه داری را طی کنند . چنین چیزی در حالتی الزامی میشد که سرمایه داری تنها شکلی از روابط اجتماعی بشمار میآمد که قدرت برانگیختن چنان رشدی را داشت . مشکل میتوان امکان طرح چنان بحثی را در چارچوبی از - ماتریالیسم تاریخی تصور نمود (هرچند که ممکن است اقتصاد دانان بورژوازی با توسل به قدرت عام "انسان اقتصادی" خویش زحمت کمتری در اینمورد داشته باشند) . مضافاً ، ما معتقدیم که "رشد" سرمایه داری در مورد بسیاری از جوامع در واقع بمعنی رشد نیافتگی - چه در کشورهای متروپل و چه در کشورهای "جهان سوم" - بوده است . در صورتیکه سوسیالیسم شواهد فراوانی از امکانات تولیدی آلترناتیو و فرمهای رشد توأم با مساوات بیشتری را عرضه مینماید .

دهقانان : "انبانهای سیب زمینی"

(بگفته ترانسکی) آنچه که مخصوصاً "مربوط بروز مشکلات است " جهل سیاسی ، بی‌فرمی اجتماعی ، بدویت و فقدان کارا کتر دهقانان (میباشد) که بوسیله سرمایه داری از شاهراه رشد دور نگاه داشته شده اند . " از نظر لنین همین دهقانان " دریائی از دشمنان " بشمار می‌آیند . مسئله ، پائین بودن سطح اطلاعات فنی نیست که عقب ماندگی دهقان را به عامل تهدید یستی برای سوسیالیسم تبدیل میکند ، بلکه طرز تلقیهائی که گفته میشود مورد تأیید دهقانان است ، موجب پیدایش این حالت میگردد . اما ، در اینجا هم تردید وجود دارد . منشاء این نظریه مطمئناً " هیجدهم برومر Eighteenth Brumaire مارکس بوده و از طرف کائوتسکی در مسئله ارضی Agrarian Question مورد تأیید فراوان قرار گرفته ، ولی مارکس همچنین نظرهارا به وجود زمینه مستعد سوسیالیستی در ترتیبات اجتماعی دهقانان روسیه جلب نموده است . مربوط تر به مطلب ، نمونه های موفقیت آمیز انقلابات دهقانی در قرن بیستم و جنگهای رهائی بخش هستند که بدون شک باید تا بحال خطای به اینگونه فرضیات ساده در باره آگاهی دهقانان وارد کرده باشد . انقلابهای روسیه و چین چگونه میتوانست بدست طبقه ای تحقق یابد که هویت جمعی آن را در یک " کیسه سبب زمینی " قابل قیاس میباشد ؟ تجرید تعاونی روسیه در چین و جاهای دیگر نشان میدهد که " خصوصیات فردی خرده بورژوازی " که مارکسیستها بطور مرسوم به دهقانان همه جا نسبت میدهند تا حدی اغراق آمیز میباشد . منظور این نیست که ما بخواهیم تصویری تازه ، واهی از یک طبقه دهقان انقلابی بجای نمونه قدیمی " مؤژیک کودن " بکشیم . بلکه واقعیت اینست که ما دیگر نمی‌توانیم چنین معادلات مبتذل حیرت آور اقتصادی " عقب ماندگی " توأم با بدویت اجتماعی و سیاسی را بپذیریم ، همچنانکه نمی‌توانیم رابطه معکوس آن ، یعنی پرولتاریائی شدن وسیع با " بلوغ " سیاسی را بطرز معقول مورد تأیید قرار دهیم . آنچه که ضرورت دارد عبارت از تحقیقات خاص ، تاریخی ، مادی درباره اوضاع و احوال و طبقات معینی میباشد . بدون وجود چنان تحقیقاتی اهمیت فرضیه " عقب ماندگی " مبرهن نیست . غرض این نیست که مفهوم مزبور فاقد اهمیت است . هیچ فرد ماتریالیستی نمیتواند انکار کند که سطح نازل ظرفیتهای تولیدی انسانی ، بویژه تحت شرایط ویرانی بعد از جنگ ، میبایستی به محدودیت شدید سبک های میسر ساختمان سوسیالیسم بیانجامد . ولی اینکه ماهیت این تنگناها چه بوده و تا چه حد ایجاد اشکال میکردند - و در حقیقت ، مانند مورد کارگر " اضافی " در چین ، تا حدی که آنها ممکن است منابع را پنهان سازند - سهولت از یک سلسله تعمیم های مشکوک درباره تاریخ یا دهقانان قابل استنباط نمیشد . چنان روشی هم غیر ماتریالیستی و هم غیر تاریخی است . بجای آنها ما باید بر زمینه های توجه کنیم که در آن زمینه ها عقب ماندگی و انزوای روسیه اهمیت داشتند . نباید کم اهمیت ترین این زمینه ها ان پرولمتیکی باشد که بلشویکها درک کردند و بر اساس آن اقدام نمودند و دنیای دور و بر خود را دگرگون ساختند .

ریشه های پروبلتیک بلشویسم

بلشویسم تاریخ پیچیده ای دارد، این پیچیدگی بدان سبب نیست که تشکیل بلشویسم کوششی در راه درک یک فرماسیون اجتماعی بفرنج و در آن زمان، نوظهور بود. همانگونه که Teodor Shanin توجه کرده است، روسیه تزاری از جهات متعددی همانند جامعه ای بود که ما امروزه آنرا یک "جامعه در حال رشد" مینامیم. از یک سو، روسیه تزاری رشد دامنه داری یافته بود: در ۱۹۱۴، صنایع روسیه از حیث سطح تولید رتبه پنجم را در جهان حائز بود و بداشتن تعدادی از بزرگترین کارخانجات جهان مباحثات می کرد. در همان حال، تولیدات کشاورزی، که اکثریت عظیم جمعیت در آن اشتغال داشت، نیمه فئودالی بود، و رشد صنعتی شکل خیلی خاصی (و در این روزها بسیار آشنا) داشت: این شکل نیمه مستعمراتی، و غالباً محدود بحوزه های اجتماعی، اقتصادی و جغرافیائی میشد که در دست خارجیان قرار داشت. در ۱۹۱۴، کنترل ۴۷ درصد سرمایه مورد استفاده در صنایع روسیه در خارج از کشور مستقر بود، و وجوه مورد نیاز برای رشد "داخلی" که با هدایت دولت صورت میگرفت از مرمومهای خارجی تامین میگردند. تعداد پرولتاریای بسیار فشرده و مبارز حد اکثر به ۴ میلیون میرسید: در مقابل آن جمعیت دهقانان بیش از ۱۰۰ میلیون بود. نظرگاههای مسلط، ولورقیب، روسیه را در بازار جهانی در وضعیت نامساعدی می دیدند که به "مدرنیزه" شدن فوری نیاز داشت. ولی، همانطور که Stolypin بالاخص متوجه گردید، این امر نمیتوانست بطور طبیعی بوقوع پیوندد. نیاز به تغییر روابط تولید در بخشهای کشاورزی و صنعتی و نیز روابط بین دو بخش مزبور بوسیله مقامات بالا کاملاً تشخیص داده شده بود. از طرف این مقامات چنین فرض میشد که تعیین خط مشی و اداره با وسائلی که در خارج از محل تولید قرار دارند، بویژه حکومت تزاری، امکان پذیر میباشد. در درون این فرماسیون اتوکراتیک وجوه مختلف اپوزیسیون، از قبیل لیبرالها، پوپولیسستها و سوسیال دموکراتها جا داشت. مارکسیسم آن زمان چه ابزار ادراکی برای معنی بخشیدن به این غرابت عرضه میداشت؟ اولاً، تعداد متون و تحلیل های موجود با مقایسه با امروز بی اندازه محدود بود. اغلب مطالبی که در کارهای مارکس حائز اهمیت بود ناشناخته و متون موجود به کمک نوشته های بعدی انگلس، مخصوصاً "آنتی دورینگ"، تفسیر میشد. ثانیاً، نظرات مارکس به سبک خاصی که در اواخر قرن نوزدهم مرسوم بود درک میگردید. نظر پردازان بین الملل دوم، تا اندازه ای برسم رقابت با ایده ثلوزیهای معاصر بورژوازی، مانند دارونیسیم اجتماعی، میکوشیدند که مارکسیسم را بصورت یک سیستم جامع فکری که بر طبیعت، تاریخ و جامعه شمول می یافت، در آورند. آنان بر علمی بودن دکتربین خود تاکید کرده و معتقد بودند که دکتربین مزبور بیانگر قوانین لازم و جامع اجتماعی است که با آرزوهای مصلحانه و احکام اخلاقی سوسیالیسم خیالی فرق دارد. از جمله قوانین مزبور، دوفقره قانونی بود که به تسلسل رشد مربوط می شد. اولاً، مراحل لازم و متوالی وجود دارند که کلیه جوامع،

که با نیروهای مولده به جلوسوق داده میشوند ، میبایستی آنها را طی کنند .
و ثانیاً ، از سطوح مجزای روابط اجتماعی در هر مرحله ، ولو " در لحظه
آخر " ، " اقتصاد " جنبه اساسی و قاطع دارد ، در صورتیکه روابط سیاسی و
فرهنگی واجد جنبه روبنائی و تبعی میباشند . همانگونه که Coletti متذکر
شده است ، مفهوم تولید بصورت بسیار عقیمی درک شده بود که شامل پروسه
های فنی به اضافه قوانین ثابت اقتصادی میشود . این تسلسل دوگانسه
امکانات سوسیالیسم را دیکته میکرد . هیچ نوع انقلاب اجتماعی قدرت آن را
نداشت که بر شرایط لازم فنی و اقتصادی (حتی اگر قادر به پیش بینی آن بود)
فائق آید . یک نسبت مشخص جمعیت در شهرها ، درصد معینی از نیروی
کار در کارخانه ها ، وغیره . تنها آن میتوانست بلوغ فرهنگی پرولتاریا را که
لیاقت ایجاد سوسیالیسم را داشته باشد ، میسر سازد . از این نظرگاه آنچه که
فرمهای " ماقبل سرمایه داری " تصور میشود بدون هیچ ابهامی قهرقرائی بشمار
میآید .

طلسم نیروهای مولده

تحلیلهای اولیه لنین کاملاً در چارچوب شرایط تحلیلهای مسلط .
تزاریستی و مارکسیستی - از روسیه بمثابه یک کشور در حال رشد ، و برضد
استراتژیهای سیاسی گروههای مخالف دیگر صورت میگرفت . دو برخورد شدید
روزهای نخست در افکار بلشویکی از یک سو برضد پوپولیست ها و سوسیال
انقلابیها بود و از سوی دیگر علیه انواع سوسیال دموکراتهای طرفدار " مدرنیزه
شدن " (مانند اکونومیست ها ، " مارکسیستهای قانونی " ، و کمی بعد منشویکها)
صورت میگرفت . گروه اول برای نیل به سوسیالیسم راه مشخصی را ، از طریق
فرمهای تولیدی خاص زراعی که از پیش بر بخش کشاورزی روسیه سایه افکنده
بود ، در نظر داشت . گروه دوم نسبت به این نیاز اصرار میورزید که در مرحله
اول باید سرمایه داری ، بعنوان پایه لازم برای انقلاب سوسیالیستی ، گسترش یابد ،
و باین جهت فرمهای زراعی اشتراکی را آشکارا ارتجاعی تلقی می نمود . این طرز
برخورد آنها را وادار به پشتیبانی از اپوزیسیون " بورژوا " می کرد ، چنین اقدامی
با اقدامات کسانی مشابهت داشت که در دهه ۱۹۶۰ و بعد میکوشیدند
یک " بورژوازی ملی " را متمایز کرده و از آن بصورت نیروئی ذاتا " پیشرو در
فرماسیون های اجتماعی تحت نفوذ امپریالیسم و استعمار پشتیبانی نمایند . در
خدمت با پوپولیستها لنین ، مانند Plekhanov و Kautsky ، در باره
ضرورت داشتن و مترقیانه بودن نوعی صنعتی شدن بر پایه سرمایه داری بحث میکرد .
اما در مخالفت با مارکسیستهای متعصب طرفدار " مدرنیزه شدن " ، لنین
(ابتدا هم آواز با Plekhanov ، Zasluch و دیگر منشویکهای
سال های بعد که در Iskra گرد آمده بودند) جز بمنظور اتحاد های
تاکتیکی ، هرگونه پشتیبانی وسیع از بورژوازی و نیروهای سیاسی بورژوا را رد کرد .
همانطور که در آن زمان گفته می شد ، با اینکه موضع کلی لنین محتملاً " فاقد استواری
بود ، معذالک سیاستهای منتج از موضع وی بطور روز افزونی از موشکافی نیروهای

طبقاتی در روسیه ، که هوشیارانه و واقع بینانه بودن آنها به اثبات رسید ، مایه میگرفت .

در نتیجه تجزیه و تحلیل اوضاع و احوال خاص و بی سابقه تزاریسم بکمک ابزار مارکسیستی موجود ، ولونامتناسب ، بود که بلشویکها لزوم ارتقاء و بسط دادن اشکال معینی از تولید سرمایه داری را پذیرفتند . پشتیبانی لنین از اصلاحات Stolypin که بنظر او تمایز یک طبقه دهقانی پیشرو نظیر زارعین خرده پای امریکائی بجای اشراف پیروسی را موجب میگردید - بسادگی با نظر گاه مزبور قابل انطباق میباشد . همینطور حمایت بعدی او (که از طرف اکثریت بلشویکها ، منجمله استالین و تروتسکی از آن پشتیبانی شد) از لزوم آموزش از روش - تیلور (Taylorism) ، یا کنترل اقتصاد از طریق تدابیر مالیاتی ، یا استخدام متخصصین با حقوقهای گزاف و امتیازات فراوان با نظرگاههای ذکر شده مطابقت دارد . در اینجا بحث در این باره که توسل به اقدامات مزبور با اکراه و تحت شرایط مادی دشوار صورت گرفت تا حدی با حقیقت وفق میدهد ، ولی منظور را اداء نمیکند . زیرا که هنوز فرض اصلی بر اینست که الگوهای سرمایه داری علاجهای طبیعی ، لازم ، و در واقع چاره های منحصر بفردی را عرضه مینمایند که برقراری رابطه بین مشکلات و این راه حلها را مقدور می سازند . ظاهراً ، راه حلهای غیر سرمایه داری برای مشکلات مادی با درجه وخامت مشابه در جاهای دیگر موفقیت آمیز بوده اند - برای مثال ، در این مورد میتوان از استراتژیهای مربوط به توسعه تعاونیها در نواحی سرحدی لم یزرع و محاصره شده چین در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ ، نام برد . شاید در اتحاد جماهیر شوروی ، شرایط برای تعقیب استراتژیهای مشابه مساعد نبوده است ، هر چند که این موضوع شدیداً قابل بحث میباشد . چنین بحثی خارج از قلمرو این مقاله است . آنچه را که با قاطعیت میتوان گفت اینست که تئوریهای بلشویکی اساساً این امکانات را مطرح نکردند ، و سیاستهای بلشویکی ، تا جائیکه مشوق اشکال تولید سرمایه داری بودند ، فعالانه به جلوگیری از این امکانات ، چه در صنعت و چه در کشاورزی ، یاری نمودند . در چارچوب یک رشته پندارهای مربوط به تجدید و پیش نیازهای آن ، داوریهائی در باره سیاست دراز مدت و مصلحت کوتاه مدت بعمل آمد .

افتراق با مارکسیسم " تعصب آمیز "

اما آنچه که بیان شد داستان کامل پیدایش پروبلمتیک بلشویکی نمی باشد . در واقع آنچه که گفته شد کمتر از نیمی از حقیقت را در بر دارد . پیش از انشقاق علنی ناشی از جنگ بزرگ ۱۹۱۴ در نهضت سوسیالیسم بین المللی ، بلشویسم بطور تصاعدی از " مارکسیسم تعصب آمیز " فاصله گرفته بود . اهمیت انقلاب ۱۹۰۵ در آن بود که مارکسیستهای روسیه را به ترک عادات قدیم " استنتاج قالبی " (به ترتیبی که تروتسکی آن را در ۱۹۰۸ بیان کرد) مجبور و آنها را به رودرروئی با " دینامیسم طبقاتی در انقلاب روسیه . . . انقلابی که هم زمان در روسیه رخ میداد) وادار نمود . ناتوانی بورژوازی " لیبرال "

و مبارزه جوئی طبقه کارگر به نحو برجسته ای روشن گردید . ولی بالاتر از آن ، ۱۹۰۵ ، با رستاخیز عظیم دهقانی به لنین آموخت که دهقانان میتوانند انقلابی شوند . بخشی از این معنی ، که مانند یک رشته فرعی در سرتاسر نوشته های لنین دیده میشود ، صریحا " بصورت تئوری درآمد . بخش دیگر آن منتظر انقلاب دیگری - انقلاب چین - بود تا اهمیت کامل خود را نمایان سازد . این امر اساسا " بمعنی قبول موفقیت‌های علمی و نتایج تئوریک جنبش کارگر و دهقان معمولی بود . این انحرافات عملی سرانجام در نوشته های ۱۹۱۷ لنین (نامه هائی درباره تاکتیک ، و مهمتر از همه تز آوریل) که عدم تعصب آن بیزاری بلشویک‌های قدیمی را برمی انگیخت انعکاس یافت . در مقابل پند گیری از - تجربه ، اثر اخیر به مطلبی رو آورد که لنین در " نامه هائی از دست " آنرا به عنوان " یک تئوری از پیش آماده شده " تمسخر میکرد . لنین در - " خطابه مشهورش درباره انقلاب ۱۹۰۵ " بیهودگی انعطاف ناپذیری تئوریک را مورد سرزنش قرار داده و بر اهمیت شهادت انقلابی و توانائیهای خلاقه کارگران و " دهقانان بیسواد " تاکید نمود . این نکات بدون هیچ ابهامی در متون مربوط بدوران انقلاب ، خطاب به " دهقانان و کارگران " و به " مردم " تکرار شده اند . این انحرافات عملی بود نه استمرارهای تئوری استراتژیک که به امکان وقوع انقلاب در روسیه کمک کرد و حفظ بعضی از دست آورد های آنرا تضمین و به انقلاب در جاهای دیگری نمود . ولی انحرافات در سطحی رخ میدهند که مامکن است آنرا امکان رشته سیاست‌های انقلابی بنامیم . این سیاست‌ها غالبا " به صرف معارضه با اندیشه مسلط بلشویکی درباره رشد اجتماعی اجرا نگردید . باین سیاستها با توسل به ویژه گیها و معیارهای حاصله از تجربه سرمایه داری ادامه داده میشد . بعلت تناقض مزبور بلشویسم چاره ای جز مبارزه دائم برای حفظ دست آورد های حاصله از انحرافات درباره شدائدی که استمرارهای (تئوریک) تضمین میکرد ، نداشت .

تناقض در درون بلشویسم

فلج کننده ترین تناقضی که در دل بلشویسم وجود دارد عبارت از - پندارهای عمده آن از تجدد و سیاستها و فرهنگ سوسیالیستی است . عامل پیشین تئوری نیروهای مولده و برتری اقتصادی روشهای سرمایه داری را در بر میگیرد ، عامل دوم بر آگاهی فزاینده ، دستجمعی ، و احقاق حق مساوی از - پائین تاکید میکند . این تناقض ، تناقضی خصمانه است ؛ زیرا انتخاب یکی از این دو شق به معنی قطع ریشه دیگری است . بدون تردید بلشویسم رابطه اتوماتیک را بین سطح نیروهای مولده و انقلاب سوسیالیستی قطع کرد . ولی این کار برای آن صورت گرفت که بتوان مدعی شد که انقلاب " زود رس " میتواند رشد نیروهای مولده را ، مطلبی که تصادفا " ما فی نفسد با آن مخالف نیستیم - در چارچوبی که در زمره مدرنیزه شدن بطریق سرمایه داری محسوب میگردد ، تسریع نماید . آنچه که در اینجا مورد بحث است ، در سطح بسیار کلی عبارت از ادراک مارکسیستی از تولید میباشد . از نقطه نظر بلشویسم ، تولید در هر " مرحله " از رشد

اجتماعی شامل یک سلسله تکنیکهای مشخص و فاقد قید و بند اجتماعی میشود که به کمک "قوانین اقتصادی" قابل درک و کنترل میباشد. روابط تولید غالباً "متغیر فرض میشوند". ولی ویژگیهای اصلی استثمار سرمایه داری اساساً "به مالکیت وسائل تولید - یا به بیان بهتر، کنترل بالفعل آنها - بوسیله طبقه سرمایه دار مربوط میگردد که این امر قابل شمول به روشهای عملی تولید فرآورده ها نمیشود. مالکیت به نوبه خود کنترل حکومت را در اختیار سرمایه داران میگذارد تا انطباق قوانین را به نفع سرمایه داران تضمین کند. برعکس، بدست گرفتن و حفظ کردن حکومت، و از طریق آن وسائل تولید، برای تضمین اینکه رشد بتواند در مسیر سوسیالیستی قرار گیرد، کافی محسوب میشود. مثلاً، روش تیلوریستیک مدیریت یک فرد را میتوان تکنیکهای "بیطرفانه" محسوب نمود، که برای ارتقاء تولید مفید و بنابراین از لحاظ عینی پیشرو میباشند، زیرا روابط تولید فقط در دربرگیرنده روابط مالکیت بشمار میآید. فرق اساسی بین سرمایه داری و سوسیالیسم به این منجر میشود که چه کسی چنان تکنیکها را تحت کنترل دارد، و بطور جامع تر، نتایج چنین کنترلی در راه چه مقاصد اجتماعی و اخلاقی مورد استفاده قرار میگیرند. بعلاوه، کنترل به آن مفهوم نیست که نفرات تولیدکننده کنترل زندگی خود را در داخل و خارج محل کار در اختیار دارند، بلکه مقصود اعمال کنترل از طریق آژانسهای ملی از قبیل حزب و دولت میباشد. بعلاوه اگر بخواهیم استعاره های مورد علاقه بلشویکها را بکار ببریم، وسائل اخیری - ماشین، چماق، چکش - بی هیچ دشواری سوسیالیستی محسوب و بخوبی قادر به کنترل فرمهای تأسف آور ولی ضروری تولید میباشند.

باید تاکید کنیم که هیچیک از اینها به معنی کتمان تفاوتهای واقعی و مهم که در نتیجه چنان تغییری در کنترل در کیفیت زندگی مردم ایجاد خواهد کرد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی پدید آمده، نمیباشد. بلکه منظور اشاره به قید هائی است که ادراک بلشویکی از تولید به امکانات رهائی بخش چندی در زمینه رشد تحمیل می کند. ما در این باره بحث خواهیم داشت که چنین ادراکی آنچنان عقیم و بی بار است که مهمترین نیروهای تولیدی سوسیالیسم را نادیده میگیرد - و عملاً از آن جلوگیری میکند: معلومات مربوط به شیوه های مطلوبتر در ساختن اشیاء در انجمنهای تولید کنندگان مستقیم عاطل مانده است. بدون برداشتن قیود از پای معلومات، برنامه ریزی متمرکز با تحمیل یک سلسله روابط تولیدی حاکم در میان تولید کنندگان مستقیم، به تولید، که از احساس فاصله (زیرا که تولید واقعاً به آنها تعلق ندارد) تا انواع خرابکاری را (که بصورت " ایجاد وقفه " در تولید و " اطاعت کامل " ظاهر میشود) به پیشرفت خود ادامه میدهد. با اصطلاح رسمی تر مارکسیستی، تناقض بلشویکی بدین عبارت قابل درک میباشد که یک استراتژی تولیدی مبتنی بر موازین اقتصادی و فنی با قبول فرضیه ارادی در امور سیاسی، که در یک دستگاه متورم دولتی تبلور یافته، بطور سیستماتیک ترکیب گردیده اند. عرصه فرهنگی بصورت صحنه مبارزات خشن و معارض در میآید، برای مثال، بسته به اینکه

تاکید بر مسائل اقتصادی یا سیاسی است ، نظرات کاملاً متفاوتی در باره تعلیم و تربیت ابراز میگردد . اکونومیسم از این ادراک از تولید منبعت میشود که تولید عبارت از یک رشته تکنیکهای ضروری است که قوانین حاکم بر آنها خنثی (بیطرف) میباشند . فرضیه ارادی ، بجای توجه به اینکه مسائل سیاسی در ماهیت دستجمعی بودن تولید و شیوه های زندگی مردم نهفته است ، بصورت پائین آوردن مسایل سیاسی به سطح امور مربوط به سیاست دولت در میآید . صریح ترین وجه این فرضیه اینست که یک حکومت سوسیالیستی توانائی آنرا دارد که روابط و فرمهای سرمایه داری را کنترل کند . بررسیهای اخیر ، بویژه

مطالعات Bettlhem و Carmen, Claudin, Urundo توجه را به جنبه اکونومیسم بلشویکی جلب کرده اند . از سوی دیگر ، از فرضیه ارادی مورد نظر بلشویکها کمتر به صراحت سخن رفته است ، هر چند که Bettlhem در شتابی که برای پرهیز از اکونومیسم بکار برده ، تاخود آگاه تصور بسیار ایده آلیستی خود را از " سیاست حاکم " تکرار میکند . در نظر Bettlhem اکثراً این مسئله بطور خیلی ساده - به قرار دادن هدفهای سیاسی در مقابل هدفهای اقتصادی مبدل میگردد (که بنظر ما از شعار اصلی خود چنین مقصودی نداشت) . این عدم دقت موجب تاسف است . زیرا که ما در اینمورد بحث خواهیم کرد که اکونومیسم و فرضیه ارادی بلشویکی دو طرف یک سکه بوده و لازم است که علی السویه در باره آنها تاکید گردد . فرضیه های مزبور معرف دو قطب میباشند که سیاستهای بلشویکی از ۱۹۱۷ با دامنه ثابتی بین آن دو در نوسان بوده اند ، و هر دو دارای یک ریشه میباشند . در اینجا هیچگونه تناقضی وجود ندارد . فرمهای تولید نه تنها خود هدف بشمار میروند ، بلکه وسائل و منابع برای استحاله سوسیالیستی نیز میباشند . فرعی دانستن تولید در مقابل الزامات مدرنیزه کردن (فرضیه اکونومیسم) سرمایه داری - به مفهوم دقیق کلمه محروم کردن سیاستهای سوسیالیستی از اساس مادی آنها و در عین حال جنبه های ایده آلی دادن بهمان سیاستها (فرضیه ارادی) میباشد .

بنابراین ، ما معتقدیم که وجهی از این تناقض ، که در آن فرمهای رشد سرمایه داری پیشرفتهای سوسیالیستی را تضعیف نموده ، برهم زده یا نفی میکند . نتیجه احتمالی هر انقلاب اجتماعی از پائین برانگیخته شده در فرماسیون اجتماعی وابسته به بازار جهانی نه مسلط بر آن خواهد بود . بدون اعتراض قاطع و آگاهانه ، روابط مادی بازار مزبور همچنین درونمایه و چارچوب کلی و اخلاقی را ، که ملاک تصور مردم از خصوصیات " بدیهی " انسان شدن قرار میگیرد ، فراهم خواهد نمود . میراث وابستگی - از جمله ، در درجه اول ، رابطه با بازار جهانی ، که به وساطت یک نهاد صنعتی عظیم و وابسته به خارج و یک دولت متورم و ناموزون برقرار میگردد - همچنان در تشخیص جهت و انتخاب وسائل پیشرفت مقدور اثر خواهد گذاشت . اگر وضع بدین منوال باشد ، مسائلی که در اینجا مطرح گردیدند ، اهمیتی بیش از یک اهمیت تاریخی صرف خواهند داشت .

بقیه در شماره آینده

ارزش کار و ارزش نیروی کار

☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

مارکس نخستین فردی نبود که تعیین ارزش کالاها بوسیله کار را، کشف کرد. آدام اسمیت در نیمه دوم قرن هیجدهم باین نتیجه رسید که ارزش کالا، بوسیله کاری که در آن بمصرف رسیده است تعیین میگردد ولی او در عین حال مسئله ای را مطرح کرد که برای تئوری او مصیبت بار بود. او باین سؤال که ارزش کار چگونه تعیین میشود چنین پاسخ میدهد: بوسیله ارزش مایحتاجی که برای بقای کارگر ضروری میباشد یعنی بوسیله مزد کار. و باین ترتیب اسمیت به یک دایره معیوب افتاد باین معنی که از نظر او ارزش کالا بوسیله کار تعیین میشود و ارزش کار بوسیله ارزش کالا مشخص میگردد. ریکارد و نظریه اسمیت در مورد تعیین ارزش بوسیله کار را بیشتر توسعه داد ولی تعیین ارزش بوسیله مزد کار را مردود شناخت. ریکارد و اقتصاد دان بورژوائی بود که بیش از هر کس به کشف اسرار شیوه تولید سرمایه داری نزدیک شد. او باین تناقضی که در نظریات اسمیت وجود داشت پی برد ولی خود او نیز نتوانست راه حلی برای مسئله ارائه دهد زیرا به تمایز میان "کار" و "نیروی کار" نایل نیامد. مارکس با کشف این موضوع که ارزش اضافی، منبع عواید سرمایه داری است، جواب قطعی مسئله را پیدا کرد.

در واقع علم اقتصاد بورژوائی با ریکارد و به نقطه اوج خود رسید و پس از او اقتصاد دانان و ولگر (عامی) هدفشان این بود (و هست) که بجای بررسی عینی - علمی سرمایه داری به توجیه آن پردازند و با تمام وسایط بدفاع از آن اقدام ورزند. مارکس درباره دانشمندان و ولگر میگوید: در حالیکه دانش واقعی در جستجوی "جوهر" پدیده ها میباشد، دانش ولگر فقط در سطح پدیده ها می چرخد و به جوهر آنها راهی نمی گشاید. باین ترتیب تقریباً تمام اقتصاد دانان بورژوائی بعد از ریکارد و - حتی اگر بطور جدی میخواستند به بررسی علمی پردازند - بشدت تحت سیطره شیوه توجیه گرانه ای قرار داشتند و باین جهت کل اقتصاد بورژوائی، تز مارکس را مبنی بر اینکه نیروی کار و نه کار یک کالا است و خود کار است که ارزش میباشد و نه نیروی کار، آماجگاه حملات خود قرار داد.

تعیین ارزش کالا به سبب کارمزد که نزد آدام اسمیت اغلب با تعیین ارزش توسط زمان کار مخلوط می‌شود، از زمان ریگارد و از اقتصاد علم تبعید گردیده و امروزه در اقتصاد عامیانه بر سه میزند. این درست‌بست‌ترین گامه لیسان نظام اجتماعی سرمایه داری حاکم هستند که تعیین ارزش به سبب کارمزد را تبلیغ میکنند و در همین حال سه سرمایه دار را نیز مستطاب شکل عالی کارمزد پاداش اسماک (بخطراتی که سرمایه دار سرمایه‌اش را صرف‌هیش و نوش‌نگرد است) بعنوان مزد رسک سرمایه دار و بعنوان حقوق مدیریت جلو میدهند.

اختلاف آتای دو رینگ با آنها در این است که ایشان سه درآمدی میداند: بزبان دیگر آقای دو رینگ سه سیالیم اثر را مستقیماً بر اساس بدترین نوع اقتصاد عامیانه بنا میکند. هرچه را که راجع به اقتصاد عامیانه میتوان گفت دربارهی سه سیالیم ایشان نیز صادق است. وجود عدم وجود دارند و وابسته به یکدیگر است.

بخوبی روشن است که آنچه که یک کارگر تولید میکند و مقدار هزینهای که صرف او میشود در همان اندازه دو چیز متفاوت اند که تولید یک ماشین و هزینهای آن. ارزشی که یک کارگر در یک روزانه کار ۱۲ ساعته میآفریند، هیچ وجه مشترکی با ارزشی که با احتیاج زندگی که وی در این روزانه کار با ساعات استراحت مربوطه صرف میکند ندارد. درو سائل همیشه مذکور بر حسب درجهی تکامل با آوری کارمندان سه، چهار یا هفت ساعت کار متبلو باشد. فرض کنیم که برای تولید سائل همیشه فوق هفت ساعت کار لازم باشد. در این صورت طبق تئوری ارزش اقتصاد عامیانه مقبول آقای دو رینگ ارزش محصول دو ازمه ساعت کار برابر هفت ساعت کار است، با عبارت دیگر $2 = 7$ ، عبارت بی بازم و واضحتر، یک کارگر در دو ساعته صرف نظر از اینکه در کدام مناسبات اجتماعی قرار دارد فرضاً در سال ۲۰ هکتو لیتر گندم تولید میکند. ولی در این مدت مقدار معینی ارزش صرف میکند که آنرا میتوان در همان ۲۰ هکتو لیتر گندم بیان کرد. پس ۲۰ هکتو لیتر گندم همان ارزش را دارد که ۱۰ هکتو لیتر گندم دارد و آنهم در بازاری واحد و تحت شرایط کاملاً برابر. عبارت دیگر ۲۰ برابر ۱۰ است. و باین هم میگویند اقتصاد.

تمامی تکامل جامعهی انسانی پس از دوران تو حش از آن روزی آغاز شد که کارخانواد همیشه از آنچه که برای معیشت خود لازم داشت، محصول آفرید، از آنرو زیگ پخش از کار توانست نه فقط صرف تولید صرفاً و سائل معیشت بلکه همچنین صرف ساختن ابزار تولید کرد. مسازاد محصول کاری بیش از هزینهای تامین کارو همچنین تشکیل و افزایش پاند وخت ماهه و تولید ماهه ی اجتماعی پایه و اساس همه پیشرفت های اجتماعی، سیاسی و فکری بوده و هست. در تاریخ تاکنون این پایه در طبقه طبقاتی ممتاز قرار داشته است که با این تملک فرمانروائی سیاسی و رهبری معنوی نیز با و تعلق میگرفت. درگونی احتیاج آینده این اند وخت ماهه و تولید ماهه اجتماعی یعنی انبوه مواد خام، و سائل تولید و سائل معیشت را تازه به امری اجتماعی تبدیل خواهد کرد. باین صورت که آنرا از دست طبقه ممتاز خارج کرده و بعنوان مالکیت عام در اختیار تمامسی جامعه میگذارد.

از دو حال خارج نیست. با ارزش کالا به سبب هزینهای کاری که برای تولید آن ضروری بود تعیین میشود، یعنی در جامعه کنونی به سبب کارمزد. آنوقت هر کارگر نامزدی که میگیرد ارزش محصول کارش را هم میگیرد و بنا بر این استثمار طبقه کارگر به سبب طبقه سرمایه دار امری ناممکن است. فرض کنیم که مخارج تامین معیشت کارگری در یک جامعه معین با مبلغ سه مارک بیان گردد. در این صورت محصول روزانهی این کارگر طبق تئوری اقتصاد عامیانهی مذکور باید سه مارک ارزش داشته باشد. اکنون فرض کنیم که سرمایه داری که کارگر مزدور را بکارگمارده است روی این محصول سودی، یعنی عوارض معادل یک مارک بکشد و آنرا به چهار مارک بفروشد همین کار را هم دیگر سرمایه داران میکنند. از این پس کارگر مزدور بگزینمیتواند هزینهای زندگی روزانهی او را به سه مارک تامین نماید بلکه او نیز برای این منظور به چهار مارک احتیاج دارد. چون بقیهی شرایط ثابت مقرر شده پس باید کارمزد نبین شده درو سائل معیشت نیز ثابت بماند. یعنی کارمزد تعیین

شده در پول باید افزایش بیابد و آنها از سه به چهار مارک در روز . آنچه که سرمایه داران بصورت سود از طبقه کارگر بدست میآورند ، باید بصورت مزد دوباره بآنها برگردانند . و مادرست به همان جائی رسیده ایم که در آغاز کار بوده ایم . و اگر کارمزد ارزش را تعیین کند ، استثمار کارگر بوسیله سرمایه دار غیرممکن است . تولید مازاد بصورت سود هم غیرممکن است . چون کارگران طبقه مفروضات ما بهمان مقداری که ارزش تولید میکنند مصرف هم میکنند و از آنجا که سرمایه داران ارزش تولید نمیکنند ، حتی معلوم نیست که اینها از کجا میخوانند زندگی کنند . حال اگر یک چنین مازاد تولیدی و یک چنین تولید مایه و اندوخت مایه ای وجود دارد و آنها در دست سرمایه داران و دیگر هیچ توضیح دیگری باقی نمیماند جز اینکه بگوئیم ، کارگران تنها ارزش کالا را بمنظور تامین معیشت خود مصرف میکنند ولی خود در ۵۵ را برای مصرف بعدی در اختیار سرمایه دار قرار میدهند . و با اینکه بگوئیم ، اگر واقعیت اینست که این تولید مایه و اندوخت مایه و اعتماد در دست سرمایه دار قرار دارد و اگر این اعتماد به وسیله انباشت سود به وجود آمده است (بهره زمین را فعلا کنار میگذاریم) ، در این صورت آن ضرورتاً از انباشت مازاد کاری تشکیل میشود که طبقه کارگر به طبقه سرمایه دار تحویل داده است و آن بیش از مبلغی است که طبقه سرمایه دار به طبقه کارگر بصورت مزد پرداخته است . ارزش بوسیله کارمزد تعیین نمیشود بلکه بوسیله مقدار کار تعیین میشود . بنابراین مقدار ارزش محصول کاری که طبقه کارگر به طبقه سرمایه دار تحویل میدهد بیش از چیزی است که از آن بعنوان کارمزد دریافت میدارد . و در اینجا است که سود سرمایه هم مانند سایر اشکال تصاحب کار بی اجرت غیر بعنوان جزئی از اضافه ارزش مکتوفه توسط مارتس توضیح داده میشود .

در ضمن اشارهای نیز به کشف بزرگی که ریگارد و با آن اثر اصلی خود در آغاز میکند مینمائیم .

" ارزش یک کالا و ایسته است به مقدار کار ضروری برای تولید آن و نه به اجرت بیش یا کم که برای آن کار پرداخت شده است . "

نقل از صفحات ۱۸۸ تا ۱۹۰ ترجمه فارسی " آنتی د وریند " اثر انگلس
(از انتشارات جنبش کارگری)

۱ - مفهوم اجتماعی " ارزش کار "

ملاحظه میکنیم که مفهوم ارزش کار تا چه حد بی معنا بوده و در واقع یک مفهوم نیست بلکه ترکیب بی معنایی از کلمات است . لکن این اصطلاح که از نظر علمی بی معناست هدف کاملاً روشن و مشخصی دارد . باین معنی که هر آینه نیروی کار کالا تلقی نشود و خود کار بعنوان کالا شناخته شود و هر آینه چنین وانمود شود که کارگر ، ارزش کار خود را بصورت مزد کار دریافت مینماید ، در این صورت سود بهیچ وجه با کار رابطه ای نداشته و باین ترتیب استثمار کارگران بوسیله سرمایه داران وجود ندارد . ولی تازه باز این مسئله پیش میآید که پس سود و تمام انواع درآمدهای طبقاتی که کار نمیکنند از کجا میآید ؟

۲ - " ارزش کار " - نفسی اختلاف طبقاتی

پاسخ دیرینه بورژوازی به مسئله منبع درآمد سرمایه داری عبارت از -
تئوری معروف به عوامل سه گانه تولید است که چیزی سوای تئوری هماهنگی طبقات نمیباشد .

ارزش اضافی ای که طبقه کارگر بوجود میآورد ، تنها منبع تمام درآمد

های کلیه اقشار و طبقات استثمار گراست . ولی تقسیم ارزش اضافی میان این طبقات یا گروههای مختلف سرمایه داران پیر پایه رقابتی صورت میگیرد که تمام مناسبات واقعی را به اشکال معکوسی متجلی میسازد .

ارزش اضافی بصورت :

۱ - سود : عواید سرمایه داران صنعتی و تجاری

۲ - ربح : عواید سرمایه داران پولی و

۳ - بهره مالکانه : عواید صاحبان زمین

در میآید و در این رابطه ، ارزش اضافی و تغییر شکل آن بر حسب قوانین متفاوتی صورت میگیرد (که در مقالات بعدی تشریح خواهیم کرد) و باین ترتیب سود ، ربح و بهره مالکانه ، انواعی از درآمد متجلی میشوند که هر یک مستقل بوده و از منبع درآمد متفاوتی بوجود میآید . تئوریهای بورژوازی مزد کار را با انواع درآمد سرمایه داران و مالکین زمین در یک ردیف قرار میدهند و کار را فقط بعنوان یکی از منابع عایدی تلقی میکند .

خدمت بزرگ و دوران ساز مارکس در این نهفته است که برای اولین بار مزد کار را اصولاً از تمام انواع دیگر درآمد متمایز ساخت و در برابر آنها قرار داد . مارکس همچنین ، ارزش اضافی را صرف نظر از شکل تجلی آن مورد بررسی قرار داد . او در نامه ای بتاریخ ۲۴ اوت ۱۸۶۷ به انگلس چنین نوشت : " بهترین چیز کتاب من بررسی ارزش اضافی ، - مستقل از اشکال خاص آن بعنوان سود ، ربح و بهره مالکانه و غیره - است . "

و تازه این تحلیل از ارزش اضافی تشریح این حقیقت را ممکن ساخت که سود ، ربح ، بهره مالکانه و مالیاتها همه از یک منبع مشترک یعنی از ارزش اضافی ، از استثمار طبقه کارگر عاید میشوند و ثابت کرد که مستقل بودن آنها صحت ندارد . باین ترتیب گروههای مختلف سرمایه داران یعنی سرمایه داران - صنعتی ، سرمایه داران تجاری ، بانکداران ، مالکین زمین بر رویهم طبقه استثمارگر را تشکیل میدهند . برخلاف مارکس ، اقتصاد دانان بورژوازی میکنند مستقل بودن و اصالت تمام انواع درآمد را ثابت کنند و آنرا بـ " تئوری هماهنگی منافع " ربط بدهند و بهمین جهت است که اقتصاد دانان وولگر " هماهنگ سازان " نامیده میشوند .

طبق نظریات ژان بابتیست سه (۱۷۶۷ تا ۱۸۳۲) اقتصاد

دان فرانسوی - که عنوان " پدر اقتصاد عامیانه " با و اطلاق شده است - :

" محصولات باقتضای منشاءشان ، ارزش خود را مدیون همکاری کار ،

سرمایه و نیروهای طبیعی میباشند و فقط این سه عامل هستند که

ارزش یعنی ثروت جدید را بوجود میآورند . "

خواننده متوجه میشود که ژان بابتیست سه ، درک کاملاً " متفاوتی از ارزش دارد

تا ما ، یعنی ارزش مصرف . بموجب این نظریه ، سه عامل تولید وجود دارد :

کار ، سرمایه و طبیعت (زمین) و هر یک از اینها در پروسه تولید نقش مولده ای

را بازی میکند و صاحب هر یک از این سه عامل تولید ، اجرت یا درآمد

مربوطه خود - یعنی دستمزد ، ربح و بهره مالکانه - را دریافت میکند . واضح

است که "سه" مناسبات تولیدی جامعه و طبقات را با پیوسد تکنیکی تولیدی برابر میداند. کار، وسایل تولید و زمین همواره برای پیوسد تولید لازم میباشند ولی کار همواره کار اجرتی نبوده، وسایل تولید همواره سرمایه نبوده اند و زمین همواره در مالکیت خصوصی نبوده است. "سه" و به پیروی از او تمام اقتصاد و بورژوازی میخواهد با "تئوری عوامل سه گانه"، سرمایه داری را - بعنوان شیوه تولیدی "طبیعی" قلمداد کند.

البته اهمیت طبقاتی "تئوری عوامل سه گانه تولید" بهمین سادگی نیست و این بمعنی آنست که هرآینه "کار" و نه "نیروی کار" دارای ارزش - باشند و برای وظیفه ای که کار انجام میدهد، بخشی از محصولی را که عوامل - سه گانه تولید بوجود آورده اند، دریافت کند پس کارگر "محصول کامل کار خود" را دریافت میکند و بنابراین سود سرمایه دار نمیتواند از کاربکه کارگر - انجام داده است بدست آمده باشد. و هرآینه سود از کاری که کارگر - انجام داده مشتق نشده بلکه از وسایل تولید بوجود آمده باشد پس هیچ اختلافی میان کارگران و سرمایه داران وجود ندارد و برعکس فقط هماهنگی و منافع متقابل بین آنها وجود دارد یعنی آنکه کارگر، سرمایه دار و مالک زمین بعنوان سه شریک مشترک المنافع تلقی میکردند که بدون یکدیگر نمیتوانند وجود داشته باشند!

مارکس این درک طبقاتی را در جلد سوم "تئوریهایی درباره ارزش اضافی" مورد بحث قرار داده و برآن خط بطلان میکشد بهر حال طبق "تئوری عوامل سه گانه تولید"، مناسبات میان پرولتاریا و بورژوازی، مناسبات تولیدی مخالف هم و آشتی ناپذیری نیستند بلکه در واقع مناسبات نفسی - مسالمت آمیز میباشند.

"تقسیم" محصولات اجتماعی اینکه توسط طبقه کارگر ساختند - است چیزی جز تصاحب این محصولات بوسیله سرمایه داران نمیباشد و این "تقسیم" عبارت از آنست که وسایل تولید اجتماعی بدانگونه "تقسیم" شده اند که بورژوازی صاحب تمام آنهاست و پرولتاریا صاحب هیچ یک از آنها - و باین ترتیب نیز کارگر در پیوسد تولید بوسیله سرمایه دار استثمار میگردد. معهدا اقتصاد بورژوازی سعی میکند چنین تقسیمی را بمنزله چیز مستغنی که پیوسد تولید اجتماعی بستگی ندارد قلمداد کند تا باین ترتیب هماهنگی ایرا که ظاهرا میان منافع طبقاتی وجود دارد، توجیه نماید.

میتواند چنین بنظر برسد که بحث درباره تئوری ایکه در حدود ۲ قرن پیش مطرح شده است بی ثمر میباشد (کتاب مربوط "سه" در سال ۱۸۰۳ منتشر شد) مخصوصا که مارکس بطلان این تئوری را بنحوشایسته ای بداثبات رسانده است. ولی نقد این تئوری همچنان واجد اهمیت فراوانی میباشد زیرا اقتصاد عامیانه، تئوری "سه" را شالوده کار خود قرار داده است و این تئوری از زمان طرح آن تاکنون همواره بصورت مستتر یا آشکار بر سیستم تئوریک اقتصاد بورژوازی مستولی بوده است.

۳ - " ارزش کار " و سوسیالیسم خرده بورژوازی

خرده بورژوازی بعلت موقعیت اقتصادی ای که در جامعه بورژوازی دارد از دوگانگی و شیوه ای برخوردار میباشد که: از یک سو علیه فشار سرمایه بر میخیزد و از سوی دیگر با از بین رفتن مالکیت خصوصی و تولید کالائی مخالف است زیرا مالکیت خصوصی و تولید کالائی شالوده هستی خرده بورژوازی را تشکیل میدهند باین جهت تئوریسین های خرده بورژوازی موعظه میکنند که جامعه سرمایه داری باید تبدیل به جامعه ای شود که در آن هریک از اعضای جامعه " حاصل کامل کار " خود را دریافت کند و " ارزش کار خود " را بدست آورد .

این خواست خرده بورژوازی باین واقعیت استوار میباشد که پیشه وران کوچک و دهقانان خرده پا و میانه حال از یکسو قادر به رقابت با سرمایه های صنعتی بزرگ نمیشوند و از سوی دیگر بوسیله سرمایه داران - تجاری استثمار میشوند باین معنی که در بسیاری از موارد مجبورند محصولات خود را به کمتر از ارزش آنها بفروش برسانند .

تولید کننده کوچک ، یک کارگر اجرتی نیست زیرا او نیروی کار خود را نمیفروشد بلکه کالای تولید شده را میفروشد و مطالبه مربوط به پرداخت ارزش کامل کار در حقیقت بیان کننده همین واقعیت میباشد . ولی در عین حال شالوده فکری این مطالبه با نظریات توجیه گران و مدافعین سرمایه داری در رابطه با ارزش کار ، تفاوت فاحشی ندارد . سوسیالیسم خرده بورژوازی معتقد است که کارگر ، کار خود را میفروشد ولی ارزش کامل کار خود را دریافت نمیکند . انگلس در " آنتی دورینگ " این مطالبات و تصورات خرده بورژوازی را بنحو زیر مورد انتقاد قرار داده است .

ما در بالا (قسمت چهارم - اقتصاد) دیدیم که صحبت از ارزش کار ، بی مستثنائی است . از آنجا که کار تحت مناسبات اجتماعی معینی نه فقط محصول بلکه ارزش نیز میآید ، باین ارزش بوسیله کار اندازه گیری میشود بنا بر این همانطور که سنگی ، دارای وزنی خاص و حرارت دارای درجه ای معین نیست ، کار نیز بطریق اولی نمی تواند دارای ارزش ویژه باشد . ولی این وجه مشخصه همه اشکله فکران اجتماعی است که در باره " ارزش حقیقی " کار مذاقه کرده و چنین میپندارند که در جامعه کنونی کارگر تمام " ارزش " کارش را دریافت نمیکند و رسالت سوسیالیسم را در چاره کردن این درد میدانند . از اینرو ابتدا باید کشف کرد که ارزش کار چیست ، و اینرا زمانی میتوان یافت که سعی کنیم کار را نه با واحد سنجش متناسب با آن یعنی زمان - بلکه با محصول آن بسنجیم . کارگر باید " همه بازده کار " خود را دریافت دارد (۱) [طبق این نظریه] نه فقط محصول کار بلکه خود کار باید بطور بلا واسطه در برابر یک محصول دیگر قابل مبادله باشد ، یعنی یک ساعت کار در برابر محصول کار یک ساعت کار دیگر . ولی خود این نیز نورا دچار اشکالی " جدی " میگردد . تمامی محصول توزیع میشود . مهم ترین فونکسیون مترقی جامعه ، یعنی انباشت ، از جامعه سلب شده و در دست و اختیار افراد جداگانه قرار میگیرد . این افراد می توانند با " بازده " خود هر چه بخواهند بکنند ، در بهترین حالت ثروت یا فقر جامعه ناپستی ماند . بنا بر این انسان بهرگز تولید انباشت شده در گذشته را فقط باین دلیل در دست جامعه متمرکز ساخت تا همه بهرگز

تولید انباشت شده در آینده و مجدداً به دست افراد جداگانه بیفتد. اینجاست که آدمی پیشنهاد های خود را نیز بدست فراموشی سپرده و به غزبهات محض میرسد.

کار سیال، نیروی کار فعال، میباید در برابر محصول کار مبادله شود. پس آن نیز مانند کالائی که با آن مبادله میشود، کالا است. پس ارزش این نیروی کار نه از روی محصول آن بلکه بر حسب کار اجتماعی متجسم در خود آن تعیین میشود، یعنی بر اساس قانون کنونی کار مزد.

ولی هنگامی میشود که آن درست همان بهینست که نباید باشد. کار سیال، نیروی کار باید در برابر تنای محصولش قابل مبادله باشد، یعنی نیروی کار باید نه در برابر ارزش خود بلکه در برابر ارزش مصرف خود قابل مبادله باشد. قانون ارزش در مورد همه کالاهای دیگر صادق است ولی در مورد نیروی کار صادق ندارد. و چنین است آن آشفته فکری بر از ضد و نقیصی که خود را در برابر ارزش کار پنهان کرده است. اگر "مبادله کار با کار بر اساس اصل ارزیابی برابر، مفهومی داشته باشد به معنی مبادله پذیری محصولات کار اجتماعی یکسان در برابر یکدیگر است، سپس قانون ارزش همانا قانون اساسی تولید کالا نیست و بنا بر این قانون اساسی عالیترین شکل آن یعنی قانون اساسی تولید سرمایه داری نیز میباشد. قانون ارزش در جامعه کنونی بهمان صورتی راه خود را باز میکند که قوانین اقتصادی در جامعه ای متشکل از تولید کنندگان خصوصی: پشاه قانون طبیعی ای که کوز عمل میکند و مستقل از اراده و عمل تولید کنندگان خصوصی، در اشیا و مناسبات نهفته است. از آنجا که آقای دورینگ قانون مزد را بعنوان قانون اساسی کسب اقتصادی خود می پذیرد، و خواستار اجرای آگاهانه آن میشود، قانون اساسی جامعه کنونی را به قانون اساسی جامعه تخیلی خود تبدیل میکند. او جامعه کنونی را میخواهد ولی بدون ناپسندانی هایش. او در همان مسیر پرودون سر میزند. و مانند او میخواهد ناپسندانی هایش را که در نتیجه تکامل از تولید کالائی به تولید سرمایه داری بوجود آمده است، رفع کند، آنهم با این صورت که در برابر آنها به قانون اساسی تولید کالائی متصل میشود که این ناپسندانیها درست در نتیجه ملکرد خود آن پیدا شده اند. او نیز مانند پرودون میخواهد نتایج واقعی قانون ارزش را بوسیله نتایجی تخیلی مرتفع کند.

(۱) - مارکس در "نقد به برنایه گتا" فصل شمار "بازده تا بهر کمال کار" راه انتقاد کشید ما است

نقل از صفحات ۲۰ و ۲۱ ترجمه فارسی "انتی دورینگ" انتشارات جنبش کارگری

همانطور که میدانیم لاسال در دوران خود شعار "حاصل دست نخورده کار" را مطرح کرد که مارکس بشدت آنرا مورد انتقاد قرار داد. و بعد ها در اوایل قرن بیستم او پنهاناً این مطلب را هسته اصلی تئوریهای خود قرار داد. باین ترتیب ملاحظه میشود که سوسیالیسم خرده بورژوائی - که نفوذ مشخصی روی برخی از افشار پرولتاریا دارد - چیزی سوای نوع دیگری از ایدئولوژی بورژوائی نمیشد. و میبینیم که تئوری مارکس در رابطه با "ارزش نیروی کار" و نه "ارزش کار" از چه اهمیت فوق العاده ای برخوردار میباشد. و در واقع هسته اصلی تعالیم او درباره سرمایه و ارزش اضافی را تشکیل میدهد و باین ترتیب مرکز ثقل کل تئوریهای اقتصادی مارکس میباشد. مارکس مینویسد که ریکاردو: "بجای آنکه از کار صحبت کند میبایستی از نیروی کار صحبت می کرد. و باین ترتیب بایستی سرمایه بمنزله شرایط کاری که بعنوان قدرت مستقل شده ای، در مقابل کارگر قرار دارد - معرفی میشد. و سرمایه فوراً" بمثابه مناسبات اجتماعی مشخصی مطرح میگردد.

(صفحه ۱۱۲ جلد دوم "تئوریهای درباره ارزش اضافی".)

چریکهای افغانی و وابستگی های آنها

این نوشته ترجمه مقاله ایست که در شماره ۳-۵ مجله کانتراسپای بچاپ رسیده و قرار بود که در یکی از شماره های گذشته "علم و جامعه" منتشر شود لکن بعلت کثرت مطالب درج آن بتاءخیر افتاد. از آنجا که در لیست مقالات "شماره های آینده" - که در صفحه آخر "علم و جامعه" بچاپ میرسد - این مقاله نیز نامبرده شده بود، لذا دوستان افغانی با ما تماس گرفتند و اظهار داشتند که در مورد مطالب این مقاله با نویسنده آن، کنراد اگ مذاکره کرده و نسبت به صحت آنها اظهار تردید نموده اند. ما این موضوع را با مسئولین مجله کانتراسپای مطرح کردیم و پس از کسب اطمینان از جانب آنها در رابطه با صحت مطالب مقاله مزبور، با وجود آنکه وابستگی چریکهای ظاهرا "اسلامی افغانستان" به کشورهای مذکور در مقاله، بر همه مسلم میباشد، در صد د تهیه مطالب مستند بیشتری برآمدیم و از جمله در تماس با گروههای افغانی، برخی از آنها صراحتاً بروابط نزدیکشان با مقامات نظامی آمریکائی اذعان نمودند و در مورد کمکهای مختلفی که از مقامات رسمی کشورهای غربی دریافت میکنند اطلاعاتی کسب کردیم که در آینده (پس از رفع موانع و محظورات) منتشر خواهیم ساخت. بهر حال در رابطه با همین جریانات تصمیم گرفتیم موقتا "مطالبی را که اخیراً در روزنامه "واشنگتن پست" بچاپ رسیده است بر این نوشته اضافه کنیم تا نشان بدهیم که بر خلاف ادعای گروهی از دوستان افغانی تحت تبلیغات بقول آنها "روسی" قرار نگرفته ایم و واقعیت وابستگی چریکهای ظاهرا "اسلامی افغانی" حتی مورد تصدیق دستیاران آنهاست. البته در این رابطه لازم بتذکر است که مقالات دیگری را که حاوی نقد بر دخالت شوروی در افغانستان میباشد در شماره های آینده بچاپ خواهیم رساند. بدیهی است چنانچه خوانندگان ما (و از جمله دوستان غیر وابسته افغانی) مطالب مستدل و مستندی - که محتوی مطالب آموزنده و تحلیل های ارزنده ای باشند - در اختیار ما قرار دهند، منتشر خواهیم ساخت زیرا ما بعنوان یک نشریه مستقل از درج نظرات مستدل و مستند ابائی نداریم. "علم و جامعه"

به گفته یکی از مقامات آمریکائی، اظهارات انور سادات، رئیس جمهوری مصر، مبنی بر اینکه آمریکا سلاحهای ساخت شوروی را از مصر خریده و مخفیانه به شورشیان افغانی تحویل میدهد، موجب شکفتی فوق العاده رسمی واشنگتن گردید.

با وجود گزارشات متفرق، اقدامات آمریکا در مورد کمک به افغانیها،

که تحت سرپرستی C.I.A صورت میگیرد ، همواره بسیار سری تلقی کرده است . این اقدامات هرگز از طرف مقامات رسمی تأیید نشده و افشای آن بوسیله انور سادات ، دوست نزدیک غربی موجب ناخشنودی گروه کثیری از مقامات عالیرتبه دولتی در واشنگتن شده است .

سادات در یک مصاحبه تلویزیونی برنامه خبری N.B.C که در سه شنبه شب در اینجا پخش گردید ، اظهار داشت : اندکی پس از تهاجم شوروی به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ ، " ایالات متحده آمریکا تعدادی هواپیما فرستاد و بمن گفت " لطفاً در انبارهای خود را بگشائید تا ما بتوانیم سلاحهای مسورد نیاز افغانستان را در جنگ با روسها به آنها بدهیم ، و من هم سلاحها را در اختیار آمریکا قرار دادم ."

به گفته سادات ، سلاحها ساخت شوروی بوده و پیش از ۱۹۷۲ که سادات روسها را از مصراخراج کرد ، به مصر داده شده بود . سادات اضافه کرد که او بدادن اسلحه " تازمانیکه افغانستان . . . روسها را از کشور شان بیرون بریزند " ادامه خواهد داد .

در ۱۵ فوریه ۱۹۸۰ ، واشنگتن پست گزارش داد که آمریکا سلاحهای کوچک ساخت شوروی را از طریق پاکستان در اختیار شورشیان افغانی قرار میدهد . حضور شورویها در افغانستان به اختفای منبع این سلاحها کمک میکند ، زیرا این قبیل سلاحها را میتوان در کشورهایی مانند مصر تهیه نمود .

بعضی از مقامات واشنگتن عقیده دارند که علت افشای این راز بسط یافتن دامنه مصاحبه بوده که سبب شده عنان اختیار از دست سادات خارج شود . بعضی دیگر معتقدند که سادات طبق روش خاص خود خواسته است نشان دهد که مصر هم با آمریکا روابط استراتژیک دارد ، زیرا چندی پیش آمریکا اعلام کرده بود که این کشور با دولت اسرائیل دارای روابط استراتژیکی است .

از طرفی هم سادات ، که در اکثر کشورهای غربی به عنوان سیاستمدار برجسته جهانی و با شهامت مورد ستایش قرار گرفته ، با مشکلات سیاسی داخلی مواجه است ، و او از فرط درماندگی میخواسته است که میزان گرفتاریهای خود را در مسائلی که به قاطعیت نیازمندند ، نشان دهد .

به نظر برخی از منابع ، اظهارات سادات موجب ناراحتی شدیدی پاکستانیها خواهد شد . زیرا پاکستان ضربات سخت عواقب ناشی از تهاجم شوروی به افغانستان ، از جمله میلیونها پناهنده افغانی و فشار دائم مسکو بمنظور جلوگیری از استفاده از قلمرو پاکستان برای رساندن اسلحه به شورشیان را متحمل شده است .

مقامات وزارت خارجه و C.I.A از اظهار نظر در باره بیانات سادات خودداری می کنند .

محمد سرکش و سیاموس او فلاین (اسامی) SEAMUS O'FAOLAIN

استعاره د و نویسنده افغانی و آمریکائی (

انقلاب افغانستان از زمان شروع در سال ۱۹۷۸ میلادی تا کنون از دو جانب مورد حملات شدید بوده است. از یکطرف جنبش‌های انقلابی در ایران، دولت محافظه کار غربی را متوجه واقعیت هراس آور بالا گرفتن حرکات انقلابی در سایر کشورهای منطقه نمود. از طرف دیگر نیروهای صاحب امتیاز و ارتجاعی (بخصوص مالکین) داخل افغانستان برای حفظ منافع خود ناچار بعکس العمل شدند. بدین ترتیب مرتجعین افغان و محافظه کاران غربی پشتیبان آنها متحداً بمبارزه با انقلاب افغانستان پرداختند. در مقاله زیر عمل متقابل نیروهای مخالف خارجی و داخلی انقلاب و درنمای صلح مورد بررسی قرار میگیرد.



ترجمه

۴۰ زندگی

ماهیت چریک‌های افغانی

از میان گروه‌های شورشی زیاد افغانی فقط شش گروه که در پیشاور پاکستان مستقر میباشند توانسته اند بساد ریافت کمک از خارج، مقادیر زیادی تسلیحات همراه جنگجویان تعلیم یافته بداخل افغانستان بفرستند. در این مقاله عمدتاً منشاء و اهداف این گروه‌ها و کمک‌های مصر، عربستان سعودی، کویت، عمان، ایالات متحده، چین و اروپای غربی مورد بررسی قرار گرفته و در ضمن با اقدامات کم دامنه تر ایران و کشورهای دیگر هم اشاره خواهد رفت. مطالعه دقیق شش گروه مهم مستقر در پیشاور، بیانگر این حقیقت است که این گروه‌ها نه تنها شانس موفقیت ندارند بلکه بعلت مواضع افراطی سنسیت کرایانه (حتی از دید هواداران شان) و ناآزمودگی جنگی، از پایه توده ای وسیع و متحد نیز برخوردار نیستند. بعلاوه این امر که دست کم دو گروه از گروه‌های شش گانه از آغاز کار، در سال ۱۹۷۳ بقاء و موجودیت خود را مدیون بیگانگان بوده اند از حیث سیاسی آنها کاسته است. اکثر دول و دستجاتی که باین شورشیان کمک میکنند از نقاط ضعف و نارسائی آنها از نظر نظامی آگاه هستند و ادامه کمک باین گروه‌ها بیشتر هدف سیاسی دارد تا نظامی. ممالک متحده و دستیارانش درخاور میانه از باقی ماندن قوای شوروی

در افغانستان استفاده تبلیغاتی شایان مینمایند و ظاهراً قصد دارند که تا نابد شدن آخرین فرد افغانی باین سیاست ادامه دهند .

ولی چنانکه از وضعیت کنونی جنگ برمیآید رسیدن باین مرحله مدتها طول خواهد کشید . طبق برآورد درو میدلتون DREW MIDDLETON در نیویورک تایمز " در هر زمان فقط هزار نفر شورشی با قوای شوروی درگیری دارند و این برخورد ها محدود میباشد . دنویسنده غربی که در اواخر سال ۱۹۸۰ به افغانستان سفر کرده اند FRED HOLIDAY AND GERALD

گزارش میدهند که شهرهای اصلی افغانستان که بوسیله کمر بندهای نظامی محافظت میشوند از خطر حملات جدی شورشیان مصون مانده اند و پیروزی های عمده شورشیان در مناطق غیر نظامی بوده است .

در مورد تلفات شورویها بطور منظم از طرف شورشیان مبالغه میشود و حتی چالیاند CHALLIAND مینویسد برخلاف گزارشاتی که از " منابع دیپلماتیک " (معمولاً از دهلی نو) میرسد تلفات شورویها از زمان هجومشان بـ افغانستان ناچیز بوده است .

از میان بیش از یک میلیون آواره افغانی مستقر در پاکستان ، شورشیان پیشاور بخش بسیار ناچیزی را تشکیل میدهند . بقول خبرنگار بوستون گلوب BOSTON GLOBE رونق بازار سیاه و حیسف و میل وجوه ارسالی کمکشی نشان میدهد که بیش از نیمی از آوارگان را " فرصت طلبان اقتصادی " تشکیل میدهند . خیل این مهاجرین اردوگاههای شورشیان که غالباً سنی مذهب و پشتونزبان و از شهرستانهای شرقی پاکستان میباشد بیکی از شش رهبر زیر وفادار هستند .

حزب اسلامی حکمتیار (GUIBDDIN HEKMATYAR) - حکمت یار در زمان تحصیل در دانشگاه کابل بگروه جوانان مسلمان که با جمعیت اخوان المسلمین روابط نزدیک دارد تعلق داشت . حکمتیار بمخالفت با تحصیل کردن زنان شهرت دارد . در اوائل سال ۱۹۷۰ بجرم کشتن یک دانشجوی مترقی افغانی دستگیر شد و در عرض دو سال زندانی بودن شهرتی بهم زد . در سال ۱۹۷۳ که محمد داود در افغانستان بر سر کار آمد ذوالفقار علی بوتو که میترسید باروی کار آمدن داود اختلافات مرزی مربوط به پشتونستان دوباره شدت یابد ، مخفیانه به تعلیم و تسلیح ۵ هزار نفر آواره افغانی در اردوگاه های سری دست زد . نیکسون که حکومت داود را چپ گرا ارزیابی کرده بود عوامل سیارا برای تعلیم شورشیان باین اردوگاهها فرستاد . (یک اردوی - آموزشی سیا در آتوک (ATTOCK) پاکستان قرار داشت) . بعدها که معلوم شد داود دارای تمایلات چپی نیست ، سیاکمک خود را به شورشیان قطع کرد و آنان تحت کنترل شدید پاکستان قرار گرفتند . پاکستان امید وار بود

که از این نیروها برای مقابله با تجاوزات احتمالی افغانستان بمرز شمالی غربی پاکستان استفاده کند . (خط مرزی دوراند DURAND در این ناحیه قبلا توسط انگلیس تعیین شده و حفظ آن مورد علاقه پاکستان میباشد) .

پاکستان بعدا توانست از شورشیان بنحو موثری استفاده کند .

در جولای ۱۹۷۵ این نیروی ۵ هزار نفری برای یک درگیری مهم تحت فرماندهی حکمت یار به تپه پنجه شیر در شمال کابل حمله کرد و نتیجتا افغانستان را در مذاکرات صلح در موقعیت تدافعی قرار داد . گرچه پاکستان منکر رابطه خود با این عملیات شد اما اخیرا مقامات دولت سابق بوتو در خالت پاکستان در این جریان را تأیید کردند . بعد از سرنگونی بوتو توسط ضیاء الحق در جولای ۱۹۷۷ پاکستان بتقویت حکمت یار ادامه داد .

از جمله اردوی آموزشی ورسک WARSACK را در اختیار او قرار داده با اجازه تاسیس زندان و برقراری دادگاه های نظامی داد .

حزب اسلامی حکمت یار اهداف خود را که دارای ماهیت ضد روشنفکرانه و غیر مترقی بوده و از این لحاظ از تمام گروههای شش گانه عقب افتاده تر است ، مشروحا اعلام کرده است ، اولین اصل حزب میگوید " افغانستان یک دولت اسلامی است و تمام افکار و اعمال غیر اسلامی را مردود می شمارد . " و برنامه این حزب بقرار زیر است :

- ۱ - لغو اصلاحات ارضی دولت انقلابی و استرداد تمام املاک مصادره شده به مالکین آن .
- ۲ - حجاب اجباری زنان و اختصاصی و مجزا بودن کار و تحصیل آنان از مرد ها
- ۳ - تعلیم اجباری جهاد بعنوان جز لایتجزای تمام رشته های اصلی .
- ۴ - برسمیت شناختن تنها یک زبان بعنوان زبان ملی و زبان عربی بعنوان زبان دوم .

با اینکه حکمت یار در بین شورشیان پیشاور از موقعیت ممتازی برخوردار است نیروهای تحت رهبری او دچار تفرقه فراوان میباشند . حکمت یار از اتحاد با گروه های دیگر سرباز زده و گاه در برخورد های بین گروهی درگیر میشود .

پاکستان هنوز پشتیبان اصلی شورشیان است . این پشتیبانی شامل کمک فراوان ، تسهیلات و اجازه تحرک افراد و حمل و نقل اسلحه می باشد . برخلاف دولت بوتو که اساسا بمنظور اقدام علیه دولت افغان با ایجاد شورشیان کمک کرد ، دولت ضیا با حکمت یار وابستگی عقیدتی دارد .

همکاری پاکستان - سیا در ایجاد گروه حکمت یار در سال ۱۹۷۳ آخرین مورد همکاری این دو نیست . در نشریه کانتر اسپای (ژانویه - مارس ۸۰) موافقت پاکستان با استفاده سیا از سفارت آمریکا در اسلام آباد برای کمک مخفیانه بشورشیان تشریح شده است . در سپتامبر ۱۹۸۰ ، وقتی دولت پاکستان مقرر داشت که هیئت های سیاسی ، فعالیت های اطلاعاتی و تبلیغاتی

خود را در تمام شهرها بجز اسلام آباد قطع کنند ، دفاتر سازمان ارتباطات بین المللی آمریکا در لاهور ، کراچی و پیشاور از این دستور مستثنی گشتند . از اواخر سال ۱۹۸۰ عبداله العقیل رهبر حزب جمعیت اسلامی کویت نیز کمک مالی خود را بحزب اسلامی شروع کرده است .

از زمان انقلاب ۱۹۷۸ ، چهار گروه مهم از گروه حکمت یار جدا شده اند ، اما همگی دارای همان عقاید و برنامه ها هستند : حزب اسلامی یونس خالص ، جمعیت اسلامی افغانستان برهان الدین ربانی ، جبهه نجات ملی افغانستان ، سبقت اله مجددی ، و حرکت انقلابی اسلامی محمد نبی محمدی . این چهار گروه و گروه پنجمی که شرح آن خواهد آمد اتحاد اسلامی سست بنیادی برهبری رسول سیافکه در ژانویه ۱۹۸۰ توسط کارمندان از زندان آزاد شد - تشکیل داده اند .

در سوابق این رهبران اختلافات قابل توجهی دیده میشود : ربانی ، مجددی و سیاف در مدرسه مذهبی الازهر قاهره به تحصیل علوم دینی پرداخته و با جمعیت اخوان المسلمین ارتباط داشته اند . این سه نفر مانند حکمت یار و محمدی در بازگشت به کابل به جمعیت جوانان مسلمان پیوستند . برخلاف حکمت یار که رشته مهندسی خوانده است ، ربانی مالک و صادرکننده پوست بود . مجددی هم مالک بود و در سالهای ۱۹۷۰ با سرمایه عربستان سعودی مرکز اسلامی کوینهاگ را اداره میکرد . افراد عمده فامیل او از سال ۱۹۲۰ بمخالفت بسیار محافظه کارانه ای با رژیم سلطنتی افغانستان شهرت داشتند .

ربانی ، فعالیت های شورش گرانه خود را همزمان با حکمت یار و باگروهی که در سال ۱۹۷۳ توسط پاکستان - سیا تشکیل شد ، آغاز کرد . دیگران بعد از انقلاب ۱۹۷۸ و اصلاحات ارضی به پیشاور عزیمت کردند . خطوط اصلی این رهبران نزدیک به هم جمعیت اخوان المسلمین است که سازمانی سمنت گرا و افراطی است و در تمام خاور میانه پراکنده بوده و مخالف همه گونه "غرب گرایی" و نوجویی میباشد .

سلیگ هاریستون SELIG HARRISON در شماره زمستان FOREIGN POLICY ۸۰-۸۱ مینویسد "گروههای مقاومت مستقر در پیشاور دارای مواضع مکتبی - از نوع جمعیت اخوان المسلمین - میباشد که در سراسر خاور میانه فعالیت دارد . اخوان المسلمین ارجی بملیت نهاد ه تنها اتحاد اسلامی را برسمیت میشناسند . " این جمعیت در سال ۱۹۲۸ میلادی (۱۳۰۶ شمسی) در مصر تشکیل شد و طی یک دهه در سراسر مصر ، سودان ، فلسطین ، لبنان و شمال آفریقا توسعه یافت . بطوریکه در سال ۱۹۳۸ ، ۲۰۰۰ هزار نفر عضو داشت که بفعالیت مخفیانه اشتغال داشتند . اخوان المسلمین خواهان پاکسازی (جهان اسلام بوده و

بهداشتی فراوانی است که ناشی از تماس نزدیک افراد با یکدیگر و استفاده مشترک از وسایل معدود موجود در منزل است .

توزیع جنسی و سنی اهالی

جدول زیر توزیع سنی و جنسی اهالی را نشان میدهد . باید توجه داشت که منظور از هرگروه سنی ، افرادی است که از پائین ترین حد سنی آن گروه تا یک روز مانده به گروه بالاتر را شامل میشوند . مثلاً گروه ۳ تا ۴ ساله شامل کلیه کسانی است که از ۲ سال تمام تا چهار سال و ۳۶۴ روزه هستند و هنوز پنج ساله خوانده نمیشوند .

جدول توزیع سنی و جنسی

گروه سنی (سال)	زن	درصد به جمعیت زنان	مرد	درصد به نسبت مردان	جمع	درصد به کل جمعیت
۱ -	۱۵	۵/۱۷	۲۱	۷/۷۴	۳۶	۶/۴۳
۲ - ۴	۳۳	۱۱/۳	۳۲	۱۱/۸	۶۵	۱۱/۵۹
۵ - ۹	۵۹	۲۰/۳۴	۴۴	۱۶/۲۳	۱۰۳	۱۸/۳۵
۱۰ - ۱۴	۳۹	۱۳/۴	۳۴	۱۲/۵۴	۷۳	۱۳/۰۱
۱۵ - ۲۴	۴۹	۱۶/	۳۹	۱۴/۳۹	۸۸	۱۵/۶۸
۲۵ - ۳۴	۲۹	۱۰/	۲۶	۹/۵۹	۵۵	۹/۸۰
۳۵ - ۴۴	۲۶	۸/۹۶	۳۰	۱۱/۰۷	۵۶	۹/۹۸
۴۵ - ۵۴	۲۵	۸/۲۷	۲۷	۹/۹۶	۵۲	۹/۰۹
۵۵ - ۶۴	۱۲	۴/۱۳	۱۱	۴/۰۵	۲۳	۴/۱
بالا - ۶۵	۴	۱/۳۷	۷	۲/۵۸	۱۱	۱/۹۶
جمع	۲۹۱	۱۰۰	۲۷۱	۱۰۰	۵۶۲	۱۰۰
درصد کل						
جمعیت	۱/۶۹	—	۴۸/۳	—		

در جدول فوق فاصله گروه های سنی همانند نیستند بدین معنی که اولین گروه جمعیت جدید الولاده را تا قبل از ۲ سال تمام ، گروه دوم از دو سال تمام تا قبل از پنجسال ، گروه سوم و چهارم دارای فاصله های پنجساله و از آن بعد ، گروهها دارای فواصل ده ساله هستند و آخرین گروه هم افرادی را دربر میگیرد که از ۶۵ سال به بالا دارند . علت انتخاب فواصل کوتاه در گروه های اول جدول مزبور ، توجه به بعضی اهمیت های بهداشتی ، از قبیل احتمال مرگ و میر بیشتر در نوزادان تا پایان سن یکسالگی و غیره بوده است .

در جدول فوق مشاهده میشود که درصد جمعیت زن و مرد در کل جمعیت ده اختلافی در حدود ۳/۳۸ درصد را نشان میدهد که در واقع تفاوت

ششمین عضو اتحاد اسلامی است که وجه مشخصه اش اینست که علنا خواستار بازگشت رژیم سلطنتی به افغانستان میباشد. پدر سعید احمد گیلانی از مذهبیهون عراق بود که قبل از جنگ جهانی اول در افغانستان سکونت گزید و بعزت مخالفت با استقلال افغانستان در سال ۱۹۱۹ بدار آویخته شد. گیلانی ثروت زیادی از راه اجاره داری مستغلات و مزارع بهم زد، چادر نشینان که او را بخاطر پدرش - که رهبر مذهبی پیرشان بود - عزیز میداشتند کمکهای مالی زیادی باو کردند. او در سالهای ۱۹۷۰ بعنوان نماینده انحصاری اتومبیل های پژو با زهم ثروتمند تر شد.

بعد از انقلاب ۱۹۷۸ افغانستان، گیلانی باتکیه به محبوبیت پدرش در میان مذهبیهون، جبهه ملی انقلاب اسلامی را تاسیس کرد. مواضع این جبهه از مواضع حکمت یار معتدل تر بوده و در آن از "اسلام، ملی گرائی و دمکراسی" گفتگو میشود و حتی بتساوی حقوق زن و مرد اشاره شده است. لکن در این بیانیه با وجود لحن متجددانه اش، با هرگونه اصلاحات ارضی مخالفت شده است. نظرات نسبتا آزاد یخواهانه تر گیلانی تفرقه فراوان در اتحادیه بوجود آورده است. هنگامیکه گیلانی در جستجوی اسلحه بکشورهای اروپای غربی سفر کرد رئیس اتحاد اسلامی - عبدالرسول سایف - این عمل را بعنوان غربی بودن زیاد او مورد انتقاد قرار داد.

علاوه بر مصر، گیلانی از سعودی که از تمایلات سلطنت طلبانه گیلانی قدر دانی می کند کمک های مالی موثری دریافت مینماید. سعودی ها ضمنا برای اعضا خانواده سلطنتی سابق افغانستان در ایتالیا گذرنامه صادر کرده اند. گیلانی، هم در لندن و هم در پیشاور دارای خانه میباشد. در ژوئن ۱۹۸۰، گیلانی در لندن با دوگلاس هرد DOUGLAS HURD عضو عالیرتبه وزارت خارجه انگلستان برای تهیه اسلحه مذاکره نمود. دو ماه بعد روزنامه ساندی تلگراف لندن گزارش داد که مقداری از سلاحهای کهنه انگلستان بکشورهای عربی فروخته بود به شورشیان افغانی داده شده است.

ایران و چین

دولت ایران با وجود اصرار در محکوم کردن حضور شورویها در افغانستان کمتر به شورشیان اجازه استفاده از خاک خود را داده است. در ژوئن ۱۹۸۰ مقامات دولت ایران فعالیت جمعیت اسلامی افغانستان را در ایران ممنوع ساخته و ادعا کردند که گروه مزبور با سازمانهای جاسوسی سیا - اسرائیل و مصر مرتبط میباشد. مقامات ایرانی همچنین ادعا کردند که پیروان ربانی به قاچاق هروئین پرداخته و ضد انقلاب ایران را مورد حمایت مالی و نظامی قرار داده اند. از طرف دیگر بلوچ های ایران از اواخر سال ۱۹۷۸ کمک های مالی، دارویی و نظامی خود را به بلوچ های افغانستان

آغاز کردند . این کمک ها توسط مولوی عبدالعزیز ملا زاده رهبر مذهبیهی نیم میلیون بلوچی سنی مذهب و حزب اتحاد المسلمین او سازمان داده میشود . رهبر بلوچ های افغانی محمد شریف نام دارد . شورشیان شیعه مذهب همواره نمایندگانی به برخی گروه ها در ایران فرستاده و پشتیبانی آنها را به خود جلب کرده اند .

در قسمت های شمالی ، شمال شرقی و مرکزی افغانستان جنبش های تاجیک ، اوزبک و هزاره مورد حمایت نظامی چین قرار دارند . بعلاوه چین مستشار نظامی و اسلحه به اردوگاههای پاکستان ارسال میدارد . با این حال در اوائل سال ۱۹۸۱ ، چین اعلام داشت که بعلت نیازهای اقتصادی داخلی از کمک به کشورهای جهان سوم و نهضت های آزادپخش بمیزان زیادی خواهد کاست . هنوز معلوم نیست که شورشیان افغانی هم که چین آنها را جز نهضت های آزادی بخش میداند مشمول این کاهش کمک شده اند یا نه .

کمک های دیگر

در بهار سال ۱۹۸۰ کانترا سپای کمک های سیا را که در سال ۱۹۷۹ شروع شد ، مفصلاً شرح داد . در اواسط فوریه ۱۹۸۰ یک مقام عمده شورای امنیت ملی آمریکا با موافقت کارتر کمک نظامی آمریکا را به بعضی گروه های شورشی تائید کرد . ضیاء نصری که تبعه آمریکا است و با شورشیان ارتباط دارد در سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ با مقامات عالیرتبه و سناتور های آمریکائی ملاقات کرد و بعداً بخبرنگار مجله آلمانی اشپیگل گفت که انور السادات در مصر اردوگاه های تعلیماتی در اختیار پیروان او قرار داده است . در اواسط سال ۱۹۸۰ ، رهبر شورشی افغانی - سیّد بهالدین مجروح و سعدالدین شیون - که ادعای رهبری جمع کثیری از شورشیان را داشتند با مقامات رسمی وزارت کشور ایالات متحده و عده های از سناتور های آمریکا و هنری کیسینجر ملاقات کردند . رابرت نیومن یکی از مشاوران مهم ریگان در امور منطقه و سفیر سابق آمریکا در افغانستان صریحاً خواهان رو در روئی با شوروی است . فاریسترن اکونومیک ریو یو بعد از برگزاری مراسم سوگند ریگان نوشت که ممکن است آمریکا تا ۲۰۰ میلیون دلار به گروه های (گیلانی - خالص - محمدی و مجددی) کمک نظامی و اقتصادی بکند .

بقیه کمک های خارجی میزانشان بسیار کمتر است . از آنجمله است جمعیت دوستان افغانستان در پاریس که از طریق آگهی در روزنامه ها به جمع آوری کمک برای شورشیان میپردازد . در ژوئن ۱۹۸۰ این جمعیت

معادل ۴۵ هزار دلار به رهبران شورشی کمک کرد .

جبهه ملی سرزمین پدري

دولت افغانستان در تحکیم اساس حکومت خود در داخل و خارج کشور دست به اقداماتی زده است که در صورت موفقیت این برنامه ها به ادامه حضور سربازان شوروی در افغانستان احتیاجی نخواهد بود .

سرلوحه اقدامات داخلی دعوت نیروهای سیاسی و اقتصادی به سهم شدن در اداره افغانستان از طریق تشکیل جبهه ملی سرزمین پدري در دسامبر ۱۹۸۰ میباشد . این اولین باری نیست که کارمل و شاخه پرچم حزب دمکراتیک مردم افغانستان (پ - د - پ - آ) دست باین کار میزنند . ۱۵ سال قبل کارمل برای بار اول عضویت مجلس ملی انتخاب شد و طی تشکیل اولین کنگره حزب دمکراتیک مردم افغانستان در سال ۱۹۶۵ از "کارگران ، دهقانان ، روشنفکران ، صنعتگران ، زمین داران کوچک شهرها و دهات و بورژوازی ملی " خواسته شد که متحداً برای نجات وطن از عقب ماندگی اقدام کنند . دو سال بعد پس از قدرت رسیدن پ - د - پ - آ در آوریل ۱۹۷۸ و بدنبال آن اختلافات متعدد خلق و پرچم و بعضی اشتباهات و ندانم کاری های دولت امکان تشکیل جبهه را تقریباً از بین برد . از جمله این اشتباهات اعمال روش های خشونت آمیز در اجرای برنامه های مترقی (از جمله اصلاحات ارضی مبارزه با بیسوادی ، تحصیلات زنان) ، ترکیب منجمد و اداره غالباً جابرانه حزب ، و تمرکز تصمیم گیری در دست افغانهای پشتو زبان و محروم ماندن بعضی اقلیت ها را میتوان نام برد . این اشتباهات باعث شد که اقلیت های هزاره و لورستانی که در آغاز پشتیبان انقلاب بودند دست به تشکیل سازمان های مقاومت داخلی بزنند . همچنین احزاب متعدد مائوئیست و چپگرای دیگر به اقدامات نامنظم ضد دولتی پرداختند . ببرک کارمل ، که در دولت انقلابی ۱۹۷۸ سمت معاونت نخست وزیری را بعهدده داشت بعد از بدست گرفتن قدرت در دسامبر ۱۹۷۹ مسئله جبهه را دوباره پیش کشید و در سخنرانی ای که در دسامبر ۱۹۸۰ ایراد نمود پیشنهاد کرد یک کنگره موسسان تشکیل یابد . این کنگره میبایست نیروهای مذهبی را شامل باشد . دولت ضمن تاکید بر لزوم تشکیل جبهه ، در بعضی برنامه های سوسیالیستی خود از جمله اصلاحات ارضی تعدیلاتی بعمل آورده و حتی بعضی مالکین قبلی را بزمین های خود بازگشت داده است . این اقدامات همراه جهاد عموماً نامطلوب شورشیان بر علیه تجدد و کمونیسم در مواردی اثر بخش بوده است . طبق گزارش یک روزنامه نگار هندی " عده قابل توجهی از رهبران مذهبی با وجود عدم اعتمادی که بدولت کارمل دارند همکاری با آنها آغاز کرده اند . " همچنین

در بین پاره ای از مقامات دولتی سابق و سایر افغانیان مقیم خارج حرکتی برای بازگشت و پیوستن به جبهه آغاز شده است. لازمه موفقیت چنین جنبه ای انعطاف پذیری فوق العاده از طرف دولت افغانستان است. شواهدی برای آن در اقدامات مقدماتی دولت در این راه وجود دارد.

چشم اندازهای بین المللی صلح

در آغاز سال ۱۹۸۱، ۸ ماه بعد از اینکه کارمل تمایل خود را برای مذاکره با پاکستان و ایران اعلام داشت، کوششی در سطح بین المللی و بطور غیر منتظره از طرف پاکستان بدین منظور آغاز گردید. موضوع اساسی جلوگیری از تاخت و تاز شورشیان از کشورهای پاکستان و ایران به رود افغانستان و همزمان با آن خروج مرحله ای قوای شوروی از این کشور بود. در سوم ژانویه ۱۹۸۱ آقا شاهی وزیر خارجه پاکستان خواستار تعیین هیئتی از طرف سازمان ملل متحد برای آغاز مذاکرات صلح گردید. طبق این پیشنهاد هیئتی از حزب دمکراتیک افغانستان بجای نمایندگان دولت برای شرکت در این مذاکرات تعیین میگردد. شرط اخیر به ضیا الحق امکان میداد که فاصله خود را با دولت ببرک کارمل حفظ کند. افغانستان فوراً بساین پیشنهاد پاسخ مساعد داد و قبول کرد که این مذاکرات با نظارت سازمان ملل یا با حضور نمایندگان این سازمان انجام گیرد. در اواخر ژانویه ۱۹۸۱ و در جریان تشکیل کنفرانس سران کشورهای اسلامی در تایف، ژنرال ضیا بسا کرت والد هایم دبیر کل سازمان ملل در جهت تشکیل کنفرانس صلح گفتگو کرد. طبق ادعای مقامات عربستان سعودی فشار دول محافظه کار عرب جلو پیشرفت سریع مذاکرات را گرفت. در فوریه ۱۹۸۱، افغانستان در کنفرانس وزرای خارجه کشورهای بیطرف در دهلی نو مجدداً تمایل خود را با مذاکرات دوطرفه با پاکستان و ایران اعلام نمود و اظهار داشت که حضور نماینده ای از سازمان ملل در گفتگوها بلا مانع است. کنفرانس بدون تعیین وقت برای مذاکرات و با قطعنامه ای مبنی بر خروج تمام نیروهای خارجی از افغانستان پایان رسید.

اقدامات ضیا الحق برای مصالحه با افغانستان، از یک سلسله فشارهای روز افزون که رژیم او را تهدید میکنند ناشی میشود. در همسایگی شرقی، دشمن قدیمی پاکستان، هند بتازگی چندین بلیون دلار تجهیزات نظامی جدید از شوروی دریافت داشته است. در سال ۱۹۸۰ ضیاء الحق دوسوم از ارتش ربع میلیونی اش را در شمال و شرق در مرز هند مستقر کرد. در غرب ۱ تا ۱/۵ میلیون آواره افغانی سالانه ۲۰۰ میلیون دلار برای خزانه دولت او خرج برداشته و منابع حیاتی ۲/۵ میلیون بلوچ ناراضی را در معرض تهدید قرار داده اند. علاوه بر توسعه روز افزون مخالفین بلوچ،

اعضاء حزب مردم پاکستان بوتو نخست وزیر سابق پاکستان که توسط ضیاء الحق در سال ۱۹۷۹ اعدام شد و سایر سازمان های سیاسی مختلف که توسط ضیاء الحق غیرقانونی اعلام شدند فعالیت خود را تجدید کرده و خواستار عادی شدن روابط با افغانستان میباشند . این گروه ها در سال ۱۹۸۱ - تظاهراتی در پشاور و لاهور ترتیب دادند . همچنین گزارشی در دست است که حزب چپ گرای مردم ، در کابل دارای یک سازمان فعال است و یکی از پسران بوتو هم اخیرا در آنجا دیده شده است .

همه اینها در زمانی صورت میگیرد که پاکستان دچار بحران اقتصادی روزافزون بوده و قرضه خارجی اش در سال ۱۹۸۰ از ۱۰ میلیارد فزونی یافته است . افزایش فشار بانک های بین المللی و سازمان های مالی و بدتر شدن فقر اقتصادی ، قدرت سیاسی ضیاء را در هم خواهد پاشید . آقاشاهی که نفوذ او در تغییر موضع ضیاء الحق موثر بوده ، عقیده دارد که پاکستان باید از وابستگی نزدیک با آمریکا احتراز جوید و به عضو موثری در جنبش کشورهای غیر متعهد تعیین شود .

کسان دیگری از قبیل ز. آ. سولری Z. A. SULERI نامشهر " پاکستان تایمز " وابستگی به آمریکا و کمک چندین میلیارد دلاری حکومت ریگان را ترجیح داده و جنبش کشورهای غیر متعهد و کنفرانس اسلامی را صریحا تخطئه میکنند .

افغانستان ضمن تلاش برای کنار آمدن با پاکستان و ایران ، در جلب حمایت دول دیگر نیز میکوشد . سه نماینده حزب کارگر مجلس عوام انگلستان اخیرا از افغانستان بازدید بعمل آورده پشتیبانی خود را از دولت کارمسل اعلام داشتند . آمریکا که از برسمیت شناختن آنگولا ، کوبا و ویتنام سرباز زده است هنوز در افغانستان سفارتخانه و هیئت سیاسی دارد . اگر ببرک کارمل بتواند پایه های سیاسی حکومت خود را قوام بخشد احتمال برسمیت شناختن آن از طرف دولتهای دیگر و انعقاد قراردادی که متضمن خروج نیروهای نظامی شوروی از این کشور باشد ، بیشتر خواهد شد .

* از خوانندگان که مدت اشتراکشان پایان رسیده است خواهش می کنیم که در صورت تمایل با ادامه دریافت " علم و جامعه " ، حق اشتراک خود را ارسال دارند تا وقفه ای در دریافت مجله رخ ندهد ، زیرا متاسفانه وضع مالی ما بهیچ وجه اجازه نمیدهد که بدون دریافت حق اشتراک قادر به ارسال مجله برای این دوستان باشیم .

" علم و جامعه "

تغییر آدرس خود را بما اطلاع دهید



پژوهشی در یک روستا



ویرانگریهای رژیم خمینی موجب شده است که بازماندگان و مداحان دستگاه پهلوی مزورانه بر وضع امروز مردم ایران اشک تمساح بریزند و مدعی شوند که دردوران حکومت سابق، ملت مانده تنهاد رفاه و آسایش میزیست بلکه بسوی "تمدن بزرگ" آریامهری سوق داده میشود. بویژه در رابطه با اصلاحات ارضی شاه و نتایج آن، داستان سرائی کرده و افسانه هائی ساخته و پرداخته اند. این ادعاهای بی‌آزمانه ما را برآن داشت که نمونه کوچکی از بیدادگریهای اقتصادی - اجتماعی رژیم گذشته را ذکر کنیم تا موج نفرت و انزجاری که از رژیم ملایان بحرکت درآمده است بعنوان آب تطهیری بر ناپاکیها و پلیدیهای رژیم سلطنتی مورد استفاده غارتگران رژیم گذشته قرار نگیرد و فراموش نشود که سلطه رژیم خمینی تا حد و دردی محصل و معلول جنایات و فساد و تباهی رژیم محمد رضا شاهی است.

"علم و جامعه"



بسیاری از گوشه های ایران، هنوز برای مردم ما ناشناخته است. اگر در زمینه معرفی بعضی از "مناطق نمونه" منوگرافها و گزارشات دولتی روی کاغذهای براق با عکسهای رنگین منتشر شده، در مورد مناطق دورتر توجهی نکرده اند. نویسندگان بورژوا، مانند حجازی و دیگران، در آثار خود از صفای روستا و پاکی آب چشمه سارها و لطافت هوا و سلامت روستائیان و آسودگی خیال آنان سخن بسیار گفته اند، زیرا اگر روستائی را هم دیده باشند، در محدوده شمیران، بر ساحل مناطق آباد خزر یا در حومه پاریس و لیسبون واقع بوده است. آنها هرگز مشکلات اقتصادی و درد های اجتماعی بزرگی را که تا مغز استخوان روستائیان و عشایر محروم، غارت شده و بی نصیب ایرانی را به آتش کشیده است نه دیده بودند و نه میخواستند ببینند و بدانند.

از چند سال پیش ، زنده یادان ، جلال آل احمد ، صمد بهرنگی و بهروز دهقانی و دهها پژوهنده مردمی دیگر ، راه روستاها را در پیش گرفتند و زندگی هموطنان روستائی را بر صفحه کاغذ و فیلم عکاسی منعکس نمودند تا گروه های مختلف ایرانی ، یکدیگر را بهتر بشناسند و به مسایل مشترک هم بیشتر آشنا شوند .

به دنبال همین هدف ، " علم و جامعه " بر آنست که خود در این زمینه بکوشش برخیزد و از دوستان نیز برای همکاری دعوت نماید . بی شک شناخت خلق ها ، روستاها و گروههای قومی و مذهبی ، پیوند عمیق تری را بین مردم ما ایجاد خواهد نمود که به یکپارچگی نیروها ، برای ایجاد یک کشور آزاد و آباد کمک خواهد نمود .

در این شماره گزارشی را که یکی از دوستان " علم و جامعه " در حدود چهار سال قبل از قیام بهمن ۱۳۵۷ از " سرریگ " قریه ای از استان جنوبی بندرعباس تهیه نموده است ، بنظر خوانندگان میرسانیم .



تحلیلی از
زندگی در
یک ده گرمسیری



استان ساحلی بندرعباس ، باریکه ای است از ساحل شمالی خلیج فارس ، که یلوچستان را در شرق ، استان بوشهر را در غرب و کرمان و فارس را بر بالای سر (شمال) دارد . زیرپای هرمزگان (که نام اخیر این استان باشد) امارات متحده عربی و شیخ نشین های ریز و درشت آن قرار دارد . جزایر ایرانی دریای عمان نیز اجزاء این استان هستند . قسمت ساحلی بندرعباس دشت خشک و شور و پستی است که متوسط پهنای آن با اشکال به ده کیلومتر میرسد ، اما این دشت خشک ، سر

به دامان رشته های بلند و کوتاهی از کوه "گنو" دارد که جنوبی خریسن شاخه زاگرس است، دراز کشیده از شرق تا غرب و بر بالاترین قله آن، تاسیسات عظیم رادار آمریکا بنیان یافته که تحت نام دکل تلویزیون بندر عباس، با چشمهای نیرومند خود، کلیه خلیج فارس و دریاهای عمان و عرب را زیر نظر دارد.

دشت ساحلی، شهرهای بزرگ بندری مثل بندرعباس، لنگه و غیره را در خود دارد با دهات و قریه هایی که تنها مسیر در آمدشان ماهیگیری و بعضی دادوستد های نه چندان ممنوع دریائی و یا لایحه پایگاههای نظامی و اسکله های بندری است. در میان دشت، قریه ها یا بهتر بگوئیم واحه هایی قرار دارند که مردمی فقیر، وجود باریکه ای آب یا چشمه کوچکی را بهانه قرار داده اند تا چیزی بنام خانه در اطراف آن برپا کنند و شکم را با لقمه ای نان و حرعه ای آب راضی کنند و از ناچاری اسم آنها بگذارند زندگی.

قدری بالاتر از دشت، آنجا که دامنه های تپه ها و کوهها شروع میشود، زمینها بارور و منابع آب زیر زمینی بهتر و بیشتر است و این امر سرمایه داری مهاجر بندرعباس را که از تهران و فارس و کرمان به این ناحیه توسعه یافته آمده است بر آن دانسته است که با حفره چاه و غرس مرکبات، از نیروی کار ارزان روستائی استفاده نماید. بر رویهم، زندگی در این قسمت، قدری از دشت ساحلی قابل تحمل تر است.

ف - رودان

سـرریگ

سرریگ یکی از دهات دامنه ای است. از بندرعباس با جاده آسفalte درجه اول کرمان، در حدود ۱۲ کیلومتر که به پیمائیم، به یک سه راهی میرسیم که پمپ بنزین مجهزی (ایضا) متعلق به سرمایه داران مهاجر) بر آن روئیده است. به سمت چپ (غرب) با چاره باریکی که به لنگه میرود و به ضرورت های نظامی با آسفالت سرد، صاف و صوف شده است، دور میزنیم و گرد و خاک کارخانه کچ کوبی (همچنین متعلق به مهاجرین) به استقبال میشتابند. ۳ کیلومتر که از آسفالت سرد را طی کنیم، وارد کوره راهی میشو که به جنوب منشعب میشود و به "سرریگ" میرسد. با این ترتیب میتوان گفت که "سرریگ" از نظر جغرافیائی، پشت تپه مرتفعی در شمال بندرعباس و چشم در چشم تاسیسات رادار قله "گنو" قرار دارد. آب و هوای این منطقه نیز مثل دشت ساحلی (بدلیل نزدیکی فاصله) در زمستانها به حدود ۱۰، درجه سانتیگراد و در تابستانها به حدود ۴ درجه میرسد. تجاوز از این حدود در زمستان بسوی صفر سانتیگراد و در تابستان بسوی بالاتر

از ۴۰ نیز بندرت اتفاق افتاده است . میزان رطوبت همیشه بین ۷۰ و بیش از ۹۰ درصد است و بندرت به کمتر از ۶۰ درصد هم میرسد . تابستانی ۹ ماهه و بهاری سه ماهه ، دو فصل مشخص این منطقه را تشکیل میدهد . تابستان از اواسط اسفند و بهار از اواسط آذر شروع میشود .

* * *

این مطالعه در ارتباط با یک بررسی ناحیه ای در سال ۱۳۵۳ جهت تعیین پاره ای از واقعیت های اقتصادی - اجتماعی در قریه سرریگ صورت گرفته است . توضیح این نکته ضروری است که چون یکی از منابع آب آشامیدنی شهر بندرعباس و مولد های برق مربوط به تلمبه های انتقال آب مجاور این قریه قرار دارد و از طرف دیگر باغ و مزرعه نمونه کشاورزی (مربوط به دولت) و مرغداریها و باغهای نمونه (همچنین) بفاصله نزدیک از این روستا واقعند و جاده اصلی بندر لنگه - بندر عباس نیز از شمال این قریه (بفاصله ۳ کیلومتر) میگذرد ، سرریگ باید بتواند بعنوان یک روستای تقریباً قابل توسعه بشمار آید و مردم قادر باشند مصارف ناچیز آب آشامیدنی و برق مصرفی خود (جهت روشنائی) را از تلمبه خانه آب دریافت نمایند . در این بررسی ، آمار مختصی از اوضاع اجتماعی اقتصادی مردم این قریه ارائه خواهد گردید . توجه به این نکته ضروری است که بعضی عدم هماهنگی های کوچک در بعضی از ارقام ، ناشی از اشتباه آمارگیران در کد گذاریهای مربوطه است . امید که این خطا را برنگارنده ببخشایند .



خوب باین عکس توجه کنید . هیچیک از این روستا زادگان کفشی برپا ندارند باستثنای یکی از آنها که یک جفت " دم پائی " لاستیکی پوشیده است . در همین منطقه شاه میلیاردها دلار ثروت ملی ما را بهدر داد و صرف تسلیحات نظامی بیحاصل و تهیه وسایل عیش و عشرت اربابان خارجی خود نمود باین نمونه کوچکی از دستاوردهای " انقلاب شاه و ملت " و " اصلاحات ارضی هلوکانه " است که امروزه زدان قراری بان مباحات میورزند .

جمعیت

جمعیت سرریگ ۵۶۸ نفر است که در ۱۱۱ خانه زندگی میکنند. باستثناء یک خانه که دو خانوار را در خود جای میدهد، هر خانواده در یک خانه زندگی میکنند. با این ترتیب جمعیت هر خانوار ۵/۱ نفر تخمین زده میشود. این متوسط (۵/۱ نفر در هر خانوار) توزیع واقعی خود را بصورت زیر باز می یابد

جمعیت خانواده	تعداد خانواده	تعداد افراد	% به کل جمعیت
۱ تا ۲ نفر	۱۳	۲۶	۴/۵۷
۳	۲۲	۶۶	۱۱/۶۳
۴	۱۲	۴۸	۸/۴۵
۵ تا ۶ نفر	۳۳	۱۸۶	۳۲/۷۴
۷ - ۸	۲۷	۲۰۲	۳۵/۵۶
بیش از ۸ نفر	۴	۴۰	۷/۰۴
	۱۱۱	۵۶۸	۱۰۰

از جدول فوق استنباط میگردد که اگرچه درصد خانواده هائیکه شامل ۲ - ۴ عضو هستند نسبت قابل ملاحظه ۳۴/۴۲ را نسبت به تعداد کل خانواده ها نشان میدهد، این خانواده ها عملاً "بیش از ۶۵/۲۴ درصد از کل جمعیت سرریگ را در بر نمیگیرند و ۷۵ درصد باقیمانده جمعیت در خانواده های ۵ نفری و بیش از ۵ نفری زندگی میکنند. با توجه به تعداد اطاقهای مسکونی که در صفحات بعد خواهد آمد، این تراکم جمعیت دلیلی جز فقر نمیتواند داشته باشد. غالباً جوانان پس از ازدواج در خانه پدری بسکونت ادامه میدهند بدلیل اینکه اولاً "توانائی احداث خانه جدید را ندارند و ثانیاً" والدین وقتیکه به سن کهولت میرسند بخاطر نداشتن منبع درآمد مستقل و ناتوانی به ادامه کار بدنی، نیازمند فرزندان جوان خود هستند. این واقعیت که افراد نمیتوانند به امنیت شغلی خود در آینده امیدوار باشند و هر روز ممکن است با بیکاری مواجه و در جستجوی کاری دیگر ناچار به ترک روستا شوند و همسر آنها تنها بمانند، زندگی با والدین و در خانه والدین را منطقی ترمیسازد. بنابراین همزیستی فرزند با خانواده پدری یک نیاز اقتصادی دوجانبه است. تراکم جمعیت علاوه بر اثرات نامطلوب روانی، دارای خطرات

هرگونه نفوذ خارجی را از قبیل SECULARIZATION و نوجوئی (تجدد) را رد میکنند . این جمعیت که از سالهای ۱۹۵۰ (۱۳۳۰) در مصر غیر قانونی اعلام شد تا بحال بفعالیت تروریستی علیه حکومت های میانگه رو ناحیه دست زده است .

در ژانویه ۱۹۸۰ وزیر دفاع وقت مصر ، ژنرال کمال حسن علی اعلام کرد که " برای آموزش شورشیان افغانی اردوگاههای نظامی تاسیس شده است " و شورشیان پیشاور از مصر اسلحه دریافت میدارند . ارسال اسلحه باین اردوگاهها با حمایت آشکار دولت پاکستان کماکان در زمان حاضر ادامه دارد . یک خبرنگار فرانسوی که در سال ۱۹۸۰ بمدت ۶ ماه باشورشیان همسفر بوده است در آوریل ۱۹۸۰ ناظر انتقال سلاحهای مصری از پاکستان بداخل افغانستان بوده است . فهرست کامل این سلاح ها که شامل تفنگ های کلاشینکف ساخت مصر ، مواد منفجره ، موشکهای پرتاب کننده نارنجک ، فشنگ ، مین و خمپاره بوده بمهر رسمی دولت پاکستان در مناطق بازرسی مهور شده بود . سلاح های مزبور طبق مشاهدات خبرنگار مذکور با کامیون بمرز افغانستان حمل و از آنجا توسط باربران و شتران مرز گذرانده شدند . مجله جمهوری جدید NEW REPUBLIC در ژوئن ۱۹۸۰ مینویسد که هواپیماهای مصری هر هفته بشورشیان افغانی اسلحه میرسانند .

در دسامبر ۱۹۸۰ ، نمایندگان ۴ گروه از ۵ گروه متحد ، با سادات در محل سکونت بیلاقی اش ملاقات کردند و سادات بانان پیشنهاد کرد که دولتی در تبعید تشکیل بدهند و قول داد کمک های خود را دوبرابر کرده و تجهیزات ضد تانک و ضد هواپیما را بان اضافه کند . سه هفته بعد گزارش داده شد که شورشیان از موشکهای پرتاب کننده نارنجک و مسلسل های سنگین ۱۲/۵ میلیمتری استفاده میکنند .

جزئیات درگیری آمریکا در این رابطه مشخص نیست . با وجود این باید بخاطر داشت که کمک آمریکا بمصر بزرگترین رقم کمک خارجی آمریکایی را تشکیل داده و به بیش از یک میلیارد در سال بالغ میگردد . در آغاز ۱۹۸۱ آمریکا تعهد کرد که ۳/۵ میلیارد اسلحه بمصر بفروشد . با در نظر گرفتن وابستگی مصر بآمریکا خیلی بعید بنظر میرسد که مصر بدون موافقت ضمنی آمریکا به تسلیح شورشیان افغانی اقدام کرده باشد .

جمعیت اسلامی افغانستان ربانی از کمک فراوان و مخفی عمان ، یکی از وفادارترین موکلین آمریکا در خاورمیانه برخوردار است . پول لازم برای تجهیزات نظامی از آمریکا و عربستان سعودی بحساب بانکی طفیل محمد یکی از همکاران ربانی در جمعیت اسلامی ریخته میشود .

جبهه ملی انقلاب اسلامی سید احمد گیلانی : گروه گیلانسی

عمده ای نیست. در حدود پنجاه درصد از جمعیت ده را افراد کمتر از پانزده سال تشکیل میدهند این رقم برای جمعیت کمتر از ۳۵ ساله به پائین در حدود ۷۵ درصد است. با توجه به پائین بودن درصد گروه نوزادان و همچنین گروه های ۴۵ ساله به بعد، میتوان جوانی جمعیت این قریه را ناشی از کوتاهی عمر اهالی دانست که ناشی از وضع نامناسب تغذیه و بهداشت و زیست است که خود مستقیماً محصول شرایط اقتصادی است.

تعداد و نوع اطاق خانه های مسکونی

به قرار پاسخ اهالی و شمارش پرسشگران ۴۲ درصد از منازل دارای یک اطاق مسکونی برای همه افراد خانواده، ۲۷ درصد دارای ۲ اطاق، ۲۱ درصد دارای سه اطاق و ده درصد دیگر دارای ۴ اطاق یا بیشتر بوده اند. کمتر از ۷ درصد از اطاقها ساخته شده با خشت خام با روکش گچی، ۵۰ درصد خشتی با روکش گلی (پوشش گلی)، ۱۲ درصد کومه (تا فاصله یکمتری از زمین با خشت و گل و بقیه پوشش از شاخه نخل)، و ۳۰ درصد کپر (فقط شاخ و برگ نخل نصب شده بر چهار ستون عمودی چوبی (چوب شاخه نخل) و بقیه از انواع بسد تر بوده است. در حدود ۴۸ درصد از اطاق های خشتی فاقد دریچه بوده اند. از اطاقها و کومه ها در زمستان و از کپر ها در فصل گرم سال استفاده بعمل میآمده است.

وضع اشتغال

بنابه اظهار پاسخ دهندگان، در ۹۴ خانوار بازا، هر خانواده یک نفر و در ۱۲ خانوار، بازا، هر خانواده ۲ نفر بیکار مشغول بوده اند. نان آور یک خانوار بیکار و خانوار دیگری بدون نان آور بوده است که افراد خانواده با کمک اهالی روستا زندگی میکرده اند.

بطور کلی ۲۳/۳ درصد از اهالی شاغل بوده اند که از آن میان تنها ۴ نفر زن بوده اند. یک نفر از خانم ها غیر بومی و در مدرسه روستای مجاور معلم و سه خانم دیگر بومی و خیاط بوده اند. باید توجه داشت که محصول کار آنها ناچیز و از لباسهای کم ارزش بچگانه تجاوز نمی نموده است. سایر زنان، خانه دار و بچه ها (دختران و پسران) علاوه بر تحصیل در دبستان در امر جمع آوری خاشاک برای سوخت و گیاهان خود روی خوراکی که معمولاً آنها بعنوان قاتوق نان میخورند، به خانواده کمک میکرده اند.

منابع درآمد خانواده ها بقرار زیر بوده است

۳۸ درصد از خانواده ها از طریق کار کشاورزی بصورت روز مزد، ۳۱ درصد از طریق کار برای شرکتهای راه سازی و ساختمانی در بندر عباس، ۵ درصد از چوپانی و دامداری، ۱۱ درصد کارگری متفرقه، ۳ درصد از ممر کارمندی دولت (معلمی و مامور آب)، ۶ درصد کارگر آبیاری شبکه آب رسانی بندر

قباس ، ۴ درصد راننده و موتورچی و بالاخره ۲ درصد از راه پیله وری اصرار معاش میکرده اند .

بدلیل نفوذ مالکین قریه در سازمان اداری استان ، این روستا مکانیزه محسوب و تقسیم اراضی در آن بعمل نیامده و لذا تنها ۱۲ درصد از خانواده ها توانسته اند از خود مزرعه یا باغ شخصی داشته باشند . بدیهی است که این درصد ناچیز هم با مالکین اصلی روستا روابط حسنه داشته و یا از طریق شرکتهای تعاونی و انجمن ده ، با سازمانهای حکومتی مربوط بوده اند . نوع محصولات — خانواده های مزبور (۱۲ درصد) بطور کلی ۲۰ درصد گندم ، ۳۰ درصد جو ، ۴۰ درصد خرما ، ۸ درصد لیموترش ۴ درصد صیفی کاری و ۴ درصد تنباکو بوده است .

۷۵ درصد از خانواده ها دارای حیوان اهلی بوده اند بدینقرار

بز	۳۲۳	راس
گاو	۳۵	راس
گوسفند	۵۴	راس
الاغ	۱۶	راس
اسب	۱	راس

توزیع حیوانات به خانواده بصورتی بوده که ۹۰ درصد آنها به همان ۱۲ — خانواده مزرعه دار و ده درصد باقی مانده به بقیه خانواده ها تعلق داشته است . با این ترتیب به ۹۷ خانواده دیگر به هر دو خانواده ، کمتر از یک حیوان میرسیده است .

با وجود کوشش زیاد ، تعیین درآمد کل ده (درآمد مالکین و صاحبان مزارع و باغات) ، امکان پذیر نگردید و لذا از ارائه ارقام بی ماخذ خودداری گردید درآمد سرانه افراد خانوار

با طرح پرسش های مختلف درباره میزان مصرف مواد مورد نیاز — خانوارها کوشش شده است که درآمد خانواده تخمین زده شود . معذالک نمیتوان اطمینان داشت که ارقام ارائه شده ، نمایانگر درآمد واقعی خانواده بوده است . بهر حال با توجه به کلیه منابع ممکن درآمد متوسط خانواده های معمولی مبلغی در حدود ۵۰۰۰ ریال در ماه بوده است . تذکر این نکته ضروری است که چند خانوار (۱۲ خانوار) به علل داشتن مزرعه خصوصی و

نوعی وابستگی با عوامل متنفذ شهری از درآمد زیاد تری برخوردار بوده اند . برای کاستن از انحراف معیار ، درآمد آن خانواده ها در محاسبه دخالت داده نشده و تنها به ذکر درآمد ۹۹ خانوار دیگر اقدام شده است .

با این ترتیب و با احتساب جمعیتی معادل ۵/۱ نفر برای هر خانوار ، درآمد سرانه افراد بطور روزانه چیزی کمتر از ۳۳ ریال خواهد بود . این مبلغ ناچیز تنها منبعی است که باید کلیه مایحتاج فرد را تکافو نماید . بایست

دانست که این رقم نیز متوسطی است که ارقام بسیار کوچکی را با ارقام دیگری که از طرف کارگران "مطلوب" خوانده میشود و از طرف شرکتهای راه و ساختمان سازی به کارگران غیر متخصص بومی پرداخته میگردد، بهم آمیخته و بعنوان میانگین ارائه شده است. والا خانواده های بسیاری وجود دارند که در آمد واقعی آنها بسیار کمتر از این است.

منبع آب

۸۵ درصد از اهالی از آب لوله کشی استفاده مینموده اند. باید دانست که تعداد کمی از منازل دارای یک شیر آب لوله کشی بوده، اما اهالی با سطل از سه عدد شیر آب عمومی که در سه منطقه شهر قرا داشته، استفاده میکردند. طی انجام این مطالعه وعده لوله کشی به اهالی داده بوده اند. ۱۵ درصد دیگر از اهالی از آب تلمبه های کشاورزی که مجاور منازلشان بوده استفاده میکردند.

در کلیه منازل آب مشروب در خمره های سفالی بزرگ که جعله یا جهله نامیده میشود نگهداری میگرددیده است. بعلت گرمی شدید منطقه در ۸ ماه از سال، آشامیدن آب بعلت داغی لوله مستقیما" از شیر امکان ندارد. میزان مصرف آب در خانواده هائیکه لوله کشی داشته اند به تشخیص بنگاه آب از ۳۰ تا ۱۰۰ ریال بوده است. بعلت نداشتن دستگاه کنترا آب، تشخیص بهای مصرف به تخمین مامور مربوطه بوده است. بطور کلی حتی در خانه های معدودی که لوله کشی آب وجود داشت به علت عدم رعایت نکات فنی و بهداشتی و آموزشی، آب مصرفی فاقد آلودگی نبوده است.

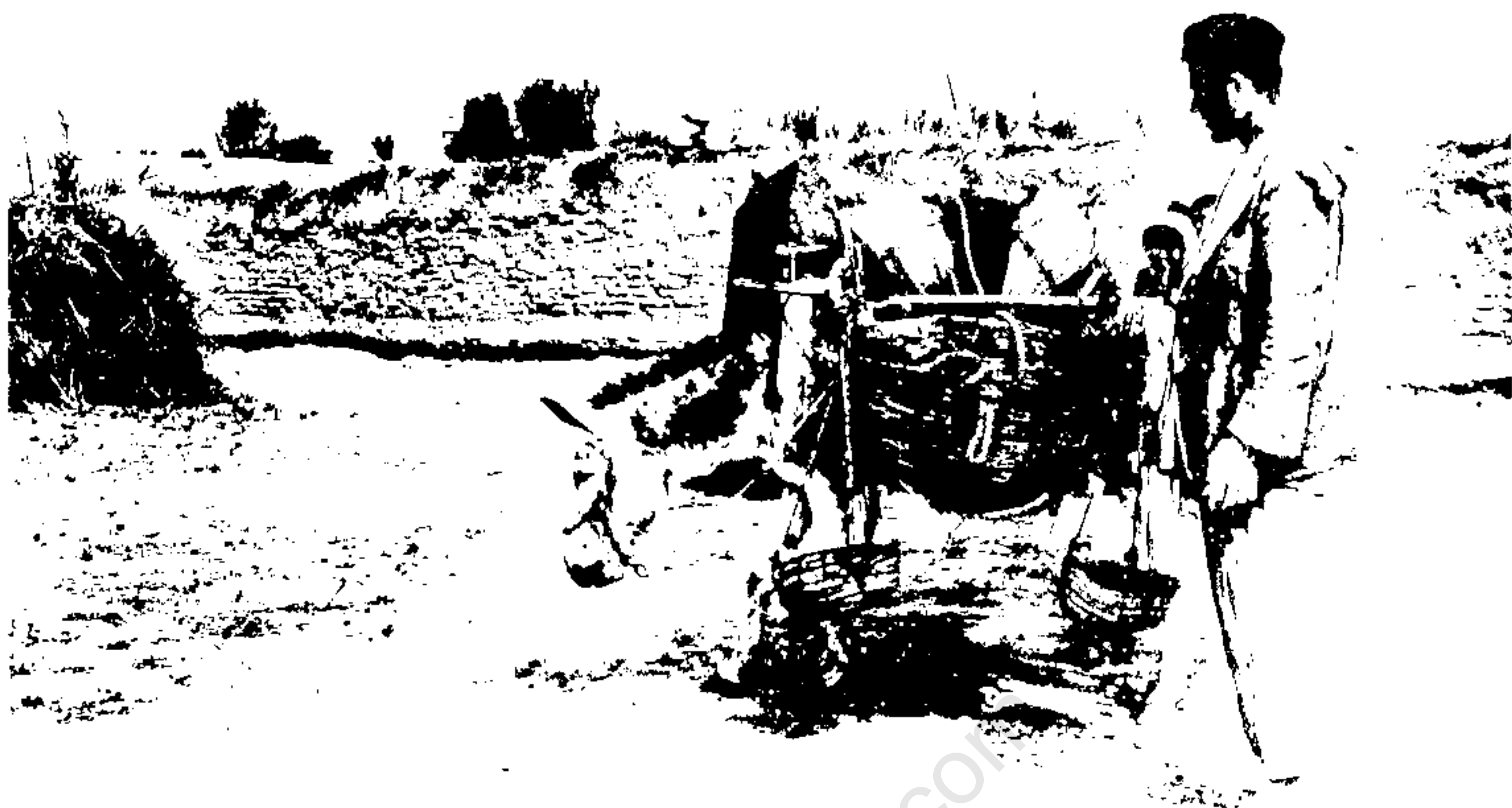
مستراح

با وجودیکه تنها ۲ درصد از منازل فاقد مستراح بوده اند، معذالک تنها یک منزل دارای مستراح تقریبا" بهداشتی (چاهک عمیق و نشیمن سیمانی) بوده است. بقیه منازل دارای مستراحهایی با چاهک بسیار کم عمق و بدون هیچگونه سنگ یا نشیمنگاه بهداشتی بوده و شرایط بسیار غیر بهداشتی را بوجود میآورده است.

از میان خانواده هائی که دارای مستراح بوده اند تنها یکمورد اظهار داشته اند که از آن استفاده نمیکنند.

از فضولات حیوانات اهلی بعنوان کود در مزارع استفاده بعمل میآمده و بواسطه مانده ها و ذباله خانگی پشت دیوار خانه، در کوچه ها ریخته میشده است. فاصله تلنبار ذباله با خانه های مسکونی از چسبیده به دیوار (کمتر از یک متر) تا پنجاه متر بوده است. بطور کلی در ۸۰ درصد از تلنبارها، لار و مگس مشاهده شده است.

خانواده هائی که دارای حیوان اهلی هستند، حیوانات خود را روزها برای چرا به صحرا میفرستند و شبها در آغلی که در محوطه خانه است نگه میدارند و این خود باعث تجمع فضولات و بدتر شدن شرایط بهداشتی قریه میگردد.



درنا حیدای که محصول عمد دآن خرماست ؛ مردم محبورند خرمای مصرفی خود را از فروشند د و ره گرد بخرند .

غذا ، لباس و نطافت

مواد مصرفی اهالی به ترتیب اهمیت شامل کندم ، جو ، و برنج است . نان کندم و نان جو و نان جو - کندم که مخلوطی از آرد جو و کندم است با فاتق خرما غذای غالب را تشکیل میدهد . برنج نیز بصورت مطبوخ یا خرما مصرف میشود و با همراه با بقولات و سبزیجات بصورت انواع آشها بدون گوشت و ندرتا " با گوشت تهیه میگردد . مصرف برنج همراه با گوشت غذائی را تشکیل میدهد که جنبه اعیانی و لوکس دارد و در خانواده های غیر متمکن به مناسبت هائی از قبیل اعیاد ، جشنهای عروسی و یا ختنه سورانی و یا عاشو را تهیه میگردد . گوشت مصرفی بیشتر گوشت بز است و از گوشت ماهی نمک سود ، گوشت ماهی تازه ، میگو و گوشت مرغ نیز بندرت استفاده میشود . سوراخ نیز غذائی مورد علاقه مردم است که از قدیم در این منطقه تهیه و ذخیره میشده است . طرز تهیه سوراخ چنین است که ماهی را پس از شستشو بصورت کامل یا قطعه قطعه در خمیره کوچکی میریزند و بد آن آب ، نمک و قدری گل اختری (گل سرخ که دارای ترکیبات آهن است و از معدن جزیره هرمز استخراج می شود) اضافه میکنند . در خمیره را بخوبی بسته یا گل اندود کرده و آنرا روی پشت بام در مقابل آفتاب قرار میدهند تا بخوبی " حافتاده " شود . سپس از این معجون که نوعی کنسروسی است به تدریج بعنوان فاتق استفاده مینمایند . به قرار آمار تهیه شده . صرف نظر از چند خانوار متمکن ، مصرف گوشت در خانواده ها به حد و یکبار در ماه و گاهی کمتر محدود بوده است و این البته سوای دو

سه فقره دیگری است که به علل سابق الذکر ممکن است غذای گوشتی مجانی به آنها برسد (اعیاد مذهبی و عروسی ها و غیره) .
از سبزیجات بصورت تازه و خشک استفاده میشود . سبزیهایی از -
فییل کاهو ، ترب ، شلغم ، چغندر و گیاهان خود روی صحرائی بنام های شلکی
(پنیرک) ، سمیل (کاکل) و غیره نیز با آش و نان میخورند . گوجه
فرنگی ، بادمجان ، کدو و سیب زمینی نیز از سر مزارع خریداری و بمصرف میرسانند که
البته بعلت داشتن بازار فروش در شهرها قیمت آن با وجود ارزانی نسبی
(نسبت به شهر) باز هم برای هر روز قابل تحمل نیست .
بطور کلی کمبود مواد غذایی در چهره غالب اهالی قابل رؤیت است .
بچه ها ضعیف با رشدی کم و گونه هایی فرو رفته و چشمانی بگودی نشسته حکایت
از فقر و نیازمندی آنان دارد .

وضع لباس اهالی نیز دست کمی از غذایشان ندارد . لباس شامل
پیراهن و پیژاما است که در ۹ ماه از سال به تنهایی قابل استفاده است . در
موقع مراجعه به شهر شلواری نیز بپوش میکنند . مصرف کت فقط به فصل سرد سال
که بسیار کوتاه است و چندان سرد هم نیست منحصر میشود . بنابراین یک
کت یا ژاکت میتواند سرمایه ای دایمی باشد . برای زنان نیز لباسها جنبه تن
پوش دارد و اگر یکی دو دست لباس قابل ملاحظه داشته باشند ، سالها در اعیاد
و جشنها مورد استفاده قرار میگیرد .

معمولا لباسها را از بازار بندر عباس میخرند و بقرار اظهار پاسخگویان
تکرار خرید لباس برای افراد خانواده در هر سال چنین بوده است .

یک دست لباس در سال	درصد از خانواده ها
" " " "	۲۲
" " " "	۳۵
" " " "	۲۲
" " " "	۱۸
" " " "	۳
بیشتر از چهار	

/۱۰۰

جمع

گزارشگران وضع ظاهری لباس افراد مشاهده شده را به اینصورت ثبت کرده اند

خوب	۱۷ درصد
متوسط	۶۶
بد	۱۷

خوب به معنای نو و تقریبا " نو ، متوسط بجای قابل استفاده و بر بضمفهوم
بسیار مندرس بکار رفته است .

میزان مصرف صابون و پودر های رختشویی در ماه برای ۷۵ درصد از خانواده ها
کمتر از ۱۰۰ تا ۱۰۰ ریال ، برای ۱۰ درصد بیش از ۱۰۰ ریال تا ۱۵۰ -
ریال و برای ۴ درصد از ۱۵۰ تا بیشتر ثبت شده و ۱۱ درصد نیز باین سؤال
پاسخ نداده اند . این ارقام هیچکدام مبنای دیگر غیر از اظهارات مصاحبه

شوندگان نداشته اند

استحمام برنامه معینی ندارد و علی‌رغم ادعای معدودی از افراد، حتی دستورات مذهبی نیز در این زمینه رعایت نمی‌گردد یا بعلمت محدودیت های بسیار "قابل رعایت" نیست. در قریه سرریگ در اواخر دهه ۱۳۴۰ یک حمام مدرن بدون خزانه با صرف هزینه زیاد ساخته اند ولی بعلمت نبودن آب کافی از آن استفاده بعمل نمی‌آید. در خانه های مسکونی نیز اطاق یا محل بخصوصی بنام حمام وجود ندارد. مردها در حیاط خانه و با آبی که از شیرهای عمومی تهیه میشود خود را می‌شویند و زنان در کپرها. استحمام بیشتر در فصل تابستان مطلوب و عملی است. مصاحبه شوندگان تکرار استحمام را بصورت زیر اظهار داشته‌اند.

هفته ای یکبار	۴۵ درصد
۱ تا ۲ هفته یکبار	" ۲۷
۲ تا ۳ " "	" ۲۷
یکماه یا بیشتر	" ۱

۱۰۰ درصد

صحت این اظهارات مورد تردید است.

۸۹ درصد اظهار داشته اند که نوزاد را در ۱۰ روزه اول تولد و ۱۰ درصد بین یکماه تا چهار روز پس از تولد استحمام میکنند. اولین استحمام نوزاد طی مراسمی صورت میگیرد که شامل دعوت از خویشان و صرف شیرینی و غذا است. طفل را در اطاق مسکونی استحمام مینمایند. خننه پسران بین ۲ تا ۷ سالگی صورت میگیرد و با وجودیکه شهرتا سرریگ فاصله زیادی ندارد و مسافرت نیز هزینه زیادی را مستلزم نیست معذالک ۹۸ درصد از مصاحبه شوندگان اظهار داشته‌اند که ترجیح میدهند پسران آنها بوسیله سلمانی محل ختنه شوند زیرا اینکار سنتی عادی و مستلزم مخارج کمتری است.

در موارد بیماری کمتر از ۲۰ درصد مراجعه به پزشک تحصیل کرده را ترجیح داده اند. در حدود ۳۸ درصد با وجود مراجعه به شهر، پزشک مجازهای محلی یا پزشکیاران شرکت های ساختمانی را نام برده اند، ۹ درصد درمانهای سنتی بوسیله افراد عادی محلی، ۱۴ درصد به پزشک و دعا تواما" و بقیه اول دعا و زیارت و در صورت نگرستن نتیجه پزشک را تجویز کرده‌اند.

آنچه در اینجا آورده شده، مختصری است از مطالعه نسبتاً مفصلی که در این قریه نمونه بعمل آمده و در واقع میتواند بعنوان مثنی از خروار، بازگوکننده شرایط نامساعد و غیر قابل تحملی باشد که بر بسیاری از روستاهای ایران حکمفرماست. علی‌رغم تبلیغات فراوانی که در دوران سلطنت شاه مخلوع در اطراف اصلاحات ارضی صورت گرفت، بیش از یکدهه پس از

آن هنوز سطح زندگی یک روستائی ایرانی در یک روستای بزرگ که در منطقه ای با اصطلاح تحت توسعه ، قرار دارد رقمی را نشان میدهد که برآستی باورنکردنی و تاثیرانگیز است . شاید بسیاری از افرادی که با روستا و مسایل آن برخورد مستقیمی نداشته اند اینهمه محرومیت اقتصادی را که ده ها مصیبت اجتماعی دیگر را به همراه دارد حتی باور هم نکنند اما روزی که محققین مسئول راه دهات و عشایر دوره افتاده ایران را در پیش گیرند و به بررسی های اقتصادی - اجتماعی هموطنان فراموش شده خود همست گمارند ، بلا تردید با حقایق تکان دهنده ای از فقر و محرومیت روبرو خواهند گردید که پیش از آن تصورش را هم نمیکرده اند .

متأسفانه نگارنده این سطور آماری در دست ندارد که بتواند وضع اقتصادی - اجتماعی مردم این روستا را سه سال پس از قیامی که قرار بوده است شرایط بهتری را برای مردم ایجاد کند ، یا آنچه مربوط به قبل از قیام است مقایسه نماید . اما با شناختی که از حکومت جدید داریم نمیتوانیم امیدوار باشیم که قدمی در راه بهبود آن شرایط وحشتناک برداشته شده باشد .

نیروهای چپ و مترقی ، باید با یافتن شناخت و آگاهی کافی از شرایط اقتصادی - اجتماعی مناطق مختلف کشور خویش و شرکت مستقیم در مبارزات رهایی بخش مردم ، زمینه را برای ایجاد یک سیستم دموکراتیک که مدافع حقوق زحمتکشان باشد ، آماده نمایند .



آرایش نیروها در نیکاراگوئه

مقاله زیر، متن مصاحبه ای است با یکی از مبارزین با سابقه ای که از سال ۱۹۶۹ در مبارزات خلق نیکاراگوئه شرکت کرده و هم اکنون با جبهه آزادیبخش ساندانیست همکاری میکند. رفقای سازمان دانشجویان پیشروی ایرانی طی مصاحبه ای با این مبارز با سابقه، در تاریخ ۲۲ جولای ۱۹۸۱ سئوالاتی در مورد انقلاب نیکاراگوئه مطرح کردند، که در زیر متن کامل آنرا میخوانید:

س: سرنگونی دولت سموزا و پیروزی جبهه آزادیبخش ساندانیست یکبار دیگر مسئله مرحله انقلاب و امکان تشکیل جبهه متحد خلق را با عوامل و نمایندگان بورژوازی و خرده بورژوازی مطرح کرد. دوست داریم نظر خود را درباره مرحله انقلاب در نیکاراگوئه و ضرورت ایجاد جبهه ای متحد با عناصر بورژوازی و خرده بورژوازی به ما توضیح دهید.

ج: اغلب مباحثاتی که درباره جبهه های ملی و خلقی و رابطه آنها با انقلاب سوسیالیستی انجام شده است، بخاطر در نظر نگرفتن شرایط عینی و واقعیاتی که دولت جدید کارگری-دهقانی در آغاز تولد با آنها روبرو میباشد در سطحی خشک و آمرانه باقی مانده اند. نباید فراموش کنیم که در تمام کشور هائی که انقلاب سوسیالیستی بوقوع پیوسته است، بعلت عدم رشد کافی نیروهای مولده، رشد ناکافی کمی و کیفی طبقه کارگر و فقر فرهنگ سیاسی- طبقاتی بویژه در میان زحمتکشان، دولت انقلابی با مشکلات اساسی و خاصی روبرو میباشد. همچنین دولت انقلابی اقتصاد عقب مانده ای را بارت می برد که به سرمایه مالی- جهانی وابسته بوده و نمی تواند مستقلاً چرخهای اقتصادی جامعه را بحرکت در آورد. تحت این شرایط دولت جدید در آن واحد، از یکسو با مسئله رشد نیروهای مولده و ازسوی دیگر با بوجود آوردن روابط تولیدی و اجتماعی نو در یک کلام با ساختن جامعه ای نوین روبرو میباشد. دولت انقلابی برای تغییر روابط اجتماعی مجبور است که همزمان با صنعتی کردن جامعه و رشد کمی، پرولتاریا، دموکراسی سیاسی و فرهنگی را که در دوران حاکمیت بورژوازی وجود نداشته است تبلیغ و ترویج نماید. بنابراین پروسه بوجود آوردن جامعه

نوبت باید برد و اصل، یعنی رشد نیروهای مولده، صنعتی کردن جامعه و همزمان رشد فرهنگ سیاسی و اجتماعی زحمتکشان و سازمانهای پیشتاز آنها به اتحادهای موقتی و تاکتیکی با عوامل و نمایندگان بورژوازی بومی دست می‌زنند که معمولاً "شکل دولت‌های ملی و خلفی را می‌گیرد که در آن عناصر بورژوازی نقش خاصی بازی میکنند. مابعدین اصل واقفیم که چنین اتحادهایی نمیتوانند در خدمت اهداف زحمتکشان قرار گیرد، مگر نیروهای نظامی و مجموعاً "تمامی نیروهای قهری در دست پرولتاریا و متحدین آن باشد. بد کلام دیگر تنها زمانی میتوان منافع و حرکات سیاسی بورژوازی را کنترل کرد که نیروهای قهری و ارتش انقلابی در دست نیروهای کارگری قرار گیرند.

ما در انقلاب نیکاراگوئه با برخی از مواردی که تاکنون بآن اشاره کردم، بسویژه ضرورت تاکتیکی برای تشکیل جبهه واحد با بورژوازی بومی و همچنین کنترل حرکات و عملکردهای بورژوازی از طریق کنترل نیروهای قهری بسویژه تشکیل ارتش خلقی، روبرو بودیم. در کنار ضربات سختی که به اقتصاد نیکاراگوئه در دوران مبارزه مسلحانه با رژیم سموزا وارد آمد، جبهه ساندانیست پس از پیروزی، با مشکلات بسیار مهمی روبرو بسود که برخی از آنها هنوز امروز در برابر ما سررا دارند. از نظر اقتصادی، نیکاراگوئه پس از انقلاب یا صد میلیون دلار قرض خارجی را بردوش میکشید و ذخیره بانک مرکزی که عمدتاً درین نهاد مالی در کشور بود تقریباً به صفر رسیده بود. در عین حال ساختار اقتصادی جامعه نیکاراگوئه همچنان بر پایه حفظ ذخائر خارجی از طریق صدور مازاد تولید کشاورزی بر پایه استثمار نیروی کار روستائیان نیمه پرولتر قرار داشت. در کنار این عوامل اقتصادی نیکاراگوئه پس از انقلاب کشوری بود که از هر سو بوسیله دولت‌های نظامی وابسته به امپریالیسم آمریکا در محاصره قرار داشت. تحت این شرایط نیاز تشکیل یک جبهه واحد متشکل از نیروهای کارگری و دهقانی با خرد بورژوازی شهر و حتی بورژوازی بومی، برای بازسازی اقتصاد نیکاراگوئه ضروری بنظر میرسید. در زمانی که خطر حمله نیروهای خارجی تحت رهبری افسران سابق کارد ملی سموزا - که در مرزهای هوندوراس قرار داشته و از سوی آمریکا حمایت مالی می‌شدند - کشور را تهدید می‌کرد. برای جبهه ساندانیست بهیچوجه ممکن نبود تا بسوی مبارزه طبقاتی بر علیه عوامل بورژوازی بومی نیز دامن‌زند. از سوی دیگر باید در نظر داشته باشید که جبهه ساندانیست کنترل کامل بر ارتش و میلیشای خلقی را در دست داشت و مردم مسلح بودند و رهبری آنها در دست عناصری بود که سالهای دراز در زیر نام مارکسیسم بر علیه سلطه سرمایه جنگیده بودند. مردم همچنین صاحب تاریخی غنی و سرشار از مبارزه طبقاتی علیه استبداد و استثمار و ظلم بودند. در ماههای پس از انقلاب، همانند امروز کارگران و دهقانان فعیر درک درستی از مبارزه طبقاتی داشته و تشخیص میدادند که دشمن اصلی کیست. تحت این شرایط بنظر می‌آمد که اتحاد موقت و تاکتیکی با عناصری از بورژوازی بومی که حداقل حاضر بودند برای کوتاه زمانی با دولت تازه کار کنند به هژمونی نیروهای انقلابی صدمه نخواهد زد. همچنین جبهه ساندانیست نیازی نمی‌

دید تا فعالیت احزاب بورژوازی و غیر کارگری و ارگانهای تبلیغاتی وابسته به آنها را تا زمانیکه اصول دموکراتیک حاکم را زیر پا ننهد ممنوع کند. البته از همان آغاز روشن بود که بورژوازی با حمایت و پشتیبانی امپریالیسم دیر یا زود - حملات خود را علیه دستاوردهای کارگران و دهقانان و هژمونی نیروهای انقلابی شروع خواهد کرد. مسئله اساسی برای بورژوازی از نخستین روز پیروزی انقلاب این بود که دولت ساندانیست تحت رهبری عناصری بود که خود را با منافع کارگران و دهقانان شناسائی کرده و بر این اعتقاد بودند که تنها با تبدیل انقلاب سیاسی به یک انقلاب راستین اجتماعی میتوان خواستههای واقعی زحمتکشان را برآورده کرد.

س. آیا شما معتقدید که جبهه ساندانیست در مبارزه خود با بورژوازی و سیاستهای آن به پیروزیهای نائل شده است؟ اگر پاسخ شما مثبت می باشد، به نمونه هایی اشاره کنید!

ج. از جولای ۱۹۷۹ تاکنون سیاستهای جبهه ساندانیست مبارزه متداوم علیه حرکات و سیاستهای بورژوازی بوده است. باید پیش از هر چیز برای این مطلب تاکید کنیم که ما از روز نخست معتقد بوده ایم که با اعدام و کشتار چند بانکدار و یا کارخانه دار و یا تصفیه گروهی بوروکرات عالیرتبه و کهنه کار هژمونی بورژوازی نابود نخواهد شد. هژمونی بورژوازی تنها باید در یک مبارزه مداوم و دراز مدت در سطوح گوناگون اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و با شرکت فعال کارگران و دهقانان خرد شده و نابود گردد. در اینجا دوست دارم تنها به چند برخورد مهم که میان عوامل بورژوا و جبهه ساندانیست بوقوع پیوسته است اشاره کنم. زمانیکه عوامل بورژوا در شورای دولتی کوشش کردند تا کنترل حرکت و مسیر دولت بازسازی ملی را بدستگیرند، جبهه ساندانیست از طریق ارگانهای توده ای خود بافشای آنها دست زد. زمانیکه این عوامل کوشش کردند تا شورای دولتی را تحریم کرده و به بسیج نیروهای خود دست زنند، سازمانهای توده ای کارگری و دهقانی به تظاهرات بر علیه آنها پرداخته و نقشه آنها را نقش بر آب کردند. سرانجام در نخستین ماههای سال ۱۹۸۱ جبهه ساندانیست طبق اطلاعاتی که در ماههای پیش دریافت کرده بود به این نتیجه رسید که عوامل بورژوا در دولت بازسازی ملی با نیروهای هوادار سموزا در خارج از نیکاراگوئه (بویژه هوندوراس و فلوریدا - آمریکا) رابطه برقرار کرده و به خرید اسلحه دست زده اند. سرانجام نیروهای امنیتی جبهه ساندانیست پس از بازجوئی عده ای از عناصری که در قاچاق اسلحه شرکت داشتند، به مراکزی که سلاح های وارد شده ذخیره شده بودند حمله و آنها را ضبط کردند. تنها مدت کوتاهی پس از این واقعه، زمین داران بزرگ در یک اعلامیه مشترک به دولت انقلابی اطلاع دادند که مازاد تولید از زمین های خود را بجای فروش به دولت، به بازارهای خارجی خواهند فروخت. این اعلامیه عکس العمل وسیع توده های زحمتکش را برانگیخت. تظاهرات وسیع توده ای در سراسر کشور خواستار ضبط و توقیف املاک زمین داران بزرگ شده و دولت متعاقب این تظاهرات املاک این

زمین داران را ضبط کرده ، بخشی از آن را میان دهقانان تقسیم کرده و بخش دیگر را تحت عنوان املاک کلکتا - ویزه شده تحت کنترل قرار داد .

س : چه پیشرفتهائی در سطوح اجتماعی در نیکاراگوئه بوقوع پیوسته است ؟
 ج : سرمایه گذاریهای دولت عمدتاً " در دو بخش انجام گرفته است . نخست برای دفاع از انقلاب ، دولت به تجهیز و هرچه نیرومند تر کردن ارتش و میلشایی خلق دست زده است . ثانیاً " برای برآورده کردن نیازهای اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی کارگران و دهقانان دولت به انجام یک رشته اصلاحات اجتماعی کمر بسته است . از آغاز سال ۱۹۸۰ دولت نهادی بنام " جهاد ملی علیه بیسوادی " را سازمان داده است . در این راه ما از حمایت بی دریغ دولت و خلق کوبا برخوردار بوده ایم که با ارسال گروههای متشکل از آموزگاران مجرب ما را در این مبارزه یاری کرده اند . همچنین مراکز بهداشتی در سراسر نیکاراگوئه بوجود آمده است . این مراکز بهداشتی در کنار وظایفی مانند واکسیناسیون و امثالهم ، موظفند که در همکاری با نهادهای آموزشی اهمیت رعایت مسائل بهداشتی در خانواده را به کودکان و جوانان تدریس کنند . از آغاز سال ۱۹۸۰ همچنین اعتبارات مالی و کمک های تکنیکی برای نخستین بار در نیکاراگوئه به دهقانان کوچک داده شده است . همزمان با این سیاستها ، کارگران شهر و روستا در کمیته های دفاعی ، تولیدی و اتحادیه های گوناگون در سراسر کشور سازمان دهی شده اند . باید تاکید کنم که این کمیته ها و اتحادیه ها نه بوسیله دولت بلکه توسط خود زحمتکشان تشکیل شده و در درون آنها کنترل و تصمیم گیری بعهده خود زحمتکشان است .

س : آینده انقلاب نیکاراگوئه را چگونه می بینید و اشکالات اساسی بطور خلاصه از دیدگاه شما چه می باشند ؟
 ج : نخستین مشکل از دیدگاه من عدم وجود یک دید درست از سوسیالیسم یعنی جامعه ای نوین که نه تنها شیوه تولید سرمایه داری بلکه روابط تولیدی و اجتماعی سرمایه داری را نفی کرده است ، می باشد . پلورالیسم از دیدگاه من این معناست که اکثریت تصمیم گیرنده باشند و نه یک اقلیت ممتاز . باید برای این مطلب تاکید کرد که انقلاب اجتماعی بمعنای رشد نیروهای مولده تنها در سطح اقتصادی نمی باشد ، زیرا چنین دیدی باعث بوجود آمدن قشر و یا طبقه های از خیره گان میشود که بخاطر دانش خود در موقعیتی برجسته تر از تولید کنندگان قرار میگیرند . رشد اقتصادی باید به همراه رشد فرهنگی و سیاسی زحمتکشان انجام گیرد تا کارگران و دیگر زحمتکشان بتوانند در جامعه ای نو ، بدور از خود بیگانگی به زندگی خود ادامه داده و نیروی شعوری خود را رشد دهند . ثانیاً " معتقدم که بورژوازی چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی و فرهنگی در جامعه نیکاراگوئه وجود داشته و پایه های داخلی آن عمدتاً " از امپریالیسم یعنی سرمایه داری - جهانی و بویژه امپریالیسم آمریکا تغذیه می کند . گهگاه خواستهای زحمتکشان با برنامه های خاص دولت ، بویژه در این مقطع که اقتصاد نیکاراگوئه در حال باز سازی خود میباشد ، در تضاد قرار میگیرند . همچنین یحرانهای اقتصادی

ولایت فقیه در ایران باستان

در تاریخ باستانی ایران شواهد زیاد و مکرری از حرکت تکاملی افکار حاکم بر جامعه مشاهده میگردد. نظری اجمالی یکی از این جریانات مشابه بیگمان برای خوانندگان جالب توجه خواهد بود.

امروز آئینه دیروز است با شکل و شمایلی جدید ولی محتوایی شبیه. در گذرگاه تاریخ، زمانیکه ایستادگی مردم و رهبران آنروز جامعه ایران در مقابل تسلط حاکمین بیگانه یونانی یعنی سلسله سلوکیان که بازماندگان فتوحات اسکندر بر این خطه از دنیای آن روز بودند، به ثمراتی رسید (سلوکیان ۳۱۲ - ۲۵۰ قبل از میلاد) سلسله اشکانیان در ناحیه خراسان تمامیت ایران را دوباره احیاء کرد. در تضاد و تلاقی فرهنگ ایرانی و هلنیستی (۱) پدیده‌ای جدید بروز کرد که نه تنها به حاکمیت سیاسی سلسله اشکانیان خاتمه داد بلکه پایه گذار سلسله جدید ساسانیان با محتوایی کاملاً متفاوت از نظر فرهنگی و اجتماعی گردید. (اشکانیان ۲۵۰ قبل از میلاد تا ۲۲۶ میلادی).

تصرف ایران توسط اسکندر و توسعه فرهنگ هلنیستی از جانب بازماندگان او، مهر خود را بر مبانی فکری و فرهنگی اشکانیان بر جای گذاشت تا به حدی که سلسله اشکانیان با تمامی مبارزاتشان بر علیه سلوکیان، خود به عاملی خارج از روند عمومی فرهنگ ایرانی منسوب شدند و حتی امروزه نیز با دیدی مضمون بدان برخورد میگردد. عامل اصلی خروج از روند اصلی فرهنگ ایرانی در زمان اشکانیان پذیرش بی‌قید و شرط فرهنگ هلنیستی بعنوان پدیده‌ای جدید در برابر فرهنگ غالب دوران هخامنشیان بود. بر این اساس روند محکوم و بیه اصطلاح عقب افتاده آن در تلاش برای حفظ خود، در خود فرو رفت، تمرکز فکری و تشکیلاتی ایجاد نمود و در نهایت به عنوان یک قدرت سیاسی خود را بروز داد.

در دوران اشکانیان در خطه فارس حکومت نسبتاً مستقلی موجود بود که فرمانروایان آن همه از روحانیون عظیم الشان بودند. یکی از خصوصیات ویژه آنها حفاظت و پیروی از سنن و آداب مغ‌های عهد هخامنشیان بود. ساسان جد بزرگ اردشیر رئیس قبیله و پسر بابک پیشوای دینی معبد آناهیتا در تخت جمشید بود. پسر ساسان فرمانروای شهر دارابگرد بنام بابک پدر اردشیر پایه گذار سلسله ساسانیان بود.

اردشیر در دین زرتشت وسیله‌های مقتدر و کافی برای سلطنت

یافت . در دوران سکوت و فراموشی که سلسله های سلوکی و اشکانی بر ایران تحمیل میکردند (مثل دوران اختناق سلسله پهلوی) مجامع مغها در فارس به تحقیق و ادامه مطالعات اوستا مشغول بوده (حوزه علمیه قم .) اردشیر در خلال همین تحقیقات راه و روش سلطنت را بر پایه دین پیدا نمود (خمینی) . در واقع دین زرتشت در مبادی خود به مقام رهبانیت و پیشوائی عقیده

نداشت ، اما مجامع مغها به قویترین وجهی بر آن مبادی افزودند و آئین زرتشت از آن پس سلسله مراتبی در مقام روحانیون قائل شد . (پذیرش اصل حاکمیت موبد موبدان) . بر این اساس آئین مزدا دارای چند دوره متمایز است که عبارتند از :

۱ - مزدا پرستی قبل از زرتشت ۲ - آئین زرتشت ۳ - مزدا یسنا پس از زرتشت . انسان در آئین قدیم و اولیه زرتشت در همه رفتار و کردار خود آزاد بود . اعتقاد به ملکوت آسمان و پرستش الوهیت مقدس اساس فکری آن بود و رعایت عمومی قوانین اخلاقی دینی مجموعه فعالیت آنرا تشکیل میداد . دین به شخص هیچ فرمان مشخصی نمیداد و ترس و وحشتی نیز برایش بوجود نمی آورد . ولی تکامل دین زرتشت به مراحل بعدی بر این اصول افزود بدینسان که : انسان در همه مراحل زندگی و در طول همه اعمال و رفتار خود تحت تاثیر هزاران نیروی مقدر قرار دارد که باید همه چیز خود را به آنها بستگی دهد . این نوع از برخورد آنچنان مسال و قوانین دینی را پیچیده نمود که توده مردم از درک تمامی جزئیات آن عاجز گردیدند و در نتیجه میدان تقویت مقام و مناصب و مراتب دینی بالا گرفت . اگر در آئین قدیم زرتشت محیط خانواده تنها مرجع انتقال دین و تجربیات و اخلاقیات به فرزندان بود در مراحل بعدی ، این امر به تنهایی کافی نبود .

پذیرش دخالت در همه شئون روابط بین انسانها ، ایجاد اقشار خبره و در نهایت تصرف قدرت سیاسی از طریق اعمال نفوذ مستقیم و یا غیر مستقیم موجب آن گردید که از اردشیر به بعد و در طول سلطنت همه جانشینان او ، دین زرتشت دین انحصاری حکومت ایران و مجمع رهبانیت مغها شد .

مغها یکی از ارکان اساسی سلطنت و در آذربایجان صاحب املاک و ثروتهای زیاد و دریافت کننده غرامات ، هدایا و تحف و غنایم بودند و از کلیه معتقدان بدین زرتشت عشریه دینی از همه معتقدان بدین زرتشت میگرفتند . تمام قوانین آنها دینی بود ، لباس روحانیت مشخص و انحصاری بود . سلسله مراتب بین موبدان رعایت میشد و بر راءس همه رئیس قرار داشت بنام موبد موبدان (ولایت فقیه) . حرف موبد موبدان هر آنچه بود آخرین حرف بود . در زمان هخامنشی معبدی وجود نداشت و عبادت در هوای آزاد در زیر آسمان انجام میگرفت اما در عهد ساسانی معابد و آتشکده های فراوانی ساخته شد که اختصاص به اهورامزدا داشت و موبدان را در این معابد حفظ میکردند .

دین و روحانیت در کوچکترین حوادث روزانه دخالت تام میکردند .

هر امری تا زمانیکه به تصدیق مع نمیرسید برای هیچ ایرانی صحیح و قانونی نبود . موبدان (آیت الله ها) بی نهایت متعصب بودند و از خطا ها نمی گذشتند . آنها افراد خارج از دین و افراد متعلق به ادیان دیگر را متهم به خیانت به نفع روم مینمودند و به شدید ترین وجهی مجازات میکردند و شکنجه میدادند . داد گاههای عادی حق رسیدگی به جرایم مذهبی را نداشتند فقط شوراها سلطنتی که موبدان در آنها سهم بزرگی داشتند مأمور تحقیق و رسیدگی و تعیین شکنجه بودند .

جنبشی که بر پایه تمرکز معنوی و تشکیلاتی دینی از این طریق بر جامعه مستولی گشت از یک طرف قریب چهار قرن بر جامعه ایران حاکمیت نمود تا بالاخره در اثر هجوم اعراب و گسترش دین اسلام شکست خورد و از طرف دیگر موجب بروز مبارزات مردم در سطوح مختلف و کرایشات انحرافی دیگر گردید .

— نتیجه سخت گیریها در امور خصوصی و حرکات افراد جامعه باگذشت زمان در سطوح مختلف موجب بروز کرایشات انحرافی گردید . جنبشی که ابتدا بر پایه احیاء اخلاقیات بنا شده و در مبارزه علیه بی بند و باریهای بعاریت گرفته از یونان — در زمان اشکانیان — رونق گرفته بود ، بزودی باعث استیلای نوعی جمودی عمومی بر جامعه گردید . خسوس کذرانیها ، آنچنان که در زمان اشکانیان در ملاء عام انجام میگرفت ، به پشت دیوارهای ضخیم انتقال پیدا کرد و به طبقه خاصی اختصاص یافت ، بحدی که دزدیدن زنان و دختران زیبا توسط زمامداران و حاکمین و زور مندان به امری عادی تبدیل گردید و حاصل آن بروز مسئله زن — البته نه با محتوای امروزیش بلکه بعلت کمبود زن — به یکی از ارکان جنبش

مزدکیان تبدیل گردید . در یک دور تسلسلی بین سخت گیریهای اجتماعی و شیوع عیاشیها و فساد در سطوح مختلف بالاخره فساد سرتاسر سلسله ساسانیان را در بر گرفت و برجیده شدن آن موجب رضای خاطر اکثریت جامعه گردید .

— جنبش دینی مانی که خواهان وحدت در میان زرتشتی ، مسیحی و

بودائی گردید ، خود زاده تضاد یک جانبه کرائی و طرد معتقدان سایر ادیان از طرف سلسله مراتب حاکم موبدان و انعکاسی از حاکمیت تک خطی موبدان بر اصول و روابط انسانها در آن زمان بود . مانی که مبلغ وحدت و همکاری ادیان بود بر اثر شدت اختناق حاکم بر ایران محبور به ترک کشور گردید و به هند و مناطق ترک نشین چین پناهنده شد و از آنجا به ادامه تبلیغ افکار خود پرداخت . افکار مانی پذیرش خاصی در آن مقطع زمانی در مناطق مهمی از جهان پیدا نمود . پس از مرگ شاپور اول در سال ۲۷۲ میلادی مانی گمان برد که موقعیت برای آمدن او به ایران مساعد است . اما مجمع موبدان به مخالفت با او پرداختند و او را به کفر متهم نمودند و بعد از گذشت دو سال دستگیر و زندانیش کردند و در سال ۲۷۵ میلادی او را زنده زنده یوست کردند و در پوست او گاه ریختند

و به چوبی درگند شاپور آویزان نمودند .

— جنبش دینی — اجتماعی مزدک دو قرن بعد از مانی یعنی در سال ۴۴۸ میلادی در زمان سلطنت قباد اوج گرفت . گرچه ریشه های فکری مزدک از مانی سرچشمه میگرفت ولی این دو آئین در محتوا با یکدیگر در تضاد بودند . مانی در اصول خود معتقد به تساوی نور و ظلمت و نیکی و زشتی است و بادی برای او امر و پدیده ای ابدی و مطلق محسوب میگردد و مزدک با پذیرش اصل نور و ظلمت روابط بین این دو را متفاوت ارزیابی مینمود و معتقد بود که نور در کمال آزادی عمل میکند و دانا و بینا است در صورتیکه ظلمت بر حسب تصادف عمل میکند ، جاهل است و هیچ چیزی نمی بیند . اختلاط این دو تصادف را — بوجود میآورد بنا بر این، تصادف، امریست موقتی و گذرا و نه دائمی. قابل توجه آنکه هم اختلاط و هم جدائی این دو ، تصادف را بوجود میآورد .

جنبش دینی — اجتماعی مزدک علیه حاکمیت مطلق موبدان بر سرنوشت مردم و جامعه و نتیجه نهائی این حاکمیت — که در انباشت ثروت در دست طبقاتی خاص از جامعه خلاصه میگردد — آغاز گرفت و بطور جسورانه ای علیه منافع صاحبان قدرت قد علم نمود . تا آنجا که توانست برای مدتی قباد پادشاه ساسانی را نیز جلب نماید . عده ای از اعیان مملکت در افکار مزدک بهانه ای برای تضعیف دشمنانشان یافتند . امریکه در نهایت مظهری از مبارزه اشراف غیر مذهبی علیه کاهنان و روحانیان حاکم گردید . ولی اینان به مبانی عقیدتی و اصولی دین مزدک اعتقاد و ایمان و وفاداری نداشتند . نتیجه آنکه پس از شکست اولیه قباد بدست کاهنان زرتشتی و " فرار " او به نزد " قبیله هیاتله " و " عروسی " با دختر حاکم قبیله و " لشکرکشی " برای تصرف دوباره قدرت سلطنت (امریکه بدون مقاومت جانشین او جاماسب بسادگی انجام گرفت) ، در زمان قباد پسرش خسرو در مجلسی که در دربار تشکیل شده بود در پی توطئه کاهنان و دیگر اعیان پس از یک مشاجره لفظی و محکوم نمودن مزدک ، او را دستگیر و اعدام نمود . و تنها بسه اعدام او کفایت نکرد بلکه قریب ۳۰ هزار نفر از پیروان نزدیک مزدک به امر مستقیم خسرو اعدام شدند . (۵۲۹ میلادی)

نتیجه گیریهای کنونی از این واقعه تاریخی :

— سلسله مراتبی که تحت نام شیعه گری در اسلام بالاخص در ایران بوجود آمده است دارای ریشه های تاریخی در ایران قدیم است . تاریخ یک جامعه تاثیرات خود را بر فعل و انفعالات آتی آن جامعه هر قدر هم که از نظر کیفی متفاوت باشد بر جای میگذارد . — اصل ولایت فقیه کنونی که در قرآن و احادیث بآن اشاره ای نشده ، شاید ریشه در سنت حکمیت موبد موبدان زمان ساسانیان داشته باشد . — مزدیسنا یک جریان افراطی و منسجم و بسته مذهبی در تعبیر از اصول و تعاریف دین زرتشت بود همانطور که تعاریف حزب جمهوری اسلامی نیز یک جریان افراطی و منسجم و بسته مذهبی از شیعه گری و

اسلام است .

— کسانی که در مخالفت با حکومت اسلامی کنونی ، اساس کار خود را تبلیغ رجعت به گذشته ، اسبم که سید گفته اند دوران ساسانیان نهاده اند خود نیز بازیر کرانیان ناآگاهان می پندارند .

— حاکمین مذهبی کبوی ایران ، آیت الله ها ، حجت الاسلام ها و بالاخره ولایت فقیه با سلسله مراتب مذهبی دوران حاکمیت دین زرتشت بر ایران — یعنی مع ها و گاهنبار و موبدان و موبدان دوران ساسانیان تفاوت چندانی ندارند . این اربابان مذهبی بر پایه تفسیر مبانی پیچیده و خود ساخته از دین یانه گذار طبیف ممتازی شدند و بمرور زمان بسه حاکمان مطلق بر جامعه تبدیل گشتند ، امری که در واقع با اصول دین زرتشت مغایرت داشت و بر انجام نیز موجب شکست و اضمحلال موبدان و آئین زرتشت گردید .

مطلق شدن حاکمیت مادی بر جامعه امروز ایران و حاکم شدن آنها — بعنوان طبیف ممتاز نویسنده سرنوشتی متناهد خواهد داشت .

جنبشها فی نظیر " مادی " و " مزدک " و از این مهمتر جنبش فکری و اجتماعی نوین دیر یا زود به حاکمیت عقب افتاده و نامتناسب با شرایط امروز جامعه ایران پایان خواهد داد .

مارس ۱۹۸۲

محمد اقتداری

در تهیه این نوشته از منابع زیر استفاده شده است :

۱ — تاریخ نهضت های فکری ایرانیان " از زرتشت تا رازی " عبدالرفیع حقیقت

(رفیع) شرکت مولفان و مترجمان ایران ۱۳۴۷ .

۲ — عقاید مزدک ، دکتر سید علی مهدی تقوی ، موسسه مطبوعاتی عطائوسی

تهران ۱۳۵۲ .

۳ — دائرة المعارف برهانیه

بقیه از صفحه ۶۵

کوناگون که گاه به دولت اجازه میدهد که در برابر خواستهای اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی بر همگنان بد رستی پاسخگو باشد . زمانی که دولت نتواند خواستهای زحمتکشان را برآورده کند ، ناآرامی بوجود آمده و جوی آفریده میشود که در آن نهاد ها و سازمانهای بورژوازی کوشش میکنند تا زحمتکشان را در زیر شعار های خود بسیج کرده و بر علیه دولت بحرکت در آورند . من معتقدم تا

زمانیکه جنبه ساندانیست را بهت ارکانیک خود را با طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان حفظ کرده و حرکات سیاسی و اقتصادی خود را در مطابقت با

خواستهای واقعی آنها به اجرا می گذارد ، خطایی متوجه دولت انقلابی در

نیکاراکوئه نخواهد بود . تاکید میکنم که تنها راه مبارزه با بورژوازی در این

مقطع ارائه الترناتیو مرفعی تر ، دموکرات تر و انسانی تر به زحمتکشان میباشد ،

الترناتیوی که من آنرا ، الترناتیو سوسیالیستی مینامم .

نوشته

Paul Costelo

تحلیلی از اوضاع لهستان

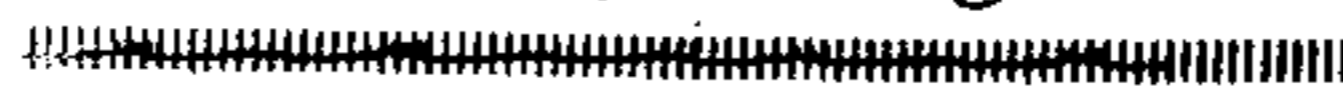
۳

مبارزه طبقاتی در لهستان

ترجمه

سعید آزاد نیا

بدهی های لهستان



در قسمت تئوریک اشاره شد که یک کشور برای موفقیت در ساختمان سوسیالیسم، میبایستی زنجیرهایی که آنرا به دنیای سرمایه داری وصل میکند، پاره نماید. این بدان معنا نیست که یک کشور سوسیالیستی نباید هیچ رابطه با اقتصاد سرمایه داری داشته باشد، بلکه به مفهوم آنست که توسعه اقتصادی میبایستی با توجه به نیازهای ساختمان سوسیالیسم انجام پذیرد و نه بر مبنای نیاز بازار جهانی سرمایه داری. از سالهای ۱۹۵۰ به بعد کشورهای سوسیالیستی روی طناب بند بازی گام بر میدارند، آنها در تلاش خرید تکنولوژی و ابزار پیشرفته از کشورهای سرمایه داری هستند، در حالیکه سعی میکنند که تاثیرات منفی آن بر اقتصاد خود را که ناشی از نوسانات قیمت و تقاضا در بازار جهانی و تولید کالائی است به کمترین حد ممکن برسانند.

با توجه به اکنومیسیم سوسیالیسم استالینی و رویزونیستی که تاکید تعیین کننده ای روی رشد نیروهای مولده میکند، جای تعجب نیست که با گرم شدن جنگ سرد و آغاز جدی روابط تجاری شرق و غرب، کشورهای سو-سیالیستی در جستجوی تکنولوژی و مهارت پیشرفته، هرچه بیشتر بسوی سرمایه داری روی آوردند. این استراتژی بوجود آوردن یک اقتصاد سوسیالیستی پیشرفته تا کنون به نتایج آشفته ای بخصوص در دهه اخیر، منجر شده است.

در دهسال گذشته واردات وسائل و کالاهای کاپیتالیستی بطور قابل ملاحظه ای افزایش یافته در حالیکه صادرات کالاهای سوسیالیستی نتوانسته است همگام با حجم واردات باشد. نتیجه، یک نابرابری در موازنه تجاری بین شرق و غرب و البته بضرر کشورهای سوسیالیستی بوده است. این عدم موازنه با توجه به تورمی که همراه با بالا رفتن قیمت کالاهای وارداتی در کشورهای سوسیالیستی به این کشورها صادر شده - تشدید یافته است. از آنجا که کشورهای سوسیالیستی نمیتوانستند خود به اندازه کافی از طریق صادرات، منابع مالی برای واردات بیشتر کالاهای امپریالیستی تامین نمایند بمنظور گرفتن اعتبار برای خرید های خارجی خود به بانکهای غربی روی آوردند. با محاسبه بانک چیس

مانهاتان تا سال ۱۹۷۶ جمع قروض کشورهای سوسیالیستی عضو شورای مشترک همکاریهای اقتصادی (کامکان) Comcon به ۳۵ میلیارد دلار بالغ بود .

رکود جهانی سرمایه داری در سال ۱۹۷۵ - ۱۹۷۶ تضاد موجود در بطن چنین ارتباطی را تشدید نمود . صادرات سوسیالیستی، کاهش یافت ، قیمت کالاهای وارداتی افزایش پیدا نمود و کشورهای سوسیالیستی حتی وام - بیشتری با بهره های بسیار سنگین تر از بانکهای غربی دریافت کردند . موقعیت لهستان از همه بدتر بود . قروض خارجی لهستان در سال ۱۹۷۶ به ۱۰/۲ میلیارد دلار بالغ شد در حالیکه موازنه تجاری آن ۳/۲ میلیارد دلار کمبود داشت . امروز این قروض سر به ۲ میلیارد دلار زده است که با توجه به نتایج مالی این قروض (پرداخت بهره و پرداخت مجدد اصل وام) اکنون در حدود ۷/۲ میلیارد و یا بعبارتی معادل ۹۰٪ درآمد صادرات این کشور میباشد . این بدهی اقتصادی به امپریالیزم ۲ تاثیر بسیار مهم دارد : اول آنکه این امر فرصتی به دست قدرتهای سرمایه داری میدهد که از این بدهی به عنوان یک حربه سیاسی برای دخالت در امر ساختمان جامعه سوسیالیستی استفاده نمایند . دوم ، اینکه این مسئله تاثیر مخربی در ساختمان سوسیالیسم و اقتصاد سوسیالیستی ایجاد میکند که به نتایج قطعی سیاسی منجر خواهد شد . هر دوی این تاثیرات را در لهستان امروز میتوان مشاهده نمود .

از سال ۱۹۷۸ ، بانکهای امپریالیستی به اطلاعات ویژه ای راجع به چگونگی عملکرد اقتصاد لهستان دسترسی پیدا نموده اند . همچنین گزارش شده است که فشار بانکهای امپریالیستی به نتایج قطعی نیز منجر شده است که از آن جمله کاهش ۱۰٪ در برنامه های سرمایه گذاری لهستان در سال ۱۹۷۹ و - تعلیق قرارداد ایجاد کارخانه تصفیه گاز از ذغال سنگ با آلمان غربی میباشد . از این مهمترین اثرات مخرب و بی ثبات کننده این بدهی بروی اقتصاد لهستان بوده است . این تاثیر تبلور خود را بیشتر در کاهش سطح زندگی توده هانشان میدهد ، علت این امر آنست که تولید برای صادرات بیشتر ، ونه مصرف داخلی تجدید سازمان داده شده است . این مسئله توسط یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست راکوفسکی (M. Rakowski) بدین گونه تشریح شده است ، " پرداخت اعتبارات غربی و بدهی های ما بار سنگینی است که ما را مجبور میکند که صادرات و خود را بضرر بازار داخلی - جائیکه بیش از همه کمبود دارد - افزایش دهیم " . (۳۸)

در مقابل وظیفه بریدن از زنجیرهای اقتصاد سرمایه داری جهانی میتوان گفت که لهستان اجازه داده است که موقعیتش در برابر امپریالیزم جهانی روز بروز نامساعد تر گردد . تا جائیکه اقتصاد امروز لهستان به تابعی از تقاضای بازار جهانی و بانکهای غربی بدل گشته است ، دولت لهستان (و همراه با آن حزب کمونیست) مجبور به ادامه انحرافات از ساختمان سوسیالیسم و بضرر سطح زندگی توده ها بوده است . و از کارگران مرتباً خواسته شده که برای اجابت تقاضاهای بانکهای سرمایه داری از خود گذشتگی و فداکاری نشان دهند .

" بخش کشاورزی "

دومین وظیفه عاجل دوران گذار سوسیالیستی ملی کردن ابزار تولید بعنوان دومین گام در راه سوسیالیستی کردن آنها میباشد. در سالهای پس از استقلال، جمهوری توده ای لهستان قادر به ملی کردن ابزار تولید در صنعت شد ولی زمینهای کشاورزی همواره بطور قابل ملاحظه ای در دست بخش خصوصی باقیمانده است. در سال ۱۹۷۵، ۷۷ درصد زمینهای کشاورزی در دست مالکیت خصوصی بود، در حالیکه مزارع دولتی فقط ۲۱ درصد و تعاونیها ۱/۷ درصد زمینها را تشکیل میدادند.

کشاورزی لهستان از نظر تاریخی هیچگاه نتوانست یک بخش سرمایه داری را که قادر به استخدام کارگر روزمزد و استفاده سنگین از ماشینهای کشاورزی باشد، ایجاد کند. کشاورزی لهستان در گذشته عمدتاً از شبکه بزرگی از مزارع خانوادگی کوچک - که هم برای مصرف خود و هم برای عرضه در بازار ملی تولید میکنند - تشکیل میشد و امروزه نیز چنین است. ابتدائی بودن تولید روستائی و عدم تجزیه اجتماعی و طبقاتی دهقانان نه تنها به محدود نمودن توسعه اقتصادی منجر شده است بلکه دخالت و نفوذ کمونیزم و حزب کمونیست را در مناطق روستائی نیز با مشکل روبرو ساخته و آنرا محدود نموده است.

همانطور که قبلاً اشاره شد، تلاش برای تعاونی کردن قهر آمیز کشاورزی در قبل از سال ۱۹۵۶ یک شکست چشمگیر بود و از آن زمان به بعد حکومت بجای آنکه یک کارزار توده ای وسیع برای دگرگونی کشاورزی ایجاد کند همواره ترجیح داده است که به تقاضاهای بخش خصوصی گردن نهد. اگر چه تعاونی کردن کشاورزی شکست خورد، لکن زمان و دگرگونیها در سراسر لهستان تاثیر قاطع خود را بروی توده های دهقانی گذارده است. در دهه های معاصر نواحی روستائی دچار یک تجزیه طبقاتی شده است که خود آنرا میتوان در اندازه و مکانیزاسیون مزارع مشاهده نمود. از یک طرف تعداد اندکی مزارع کاپیتالیستی پر رونق ایجاد شده است که هنوز با اجازه دولت میتوانند به استخدام کارگر روزمزد و خرید زمین بپردازند و همزمان با این، تعداد واحد های کوچک کشاورزی افزایش یافته است. $\frac{۳}{۴}$ تمام مزارع که در بین سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بوجود آمد، وسعتی کمتر از ۵ جریب داشت. جریان مهاجرت جوانها از نواحی روستائی به شهرها از سالهای ۱۹۴۰ شتاب بیشتری گرفته است که سرانجام آن مسن شدن تدریجی نیروی کار روستائی است.

امروز سن بیش از $\frac{۱}{۳}$ جمعیت روستائی بالاتر از ۶۰ سال میباشد. حاجت به گفتار نیست که سن جمعیت روستائی، مساحت کوچک اکثر مزارع و خصلت خصوصی آنها، تماماً در ایجاد بحران کشاورزی فعلی نقش عمده ای ایفاء نموده اند. این مزارع غیر مکانیزه و غیر فعال هستند که در آن با روری نیروی کار کشاورزی نیز بسیار پائین میباشد. نتایج سیاسی وجود یک بخش خصوصی کشاورزی باید بر همگان عیان باشد. دست دولت در برنامه ریزی دولتی و

محدود کردن دامنه تولید کالائی باز نیست . روابط و ایدئولوژی غیرسوسیالیستی دائما " تجدید تولید میشوند و سنگر سنتی کلیسای کاتولیک تقریبا " دست نخورده باقی می ماند . تبلورات اقتصادی این موقعیت بهمان اندازه نیز جدی است . در تمام دوران سالهای ۱۹۶۰ بخش کشاورزی قادر نشد تولیدات را حتی تا سطح مصرف داخلی حفظ نماید . قول گومولکا برای پایان دادن به واردات گندم در سال ۱۹۷۰ عملی نشد . بجای آن واردات گندم ثانیمه اول دهه ۱۹۷۰ دائما " افزایش یافت و در سال ۱۹۷۴ به $3/7$ میلیون تن رسید . همانند فقدان موازنه تجاری بین شرق و غرب که مشکلات کشاورزی در آن سهم عمده ای نیز داشت ، دولت همچنین شاهد وجود یک عدم موازنه در قیمت های محصولات کشاورزی بود . برای تشویق دهقانان بخاطر تولید بیشتر ، دولت مجبور بود که قیمت بالاتری برای کالاهای کشاورزی پرداخت کند درحالیکه هنگام فروش میبایستی آنها را به قیمت هایی که در سال ۱۹۶۶ تعیین شده بود عرضه نماید . بخش بزرگی از درآمد دولت میباید صرف پرداخت این اختلاف قیمت میشد . تا سال ۱۹۷۶ - پرداخت دولتی (تولید) برای قیمت های محصولات مزارع ۱۲ درصد تولید ناخالص ملی بالا رفت . (۳۹)

نتیجه ، پیدایش یک بحران کشاورزی بود . مزارع خصوصی کوچک قادر به تامین نیازهای داخلی نبودند و نتیجتا " مواد غذایی باید از طریق واردات تامین میشد . در همان زمان دهقانان همراه با امتیازات دیگری که از دولت میگرفتند ، خواستار بالا رفتن قیمت ها بودند . بودجه محدود دولت مصرف پرداخت قرضه های خارجی و همچنین پرداخت بهای محصولات مزارع میشد . محصولات کشاورزی که میبایستی برای مصرف بازار محدود داخل عرضه میشد به خارج صادر میگشت که از این طریق موازنه تجاری لهستان بهبود حاصل کند ، و این امر بضرر مصرف داخلی تمام میشد .

تا کنون تلاشهای دولت و حزب برای پیدا نمودن راه حل خروج از این بن بست موفق نبوده است . آنها برای احیاء مزارع کوچک و غیرفعال هیچگونه برنامه ای ندارند و البته ادامه این وضع سرانجامی جز طولانی کردن و شدت بخشیدن به وضع موجود نخواهد داشت . بعد از وقایع مبارزات کارگران در سال ۱۹۷۱ - بخش خصوصی اعطاء نماید .

برنامه گیر یک شامل موارد زیر بود : خرید اجباری تولیدات دهقانان از طرف دولت ملغی شد ، قیمت خرید گوشت ، شیر و دیگر محصولات افزایش یافت ، حق مالکیت کامل بر زمین به بیش از یک میلیون کشاورز داده شد و امتیازات ویژه به شکل مالیات کمتر بر زمین و امکانات استفاده از وام های دولتی به مزارع بزرگتر داده شد . با توجه به شرایط اقتصادی نامطلوب در کشور ، روشن بود که طبقه کارگر دیر یا زود میبایستی بهای این امتیازات جدید را بپردازد .

استراتژی گیریک بحران موجود را صرفا " به عقب انداخت لکن آن را حل نکرد . تولید کشاورزی همچنان کمتر از نیازهای داخلی است و کمبود ، جیره بندی ،

قیمت های بالا و صف های طویل ، بخصوص از جانب طبقه کارگر احساس شده است . این کارگران بودند که یکبار دیگر میبایستی صرفه جوئی کنند و قربانی شوند و بهای بی کفایتی و عقب ماندگی بخش خصوصی کشاورزی را بپردازند . شکست دولت و حزب برای طرح ریزی موثر و غیر قهر آمیز در جهت تعاونی و مدرن کردن کشاورزی لهستان عامل بسیار مهمی در بحران طولانی سوسیالیسم لهستان است .

" روند سوسیالیستی کردن "

تا اینجا تحلیل و انتقاد ما از تضاد های لهستان معاصر که معلول وامهای خارجی و کشاورزی خصوصی است ، تفاوت چندانی با دیگر گروههای کمونیست ضددرویزیو نیست ندارد . اما اکنون که ما به مسئله سوسیالیستی (اجتماعی) کردن میرسیم اختلافات ماهوی آشکار میشود . بخش وسیعی از جنبش کمونیستی آمریکا مدل ساختمان سوسیالیسم استالین را بدون هرگونه انتقادی میپذیرد و کم و بیش آگاهانه ملی کردن را با اجتماعی کردن یکی میدانند . برای آنها درجه سوسیالیستی شدن واقعی چندان مهم نیست . برای ما این مسئله بعنوان یک عامل تعیین کننده در بحران سوسیالیسم استالینی - و یک علت اساسی در بحران مستمر سوسیالیسم لهستان است . مضمون اصلی مبارزات کارگران لهستان از سال ۱۹۵۶ پافشاری بر این نکته بوده است که طبقه کارگر باید برای اداره امور جامعه نیز نقش داشته -

باشد و با اجازه شرکت در نهاد هایی که پروسه سوسیالیستی نمودن را تشریح

میکند داده شود . در سال ۱۹۵۶ آنها خواستار کمیته های کارخانه گشتند و امروز خواهان اتحادیه های مستقل کارگری اند . این تقاضا به تغییرات صوری - احتیاج ندارد بلکه سازمان دهی مجدد و قاطعی را در روابط اقتصادی - سیاسی بین طبقات و بین توده کارگران و دستگاه دولتی طلب میکنند .

توسعه سوسیالیسم در لهستان همانند سوسیالیسم در بقیه کشورهای اروپای شرقی چنان بود که دستگاه دولتی تصمیمات اقتصادی و سیاسی را بدون شرکت فعال طبقه کارگر اتخاذ نمود . دولتی نمودن ابزار تولید که میبایستی بعنوان اولین گام در راه اجتماعی کردن تلقی شود به نهادی که هرگونه پیشرفت را در

جهت سوسیالیستی کردن سد میکند ، تبدیل شده است . این مانع با دگرگون

نمودن سازمانهای طبقه کارگر و تبدیل آنها به ارگانهای دولتی امکان پذیر شد و نتیجتاً توده هارا از ابزارهای سازمانی در راه سوسیالیستی نمودن جامعه و مبارزه علیه دستگاه بوروکراتیک دولتی ، محروم ساخت . با توجه به نتایج فوق میتوان اظهار داشت که نه تنها سوسیالیستی کردن جامعه تحقق نیافت بلکه آن مکانیزم هایی هم که میتوانست این امر را امکان پذیر سازد یعنی وجود حزبی مبارز ، -

جدا از ماشین دولتی ، اتحادیه های مستقل کارگری و کنترل متشکل کارگران بر روی دولت و حزب هرگز توسعه نیافتند . ولود ژمیزو بروس (Włodzimierz Brus) روندی را که در اروپای شرقی انجام شد ، بعنوان ادغام حزب و دستگاه دولتی

تشریح میکند و اتحادیه های کارگری لا جرم تابعی از سیستم حزب و دولت گشتند او وقتیکه از دگرگونی اتحادیه کارگری سخن میگوید مینویسد

"اتحادیه های کارگری به ابزار مطیع محض دولت و بخصوص ارگانهای حزب تبدیل شدند . . . این ارگانهای حزبی نه تنها مشی عمومی سیاستهای اتحادیه ها را تعیین مینمودند بلکه حتی در موضوعات مهم نیز تصمیم گیری با آنها بود و به انتصاب کارمندان نیز دست میزدند . . . هنگامیکه مسئله مبارزه با بوروکراسی مطرح شد خود اتحادیه های کارگری به مفهوم دوگانه ای بوروکراتیزه بودند . از جنبه داخلی ، در نتیجه تسلط دستگاه هیئت ریزان شیک بنر تشکیلات توده عادی کارگران ، و از جنبه خارجی در نتیجه تبعیت کامل تمام گردانندگان انتصابی اتحادیه ها از دستگاه حزب" . (۴۰)

"در سطح تولید"

در سطح کارخانه در لهستان شکل سازماندهی که ظاهراً "برای حفاظت منافع کارگران بوجود آمده ، در واقع امر بگونه ای عمل میکند که پاسخگوی نیازهای مدیریت است . این مسئله تنها یک تضاد و یا بی کفایتی برخی عناصر نیست بلکه بمثابه عملکرد خود سیستم میباشد . بعنوان مثال میتوان گفت که کارمندان تمام وقت اتحادیه ها ، حقوق خود را از موسساتی که در آن کار میکنند دریافت مینمایند و از این بابت برای حقوق و مزایا (پاداش و غیره) به مدیر کارخانه وابسته هستند نه به کارگرانی که آنها میبایستی نمایندگان شان باشند ، درست بهمین دلیل است که خواست اتحادیه آزاد کارگری که در گدانسک مطرح شد خواست عدم وابستگی این اتحادیه ها به موسسات دولتی است .

فقدان نهاد هایی که در کارخانه ها فعالانه از منافع توده کارگران حمایت کند ، موضوعی است که خود مسئولین لهستانی نیز بان اذعان مینمایند و نتایج تحقیقات و مطالعات ، درباره آگاهی کارگران لهستان به اختلاف اهداف اعلام شده سازمانهای کارخانه ها و عملکرد واقعی آن اشاره مینماید

"سازمانهایی که تحت بررسی قرار گرفته اند نقش و وظایف اصلی خویش را ایفاء نکرده اند . کمیته کارخانه برای حزب متحده کارگران لهستان بهیچ وجه "کنترل سیاسی" بر مدیریت را اعمال نمیکند و شوراهای سندیکای کارخانه ها از منافع اقتصادی کارمندان پشتیبانی نمیکند .

ارگانهای خود مدیریت کارگری راه را برای شرکت کارگران در مراحل تصمیم گیری هموار ننموده و کمیسیون داوری کارخانه به ندرت از کارگران بدرستی دفاع نموده است . بطور کلی تماس این ارگانها بصورت ابزاری در خدمت بالا بردن کیفیت اقتصادی موسسات درآمده اند . " (۴۱)

در اینجا تمام ساخت بوروکراسی کارخانه ، همراه با تعدد نهاد های بهم پیوسته و گسترده ، که تماماً "میبایستی در خدمت منافع کارگران قرارگیرند ، درست برعکس به ابزاری در خدمت منافع مدیریت کارخانه تبدیل شدند .

کارگران عموماً به نقش مثبت این تشکیلات، بخصوص اتحادیه های کارگری، در دفاع از منافع خویش آگاهند. این امر بخصوص در سال ۱۹۷۰ که بوروکراسی اتحادیه به تصویب اتوماتیک ازدیاد قیمت ها - که باعث قیام ۷۱ - ۱۹۷۰ کارگران شد - دست زد، مشهود است. مقاومت کارگران بر علیه رهبری اتحادیه ها در هفتمین کنگره اتحادیه های کارگری در سال ۱۹۷۲ کاملاً آشکار بود. در این کنگره نماینده ای از کارخانه زران () که در رهبری مبارزات ۱۹۵۶ کارگران قرار داشت نظرات خود را چنین توصیف میکند

" ۷۵ درصد از مقامات رسمی اتحادیه ها در واقع چیزی جز خیل کاغذ بازان و نمایندگان افتخاری برای اعزام به کشورهای خارجی نیستند و آنها برای پالتوی پوست به بلغارستان، برای کفش به چکسلواکی و برای اتومبیل به شوروی میروند. " (۴۲)

بوروکراسی حزب در مورد فراموش کردن کارگران نیز کمتر گناهکار نیست و همانطور که خود بارها و بارها اعتراف نموده اعتماد توده کارگران را از خود سلب کرده است اگر چه در هر دو صورت باید توجه داشت که ما با سازمانهای یکپارچه ای روبرو نیستیم. در هر یک از مبارزات سالهای ۱۹۵۶ و ۷۱ - ۱۹۷۰، ۱۹۷۶ و ۱۹۸۰ رخداد ها حاکی از آن است که هنگامیکه کارگران دست به اعتصاب میزنند اعضا ساده حزب و اتحادیه ها در اکثر مواقع در کنار توده ها و در مقابل مقامات رسمی رهبری قرار میگیرند. دفتر سیاسی حزب، خود در سال ۱۹۷۱ با اظهار اینکه یک " بحران اعتماد " در حزب ظاهر شده است که " اعضا و توده های اساسی حزب " را از رهبری جدا نموده " این مسئله را میپذیرد. چنین اظهار شده که این بحران اعتماد معلول " متقاعد نبودن اعضا نسبت به درستی تصمیمات رهبری است که در نتیجه به " اصطکاک بین کارها و دستگاههای حزبی از یک طرف و مقامات رهبری از طرف دیگر " منجر شده است. (۴۳) در واقع امر اعتصابات ۷۱ - ۱۹۷۰ توسط توده های حزبی و اعضا اتحادیه ها، رهبری شد. در چارچوب این مضمون است که ما باید به بررسی انتقادات کارگران از حزب و اتحادیه ها بپردازیم. کارگران در واقع مخالف خود این سازمانها نیستند بلکه مخالفت آنها با ساختمان بسور و کراتیک و عملکرد این سازمانهاست که راه را برای توده کادرهای مؤمن در - دفاع از منافع طبقه کارگرنا هموار نموده است. این مسئله بنوبه خود مانعی است که این تشکیلات را به سازمانهای اصیل کارگری تبدیل نماید. آنچه را که کارگران خواهان آنند، داشتن سازمانها و تشکیلات واقعا " کارگريست، بدلیل آنکه بحران اقتصادی - سیاسی کنونی لهستان بطور محسوسى معلوم عدم شرکت رهبری طبقه کارگر در تصمیم گیریها نه تنها در سطح کارخانه ها، بلکه بهمان اندازه نیز در دستگاه دولتی میباشد.

کارگران به نبود کانالهای بنیادین که از آن طریق شرکت و دخالت سیاسی، آنها را در امور اقتصادی، دولتی و زندگی اجتماعی همواره کنند، معترضند. عمل امروز آنها چیزی بیش از دفاع از منافع مادی خویش است. آنان دقیقاً آنچه را که به منصفه ظهور رسانیده اند که حزب همیشه و همیشه آنرا متعلق به آنان

میداند و آن نقش پیشتازی در ساختمان سوسیالیسم است و خواست اتحادیه های مستقل کارگری و تغییرات بنیادی آن چیزی است که تحقق موفقیت آمیزش می تواند به طبقه کارگر این فرصت را اعطا کند که در روند اجتماعی کردن گامی فراتر بردارد.

" ماهیت سوسیالیسم لهستانی "

در اینجا ما میتوانیم ریشه های تاریخی، تئوریک و سیاسی مقاله را بهم ارتباط دهیم. زمانیکه ما از سوسیالیسم لهستان و یا سوسیالیسم کشورهای اروپای شرقی سخن میرانیم با یک پدیده عمیقاً متضاد روبرو هستیم. این یک واقعیت است که در این جوامع یک جدائی اولیه از مدار امپریالیسم جهانی انجام پذیرفت و ملی کردن (دولتی کردن) وسیع از ابزار تولید، امور مالی و تجارت تحقق یافت. اما بغیر از این اعمال، دیگر کمتر حرکتی بسوی کمونیزم مشاهده میشود.

با آغاز سال ۲۹ - ۱۹۲۸ در اتحاد شوروی و بعد از سالهای ۴۹ - ۱۹۴۸ در اروپای شرقی ایده ای در احزاب کمونیست این کشورها جا افتاد که نتیجه اش فراموش کردن تاکید لنین بر مسئله سوسیالیستی کردن ("انتقال کنترل و جهت دادن جامعه بدست خود توده ها) بعنوان جوهر اصلی دوران گذار بود. چیز دیگری هم که در عمل فراموش شد قبول این نکته بود که طبقه کارگر پیشاهنگ پروسه های انقلابی است. برای سوسیالیسم استالینی با مارکسیسم اکو نومیستی اش جوهر ساختمان سوسیالیسم، رشد نیروهای مولده با پیشتازی یک دولت نظامی شده بوده و میباشد. این آن دید گاهی بود که مدل سوسیالیسم لهستان شد. بجای آنکه توده ها هرچه بیشتر و بیشتر در امر تصمیم گیری شرکت نمایند، دستگاه گسترده اداری دولتی با منحصر کردن نقشهای سیاسی و حق تصمیم در مورد برنامه ریزی اقتصادی بخود، مکانیزم لازم برای شرکت و بازرسی توده ها را بوجود نیاورد. طبقه کارگر که فاقد حزب، اتحادیه های کارگری یا دیگر تشکیلات توده ای بود نتوانست نقش پیشتاز خویش را ایفاء نماید و این خود، او را، هم در دفاع از منافع خویش و هم در جلوگیری از استقلال روز افزون دولت و همراه با آن رشد بوروکراسی و فشار دولتی اش، ناتوان ساخت.

هنگامیکه بحران سوسیالیسم استالینی در سال ۱۹۵۶ بروز کرد در برخی از وجوه این سیستم تغییراتی بوجود آمد که چشمگیرترین آن محدود کردن دستگاه سرکوب دولتی بود که به "نقض حقوق سوسیالیستی" در موارد بسیاری دست یازیده بود.

صرفنظر از برخی اصلاحات که در سطح قضائی و دولت انجام پذیرفت حرکتی بنیادین در جهت تحول اساسی ساختار سیاسی اقتصادی و روابط موجود انجام پذیرفت و بجای آن عناصر سرمایه داری در ساختمان و روابط موجود قوت گرفت که در نتیجه آن تضادهای اجتماعی این کشور تشدید شد. دولت لهستان که هیچگونه نظارت و بازرسی کارگران بر تصمیم گیریهایش وجود نداشت،

بطور روز افزونی به اتخاذ سیاست‌های دست یازید که نه تنها بر علیه منافع کارگران بود بلکه در عین حال مغایر اصول گذار سوسیالیستی نیز بود. در حقیقت مضمون اصلی تمام این تصمیم‌گیریها تقویت نیروهای هوادار سرمایه داری در جامعه لهستان دولت، حزب و بوروکراسی اتحادیه‌ها با تمام امتیازشان، بوده است. حرکت فعلی جامعه لهستان در هیچ مورد تشابهی با حرکت بسمت کمونیسم ندارد. در عوض، آنچه که عیان است، حرکت لهستان بسمت سرمایه داریست. دیدگاه اساسی رهبری فعلی همچنان بدون تغییر باقی مانده است: تاکید بسیار بر تقدم رشد نیروهای مولده، اتکاء به اصول مدیریت سرمایه داری، برنامه ریزی، تولید و روابط مربوط به نیروی کار آنچنانی که سد راه ایجاد مناسبات سوسیالیستی و مبارزه در راه نیل به کمونیسم میباشد. بهمین سیاق، رژیم فعلی فاقد هرگونه درک برای گسترش یک کارزار توده‌ای سیاسی - ایدئولوژیک برای دگرگون نمودن سیستم کشاورزی عقب مانده و بی حاصل بخش خصوصی است. رهبری فعلی در عین حال نشان میدهد که از وابستگی نادرست و بیخردانه لهستان در تجارت و وام‌های خارجی که با خوشحالی تمام بوسیله امپریالیسم جهانی مهیا شده است بهیچ وجه عبرت نگرفته است. و بالاخره مشکل ناتوانی دولت و حزب برای ایجاد آنچنان مکانیزمی که در نتیجه آن توده‌ها بتوانند فعالانه در حل بحران اقتصادی - سیاسی - که در نتیجه ۳۰ سال سوسیالیسم استالینی بوجود آمده - شرکت نمایند، نیز وجود دارد.

بحران کنونی و تقویت وجوه سرمایه داری در اتحاد شوروی و کشورهای اروپائی شرقی عده‌ای از کمونیست‌ها را متقاعد کرده است که سرمایه داری در این کشور احیاء شده است. در این مقاله فرصت آن نیست که ما استدالات خود را برای رد این نظریه ارائه دهیم. با توجه به معیارهایی که در بالا برای احیاء سرمایه داری ذکر نمودیم معتقدیم که تمامی این معیارها در این کشورها موجود نیست. ما معتقد نیستیم که موانع جدی برای محدود کردن رشد و تولید سرمایه داری در لهستان وجود ندارد و همچنین به وجود یک بورژوازی نوین که قدرت دولتی را بعنوان یک طبقه در اختیار دارد نیز اعتقاد نداریم. بالاخره ما فکر می‌کنیم که مبارزات کارگران نشان داده است که هنوز امکان بهره‌گیری از ساختار اجتماعی کنونی از طریق دگرگونی آنها (اتحادیه‌های کارگری) در چارچوب پارامترهای خود این سیستم برای تعویض جهت جامعه لهستان، و بدون یک انقلاب، موجود است. ممکن است لهستان یک کشور سرمایه داری نباشد لکن این بهیچوجه به مفهوم آن نیست که با مشکلات بسیار جدی روبرو نمیشود.

آنچه لهستان امروز بدان نیاز دارد یک تجدید ساختمان اساسی است، آنچنان تجدید ساختمانی که فقط در صورتی لهستان را به مسیر سوسیالیسم نیاز میگرداند که از پشتیبانی و شرکت فعال طبقه کارگر لهستان برخوردار باشد.

در شماره بعد "مبارزات اعتصابی و اتحادیه‌های کارگری"

منابع در شماره آینده



زن در جمهوری اسلامی

خانم منیره گرجی تنها زن
نماینده در مجلس خبرگان:

در پینش اسلام زن و مرد آزاد هستند

یکی از مهمترین عملکردهای دیکتاتوری مذهبی بعد از گرفتن قدرت ، سرکوبی و استثمار هرچه بیشتر زنان بوده است . در مدت کوتاهی حکام جدید حکومت اسلامی زنان را از تمام حقوق سیاسی ، فرهنگی و اجتماعی ، باسـم قوانین اسلامی محروم نمودند . سن ازدواج به ۱۳ سال برای زن تقلیل یافت . در موقع طلاق حق نگهداری از بچه به پدر واگذار میشود . بسیاری زنان از داشتن کار دولتی محروم شدند و از اشتغال آنها به کارهای سی مانند قضاوت ، وکالت و نامزدی ریاست جمهوری جلوگیری بعمل آمد . داشتن چند زن دوباره قانونی شد . تعداد بسیار کمی مهد کودک که وجود داشت و وسیله ای برای بوجود آوردن شرایط مساعد برای کار زنان در بیرون بود ، بسته شدند . مدارس دخترانه از پسرانه جدا گشتند و به یک کلام به همه چیز با زور رنگ مهر " زن اسلامی " و " پوشش مناسب اسلامی " وغیره زده شد .

علت یکه تازی ارتجاع مذهبی در مورد زنان نه فقط فرهنگ عقب مانده فئودالی - مذهبی بلکه ضعف عمده نیروهای چپ نیز بود . جالب است که مشاهده میکنیم در زمان مبارزه بر علیه شاه پوشیدن چادر یکی از طرق اعتراض بود . در رژیم جدید نیز بمانند رژیم شاه بایستی به موضوع زنان بطریقی برخورد میشد . مخالفت حاکمین ارتجاعی اسلامی با سردمداران رژیم ضد خلقی شاهنشاهی فقط از دیدگاه ارتجاع مذهبی بوده است . مخالفت آنها با رژیم شاه نه از موضع سترقی صورت می گرفت بلکه بخاطر آن بود که شاه در صدد بوجود آوردن سیستم سرمایه داری وابسته ای بود که منافع اقتصادی ، فرهنگی و اجتماعی مذهبیون را به خطر می انداخت . اعتراض

خمینی و دارودسته اش در اوایل سالهای چهل بر علیه اجازه رژیم شاه در مورد دادن حق رای به زنان، مبین این دیدگاه ارتجاعی است .

بعد از قیام ، رژیم جدید خود را مجبور می دید که به طریقی با موضوع زنان روبرو شود . از طرفی برای پشتیبانی از رژیم ، به توده های وسیع زنان احتیاج داشت و از طرف دیگر دیدگاه ارتجاعی اش مانع از آن بود که حقوق مساوی برای زنان قائل شود . پس میبایست به عوام فریبی و دروغ متوسل می شد . مثلاً " حق انتخاب شدن برای مجلس به زنان با اصطلاح اعطاء شد ولی انتخابات آنچنان فرمایشی بود که از مجموع ۲۷۰ نماینده مجلس فقط دویغزشان زن ، آنهم از برگزیدگان حکام بوده اند .

از همان روزهای اول بعد از قیام ، فشار روی آزادی های زنان روز بروز بیشتر گشت . لزوم چادر و حجاب اسلامی رسماً از طرف رژیم اعلام گشت . آیت اله منتظری در مصاحبه ای با کیهان میگوید : که این اراده خدا است و باید انجام گیرد ، او مخالفین چادر را به طرفدار شاه بودن و یا عاملین امپریالیسم متهم میکند . مسئله سقط جنین هم که از همان آغاز کار غیر قانونی اعلام شد . زنان در مقابل اینهمه فشار و اجحاف اولیای اعتراض خود را بطور دسته جمعی در تظاهرات ۸ مارچ ۱۹۷۹ ، - روز جهانی زن - نشان دادند . با وجود تمام تهدید های رسمی و غیر رسمی رژیم هزاران نفر زن دست به تظاهرات زدند و برای اعتراض به وضع موجود به طرف دفتر نخست وزیری راه افتادند . وقتی صف تظاهرات به جلونخست وزیری رسید پاسداران و کمیته چپ ها به صف تظاهرات وحشیانه حمله نمودند و با گلوله و چاقو و چماق زنان را مجروح نمودند .

رژیم و سردمداران خمینی ، وحشت زده از تظاهرات بار دیگر دست به عوام فریبی زدند و گفتند که زنان فقط باید روسری سر کنند کسه شخصیت خود را حفظ نمایند ! زنان تصمیم گرفتند که خودشان شخصیت خود را انتخاب کنند و تظاهرات دیگری در روز ۱۰ مارچ انجام دادند . این تظاهرات بسیار موفق بود . بیشتر بیمارستان ها ، بانکها ، ادارات - دولتی و بسیاری از کارخانجات و کمپانی های که کارکنان زن آنها به تظاهرات پیوسته بودند ، مجبور به تعطیل کار در آن روز شدند . زنان رهگذر در موارد زیادی چادر خود را به کنار انداخته و به تظاهرات می پیوستند . این بار کمیته چپ ها به طرف تظاهر کنندگان تیراندازی کردند و تعداد زیادی زن را زخمی نمودند . زنان قهرمان بقدری از وضع موجود عصبانسی بودند که تظاهرات دیگری را برای دو روز بعد اعلام نمودند . در روز ۱۲ مارچ ، ۵۰۰۰ زن فقط در تهران به تظاهرات پرداختند . در همان روز در شهر های بزرگ دیگر کشور هم تظاهرات وسیعی توسط زنان صورت گرفت . شعار های مختلفی درباره حقوق زنان در این تظاهرات مطرح شد که نشان دهنده نطفه های اولیه آگاهی زنان جامعه ما برای مبارزه با سیستم موجود بود . در روز ۱۲ مارچ مردان متعصب با فرهنگ ارتجاعی

فقودالی - مذهبی در خیابان ها گرد آمدند ، پیاده روهای اطراف را احاطه کرده و به زنان قهرمان دشنام میدادند و صفوف عریضی در پشت و جلو تظاهرات ایجاد نموده بودند تا مانع تحرک تظاهرات شوند . صادق قطب زاده نگذاشت هیچ خبری از این تظاهرات در رادیو و تلویزیون پخش شود و به عوض آن، برنامه هائی برای تمسخر زنان از تلویزیون پخش می شد .
عدم برخورد فعال نیروهای چپ در این مورد باید مورد بررسی قرار گیرد .
 چپ در مقابل اینهمه وحشی گری ارتجاع فقودالی - مذهبی کار چندانی نکرد . چپ که از یک پروسه مبارزه زیرزمینی بر علیه دیکتاتوری شاه -

بیرون آمده بود ، بخاطر همین شرایط ، دید یک جانبه و غیر انعطافی ای را به نمایش گذاشت . بسیاری از سازمان های چپ ، استثمار زنان را فقط به روابط اقتصادی خلاصه میکنند و قادر نیستند که این استثمار را در فرهنگ و ایدئولوژی نیز دنبال کرده و آنرا بشناسند . بدین دلیل آنها مبارزه مستقل زنان را زیاد مهم ارزیابی نمیکنند بلکه منتظر هستند که جامعه سوسیالیستی پدید آید که در آن صورت به خیالشان مسائل زنان خود بخود در آن جامعه حل خواهد شد . معدودی سازمان های زنان هم که تشکیل شده اند بیشتر وابسته به سازمان های سیاسی چپ بوده اند و اغلب حامل سیاست های مادر بوده اند تا یک جنبش مستقل زنان . آنها بیشتر دنباله رو سیاست های متغیر اینگونه سازمان ها در جامعه هستند و بهمین جهت قادر نیستند موقعیت زنان و مسائل آنها را بشناسند .

برای بهتر شناختن ماهیت و دیدگاه ارتجاعی حکومت جمهوری اسلامی راجع به زنان برخورد کوتاهی به لایحه قصاص در مورد زنان می کنیم .
 لایحه قصاص که از تصویب مجلس گذشته است، سه فصل از کتابی است که با وجود اینکه چند قرن پیش نوشته شده بخاطر تائید خمینی بصورت قانون درآمده است . این کتاب " تحریر الوسیله " نام دارد . مسائل مطروحه در این کتاب بقدری عقب مانده و ارتجاعی هستند که واقعا " باور اینکه کسی بخواهد آنها را امروزه در جامعه ای پیاده کند بسیار بعید به نظر میرسد ولی مردم زحمتکش و رنج دیده جامعه ما در کل و زنان قهرمان بخصوص در این مورد با مرتجع ترین رژیم و قدرت سرکوب آن مواجه اند . در این کتاب به موارد مختلفی در مورد ازدواج با دختران حتی کمتر از ۹ ساله میتوان اشاره نمود (مسئله ۱۲ - ص ۲۴۱ - جلد دوم تحریر الوسیله) . در این کتاب مطرح شده که مرد اجازه دارد با دختر خردسال ازدواج کند و از او " هر لذتی ببرد " به شرط آنکه با او نزدیکی نکند البته این مقدار ممنوعیت رابطه جنسی هم فقط تا سن ۹ سالگی دختر برقرار است . بنابراین نوشته ، در صورتی که مرد با دختر خردسال کمتر از ۹ سال رابطه جنسی برقرار کند و به او صدمه ای نزند فقط مرتکب گناه شده است ، اما اگر به او صدمه ای بزند فقط مجبور خواهد بود جریمه ای نقدی بپردازد . در مورد دختر بالاتر از ۹ سال

همین جریمه نقدی هم وجود ندارد . در هر دو مورد مذکور ، دختر همسر مرد باقی میماند و در مورد دوم مرد حتی حق نزدیکی مجدد با او را نیز خواهد داشت . جالب است ببینیم دیدگاهی که این چنین بی شرمانه جسم و روان یک دختر خردسال را در مقابل مقداری پول به فروش میرساند در مورد " نزدیکی با حیوانات و مردگان " چه نظری دارد :

" جرم نزدیکی با حیوان کتک زدن است که بانظر حاکم شرع تعیین میشود ."

" جرم نزدیکی با زن مرده مانند زناست و در حالت همسر داشتن جرم او سنگسار شدن است و در غیر اینصورت شلاق زدن است " (صفحه ۴۹۶ جلد دوم کتاب فوق) .

می بینیم که بر طبق این قوانین مجازات تجاوز جنسی وحشیانه به یک دختر خرد سال از مجازات نزدیکی با یک حیوان زنده و حتی یک انسان مرده هم خفیف تر است .

بدین ترتیب می بینیم که رژیم جمهوری اسلامی و پیشوای مرتجع آن - خمینی ، هرگونه تجاوز جنسی به یک دختر کم سن و سال را به شرط جاری شدن عقد یا ازدواج مجاز میداند ولی هر زن و مرد بالغ و عاقل دیگری را که نخواهند " شرعا " ازدواج کنند یعنی نخواهند مشروعیت زندگی مشترکشان را بوسیله پول و یک آخوند و یا هر مفت خوار دیگری بدست آورند ، مستحق شلاق ، شکنجه ، تبعید و سنگ سار شدن میداند . تازه این سنگسار شدن بر مبنای قوانین اسلامی است یعنی حتی اندازه سنگ هم معلوم شده . بدینصورت که سنگ نباید زیاد بزرگ باشد چون فرد را سریع میکشد در صورتیکه اندازه سنگ باید طوری انتخاب گردد که محکوم را بتدریج بکشد و این باید در حضور سه مومن مسلمان صورت گیرد . اینست قوانین ارتجاعی ای که به ۱۴۰۰ سال پیشش بر میگردد ، آنها این دید ارتجاعی و عقب مانده و وحشی خود را در مورد زن ، باصطلاح " مترقی " می دانند

خمینی در کتاب " توضیح المسائل " راجع به زنان می گوید :

" زنی که عقد دائمی شده باشد نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود ، و باید خود را برای هر لذتی که او میخواهد تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن با او جلوگیری نکند و اگر در اینها از شوهر اطاعت کند ، تهیه غذا و لباس و منزل او و لوازم دیگری که در کتب (؟) ذکر شده بر شوهر واجب است اگر زن در کارهایی که در مسئله پیش گفته شد اطاعت شوهر را نکند گناهگار است و حق غذا و لباس و منزل و هم خوابی ندارد . " و یا در جای دیگری میگوید :

" . . . صیغه کردن زن اگر چه برای لذت بردن هم نباشد صحیح است . . . " و یا

" . . . زنی که صیغه شده میتواند بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود ، ولی اگر بواسطه بیرون رفتن ، حق شوهر از بین میرود ، بیرون

رفتن او حرام است . . . و یا :

" زنی که صیغه شده اگر چه آبستن شود حق خرجی ندارد . . . "

(ص ۴۹۲) و یا

" . . . مستحب است در شوهر دادن دختری که بالغه است یعنی

مكلف شده، عجله کنید ، حضرت صادق فرمودند ، یکی از سعادت

های مرد آنست که دخترش در خانه او حیض نبیند (ص ۴۹۷) .

باید توجه داشت که این فقط خمینی نیست که چنین دیدگاهی راجع به

زنان عرضه میکند . برای مثال ببینیم آقای بنی صدر رئیس جمهور و سپهسالار

سابق و "آزادخواه مظلوم" پاریس نشین امروزی که این روزها راجع به زنان

حرف های زیبایی میزند، خود چه تفکری در این باره دارد :

" مرد حق تنبیه بدنی زن را ندارد مگر در مواردی که خود زن به خشونت

علاقمند باشد . تنها موردی که میتوان تنبیه بدنی زن را مجاز شمرد در

برابر عدم تمکین است . " (نقل از جنبش شماره ۳۴) .

آخر این کدام زنی است که از خشونت و تنبیه بدنی خوشش بیاید که

آقای بنی صدر این مورد را جایز میداند و بالاخره ببینیم یکی دیگر از " متفکرین

اسلامی که باصطلاح " مترقی" است راجع به تساوی زن و مرد چه دیدگاهی را ارائه

میکند . دکتر شریعتی مینویسد :

" آنچه من در مسئله حساس و پیچیده زن در جامعه میتوانم گفت و آن -

قضاوتی است از بررسی دقیق و جامع حقوق اجتماعی و حیثیت اخلاقی و

انسانی زن و در این مکتب استنباط میتوان کرد ، این است که اسلام

در عین حال که با تبعیضات موجود میان زن و مرد بشدت مبارزه کرده

است از مساوات میان این دو نیز جانبداری نمیکند و بعبارت دیگر نه

طرفدار تبعیض است و نه معتقد به تساوی بلکه میکوشد تا در جامعه

هریک را در جایگاه طبیعی خویش بنشاند . تبعیض را جنایت میداند

و تساوی را نادرست . "

اخیرا" که وحشیگری رژیم جمهوری اسلامی به اوج خودش رسیده است

زنان هم طبق معمول ، استثمارشان توسط این رژیم چندین برابرگشته است . در زیر

مواردی را که از این سرکوب و اختناق نصیب زنان قهرمان جامعه ما شده بطور

خلاصه به نقل از اعلامیه " اتحادیه ملی زنان " می آوریم :

۱ - برهنه کردن دختران و زنان در ملاء عام و کتک زدن و مجروح نمودن

بطور وحشیانه .

۲ - گرفتن و کشیدن سینه زنان و دیگر آزارهای جنسی در زندان ها و

خارج از آنها .

۳ - ربودن زنان مبارز و تجاوز دسته جمعی به آنها . چندین مورد

تجاوز به زنان در داخل زندان گزارش شده است . در موردی

حتی خبر رسیده است که به زنی در شب قبل از اعدامش تجاوز کرده اند

۴ - معاینه بدنی دختران جوان با انگشت آنهم در ملاء عام برای آنکه

ثابت کنند آنها دختران نجیبی نیستند .

۵ - اعدام زنان حامله . در یک مورد حتی اعدام یک زن که ۸ ماهه حامله بوده گزارش شده است .

۶ - اعدام دختران جوان : دختران ۱۳ ساله هم حتی اعدام میشوند . به قول گیلانی حاکم شرع تهران دختر ۹ ساله را هم میتوان اعدام کرد چرا که دختر ۹ ساله تفاوتی با مرد ۴ ساله ندارد !

اگر ما بخواهیم از میزان وحشیگری ها ، قساوت ها و بربریت این سفیهان و مرتجعین نمونه های بیشتری بیاوریم صفحات بسیار زیاد دیگری را هم باید سیاه کنیم اینها فقط چندین نمونه گزارش شده هستند .

معهدا مردم ایران و مخصوصا زنان ایرانی ، هر روز که می گذرد بیشتر به خواست ها و نیازهایشان آگاه می گردند و مطلق گرائی و ارتجاع مذهبی هر روز بیشتر زیر سؤال و حمله قرار میگیرد . رژیم که زیر عنوان " عدالت اسلامی " خلق ها را بمباران میکند ، شوراها را کارگری را سرکوب مینماید ، زنان و مردان را به جرم - روابط جنسی سنگسار و با شکنجه اعدام میکند ، معتادان را در خیابان ها تیرباران میکند ، دانشگاه ها را تعطیل میکند ، انقلابیون و روشنفکران را دستگیر و تیرباران میکند ، به دفاتر نشریات مترقی حمله مینماید و بالاخره هیچ نوع حقوق مدنی را برای شهروندان مجاز نمی شناسد ، درچنین رژیمی ، مسئله زنان باید و می تواند در چهار چوب کلی مبارزه مردم ایران برای دموکراسی ، آزادی و استقلال قرار گیرد . ولی بهمان اندازه هم مهم است که خواسته های مشخص و مخصوص زنان مورد تاکید قرار گیرد . فقط از طریق یک سازمان مستقل ، زنان ایران قادر خواهند بود که آگاهی لازم را برای مبارزه بدست آورند و فقط از طریق بالا بردن سطح آگاهی خودشان است که می توانند موقعیت درست خود را تشخیص بدهند و از مبارزه زنان برای خود به مبارزه زنان برای کل جامعه دست بیابند . از این طریق است که زنان بطور موثر نه تنها قادر خواهند بود به موقعیتی کاملاً مساوی با مردان در تمام شئون اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی در جامعه دست یابند بلکه در همان حال خواهند توانست با امپریالیسم ، بقایای ارتجاع فئودال - مذهبی و بالاخره با کل رژیم ارتجاعی بمبارزه برخیزند .

☆☆☆☆☆☆

قال رسول الله (ص):

ما احببت من دنياكم النساء والطيب «ازدنیای شما زن و عطر را دوست دارم».

جعل قره عینی فی الصلوة ولذتی فی النساء

«ثواب آخرت من به نماز و لذت دنیای من در زنان است».

رحم الله عبداً احسن فیما بینہ و بین زوجته فان الله عزوجل قدمته و جعله مسلطاً علیها

«خدای رحمت کند بنده ای را که به نیکوئی رفتار کند بین خود و زن خود،

چه خدای عالم او را اختیاردار زن خود قرار داده و شوهران را اقتدار بر زنان داده».

حضرت رضا امام هشتم (علیه السلام) فرموده است:

«سه چیز از سنن مرسلین است، عطر و گرفتن موی زائد و همخوابگی با زنان».

از کتاب "زن فرشته رحمت"

نوشته: ناصر فرهنگ

بحرانهای دنیای سرمایه داری

امروزه دنیای سرمایه داری به بحران بلند مدت دیگری دچار شده است. این بحران جدید که از اواخر دهه ۱۹۶۰ شروع شده و هنوز هم ادامه دارد از جهاتی شباهت به بحران های دوره های قبل دارد و از جهاتی دیگر ویژه گی های بخصوصی آن را از بحران های قبلی متمایز میسازد. بحران های ادوار گذشته را مشخصاً در دوران های ۱۸۷۳ تا ۱۸۹۵ و ۱۹۱۳ تا آخر جنگ دوم جهانی میتوان مطالعه نمود. بحران سیستم سرمایه داری جهانی بین سال های ۱۸۷۳ تا ۱۸۹۵ در رابطه با ظهور انحصارات سرمایه داری در کشورهای متروپل و ظهور امپریالیسم کلاسیک و کولونیالیسم صادراتی از کشورهای مرکز به پیرامون بود. ثمره بحرانی کسب سیستم سرمایه داری جهانی را از سال ۱۹۱۳ به بعد فرا گرفته بود و جنگ جهانی، بحران های کساد (Depression) دهه ۱۹۳۰ و انقلابات اکتبر و چین بود. همین بحران ها در نقاط دیگر باعث ظهور فاشیسم بعنوان یک جنبش ضد انقلابی گردید که در چند کشور توانست حتی حکومت را بدست بگیرد. در زمان معاصر، بحرانی که از اواخر دهه ۱۹۶۰ شروع شده و هنوز هم ادامه دارد فاز جدیدی است که خصوصیات آن در این مقاله مورد بررسی قرار میگیرد.

توسعه صنعتی بعد از جنگ دوم جهانی، مانند ادوار دیگر، باعث شد که سرمایه صنعتی بیشتر از نیروی کار گردد که به ترمینولوژی مارکسیستی بمعنی افزایش در تمرکز سرمایه است. در مقایسه با سرمایه گذاری بیش از حد در بخش سرمایه های صنعتی، در بخش های دیگر از جمله بخش های معدنی و کشاورزی، سرمایه گذاری بمیزان کمتر از حد لزوم صورت گرفت. بی دلیل نیست که این سرمایه گذاری ناکافی در دو بخش معدن و کشاورزی باعث بوجود آمدن بحران های نفتی و کشاورزی در دهه ۱۹۷۰ و آغاز دهه ۱۹۸۰ گردیده است. افزایش نسبت سرمایه / نیروی کار یاب زبانیان دیگر

Organic Composition of Capital و افزایش کارآیی (Productivity)، و همچنین افزایش قدرت طبقه کارگر در مذاکره برای دستمزد و رادیکالیزه تر شدن آنها در مسئله اعتصاب و غیره، از اواسط دهه ۱۹۶۰ به بعد باعث پائین آمدن سود اقتصاد صنعتی و کاهش آهنگ رشد اقتصاد گردید. و در نتیجه این مسئله ثمره خود را بشکل کاهش تقاضا برای کالا های صنعتی و همچنین کاهش سرمایه گذاریها بیار آورد (کاهش در سود دهی باعث کم شدن میزان سرمایه گذاریها میگردد که در نتیجه آن به میزان بیکاری افزوده میشود و افزایش بیکاری و یا کار نیمه وقت باعث کاهش درآمد کارگران شده و بالاخره آنها به همین خاطر کمتر قادر بخرید کالاها میشوند)

با نگاهی به آمار درصد سود دهی (Profitability) مشاهده میکنیم که سود ویژه در کشورهای صنعتی مرکز در سالهای اخیر تنزل فراوانی نموده است . درصد سود ویژه در آمریکا به سال ۱۹۶۰ ، ۸/۵ درصد بوده و این رقم تا سال ۱۹۶۶ افزایش پیدا نموده و به ۱۲/۷ درصد رسیده بود . از سال ۱۹۶۷ به بعد این رقم رو به تنزل نهاده ، بطوریکه در سال ۱۹۷۵ این درصد به ۳/۵ یعنی حدود $\frac{1}{4}$ رقم ۱۹۶۶ رسیده است . رقم فوق برای کشورهای ژاپن و آلمان غربی درصدی حدود ۱۱ تا ۱۲ درصد را نشان میدهد که تقریباً ثابت بوده و نوسانی چندان نداشته است . درصد سود دهی اقتصاد انگلیس در سال ۱۹۶۴ به حد اکثر خود یعنی ۳/۱ رسید و بعد از آن مرتباً در حال سقوط است بطوریکه در سال ۱۹۷۵ این رقم به ۹٪ و (صفر) تنزل پیدا کرده است . بین سال های ۱۹۷۵ - ۱۹۷۳ درصد سود دهی کشورهای مرکز بخاطر بحران عمومی کساد (Recession) کاهش زیادی نمود (از گزارش Paul McCracken به O. E. C. D.

Organization for Economic Coop. + Develon. ، ذکر شده در کتاب فرانگ ، Crisis in the World Econ. (۱۹۸۰) . البته باید توجه داشت که

کاهش سود در همه رشته های صنعتی یکسان نبوده است . این روند بیش از همه در صنایعی که در آنها رقابت بیشتری موجود است مشاهده میشود تا صنایع انحصاری و یا شرکت های چند ملیتی . انحصارات و شرکت های چند ملیتی در مقابل این کاهش عمومی سود مقاومت بیشتری نموده و در نتیجه ضرر کمتری دیده اند .

کاهش سود و کاهش میزان سرمایه گذاریها در کشورهای مرکز باعث رکود اقتصاد میگردد . از اواخر دهه ۶۰ به بعد این رکود بطور مداوم موجود بوده و میزان آن بیشتر و بیشتر میشود . رکود اقتصادی عملکرد خود را در افزایش بیکاری نشان میدهد و بزبان ساده مکانیزم افزایش بیکاران بدین ترتیب است که بخاطر کاهش میزان سود دهی ، تمایل به سرمایه گذاری و توسعه ، از بین رفته و یک سری از کمپانی های موجود نیز ورشکسته شده و بازار را ترک مینمایند . از دور خارج شدن تعدادی از این کمپانی ها و کاهش در تولید بعضی دیگر از یک طرف بیکاری را افزایش میدهد و از طرف دیگر افزایش جمعیت و کسانی که به سن کار کردن میرسند و به بازار کار می پیوندند در این شرایط جمع کارگران بالقوه ای را که فاقد شغل میباشند ، گسترش میدهد . و این دو عامل باعث بالا رفتن درصد بیکاران میشود . در آمریکای شمالی ، اروپای غربی ، ژاپن ، استرالیا و نیوزیلند ، رقم ثبت شده بیکاری در سال ۱۹۶۷ رویهم به ۵ میلیون نفر میرسید که در این رقم آمریکا سهمی نداشته است بخاطر اینکه بیکاران را در بخش نظامی و جنگی (ویتنام) مشغول کرده بودند . در سالهای ۱۹۷۱ - ۱۹۶۹ که رکود اقتصادی به آمریکا هم سرایت نمود رقم بیکاری به ۱۰ میلیون نفر رسید . سیستم سرمایه داری جهانی در سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ توانست بمیزان کمی خود را دوباره سازی نموده و رقم

بیکاری را به ۸ میلیون نفر کاهش دهد ولی رکود اقتصادی سالهای ۱۹۷۵ - ۱۹۷۳ که شدیدترین بحران اقتصادی بعد از کساد سالهای ۱۹۳۰ بود، میزان بیکاری را به ۱۵ میلیون نفر در این کشور رسانید. این رکود در سالهای ۱۹۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ ادامه یافته و هنوز هم ادامه دارد. امروز کشور آمریکا با ۹/۵ درصد بیکاری (بر مبنای آمار رسمی) یعنی بیش از ۱۰ میلیون نفر بیکار مواجه است.

برنامه های اقتصادی کینز در مواجه با پدیده های بنام Stagflation (همزمانی تورم و رکود اقتصادی) نتوانست چون گذشته سیستم را نجات بخشد. تئوری اقتصادی کینز از سالهای ۱۹۳۰ (از سال ۱۹۳۶ به بعد) تا سالهای آخر دهه ۷۰ مدل اقتصادی ای بود که کشورهای مرکز، از آن برای حل مسئله تورم و رکود استفاده می نمودند. ولی بر مبنای این نظریه اقتصادی، یک بحران اقتصادی یا می توانست زائیده تورم باشد یا رکود و نه هر دو در آن واحد. اگر سیستم با رکود مواجه بود دولت از طریق بانک مرکزی (Fed. Reserve Bank) می توانست پول در گردش (Money Supply) را تا حدی افزایش دهد. و از این طریق هزینه اعتبار (Credit) برای سرمایه گذاران کاهش پیدا میکند (هزینه بهره پائین می آید) و آنها تشویق میشوند با وجود پائین بودن سطح سود آوری، بخاطر کم بودن هزینه دریافت اعتبار (نرخ بهره) سرمایه گذاری ها را توسعه دهند، این عمل باعث میشود تعداد بیشتری کارگر به کار مشغول شوند و از محل درآمدشان قادرند کالاهای بیشتری در بازار خریداری نمایند و در این پروسه تقاضا برای کالاها افزایش پیدا کرده و سیستم میتواند دوباره بیشتر تولید نموده و از رکود اقتصادی خلاص شود. افزایش میزان پول در گردش در حقیقت بوجود آوردن نسبی تورم است ولی چون این افزایش در بخش سرمایه گذاری بکار برده میشود بر طبق این نظریه، تاثیر آن را در افزایش قیمت ها نمی بینیم. در حالت تورم، دولت میتواند از طریق بانک مرکزی میزان پول در گردش را کم نموده و در نتیجه نرخ بهره اعتبار لازم برای سرمایه گذاری ها بالاتر میرود و این باعث کاهش در توسعه سرمایه گذاری ها میگردد، درآمد مردم پائین می آید و میزان کمتری پول در اختیار مصرف کننده قرار میگیرد و در نتیجه تقاضا برای کالاها کمتر میشود و در نهایت قیمت ها پائین می آید. این مدلی است که برای سالیان سال از آن در کشورهای مرکز استفاده شده است. ولی چیزی که بحران اقتصادی اخیر را از بحران های گذشته متمایز و در نتیجه علاج قبلی را غیر ممکن میسازد اینست که رکود و تورم نه بطور انفرادی بلکه هر دو با هم در بحران اخیر حضور دارند. چیزی که بان Stagflation (Stagnation + Inflation) گفته میشود. سخنگویان سرمایه فرصتی بدست آوردند تا این پدیده را توضیح دهند و این توضیح عجیب دال بر اینست که وجود بیکاری بخاطر وجود تورم است. آنها نتیجه میگیرند که بیکاری آینده را با کنترل تورم امروزه میتوان علاج نمود. یعنی امروز باید یک سلسله

سیاست های ضد تورمی اتخاذ کرد تا در آینده بیکاری کم شود در صورتیکه خود این سیاست ضد تورمی امروز ، بیکاری را هم امروزه افزایش می دهد . این چزند گوئی نمایانگر ورشکستگی کامل این تئوری اقتصادی در مواجه با تورم و رکود همزمان میباشد .

تئوری اقتصادی نئوکلاسیک (Friedrich von Hayck,

Milton Friedman از طرفداران این نظریه هستند) معتقد است که تورم وقتی بوجود می آید که میزان هزینه ها بالا رود درحالیکه هیچ منبعی بدون استفاده باقی نمانده باشد ، بنابراین افزایش میزان پول در گردش به همراه منحنی عمودی عرضه برای تمام کالاها ، قیمت ها را بالا میبرد . تئوری کینز در مقابل مطرح میکند که با منابع استفاده نشده (Unemployed Resources) و منحنی افقی عرضه ، از طریق افزایش هزینه های دولتی و یا افزایش تقاضا در بازار ، تولید کالا افزایش پیدا خواهد کرد درحالیکه قیمت ها بخاطر افقی بودن منحنی عرضه ثابت می مانند . هیچکدام از این دو تئوری که رقیب یکدیگر میباشند ، قادر نیستند مکانیزم افزایش تورم و رکود را با هم و همزمان درک نمایند . آنها هیچ برنامه ای ندارند که بتوانند این بحران جدید Stagflation را علاج نمایند ، نسخه افزایش تقاضا فقط قادر به کم نمودن بیکاری است و کاهش در تقاضا ، تورم را کم می سازد (یکی بر علیه دیگری کار میکند) .

از آنجائیکه افزایش و کاهش مصرف (تقاضا) ، در آن واحد ممکن نیست ، این مدل ها قادر به حل بحران های فعلی نیستند . بی دلیل نیست که این روزها گاهی در صفحات نشریاتی چون Business Week و New York Time مقالاتی دال بر اینکه دولت باید در حقیقت هیچ کاری نکند منتشر میشوند ، یعنی چنانچه هر یک از اهرم های مذکور بکار برده شود یکی از دو مرض بدتر میشود .

اشکال اساسی در هر دو ی این تئوری ها و علل علاج ناپذیری بحران کنونی توسط این تئوریا بدین خاطر است که هر دو تئوری فرض را بر این گذاشته اند که سیستم اقتصادی دوران رقابت ها را میگذراند یعنی آنها نمیخواهند مسئله انحصارات را ببینند ، انحصاراتی که قادر هستند تولید را پائین بیاورند ، تعداد شاغلین را کاهش دهند و قیمت ها را بالا ببرند . جالب تر اینک تئوریسین های اقتصاد بورژوازی هنوز که هنوز است نتوانسته اند تئوری ای را کشف نمایند که بتواند تئوری مایکرواکنومیک (Microeconomic) قیمت ها در انحصارات (اقتصاد مایکرو در مورد یک واحد اقتصادی - یک شرکت - صحبت میکند) را با تئوری ماکرواکنومیک (Macroeconomic) درآمد ملی و مسئله اشتغال (که به اقتصاد در کل جامعه مربوط میشود) با یکدیگر بیامیزد و روابط علت و معلولی را در این چهارچوب بررسی کند . تئوری و سیاست های اقتصادی امروزه با مشکل افزایش بیکاری و تورم روبرو است و اقتصاددانان بورژوازی از نظر سیاسی بی علاقه و از نظر علمی ناتوان هستند که اهمیت و تاثیرات انحصارات را در این پدیده ها بیابند . در نتیجه اقتصاد دانان

بورژوازی که از کینز ناامید شده اند دست بدامن تئوری و سیاست اقتصادی افرادی نظیر فرید من و ون هایک می‌شوند، که در حقیقت ارتجاعی هستند (این تئوری مربوط به دوران رقابت آزاد - اواخر قرن نوزدهم می‌شود) . و هر دوی این اقتصاد دانان برنده جایزه نوبل میشوند در صورتیکه عملکرد سیاست اقتصادی ایشان در کشوری مثل آمریکا در حکومت ریگان به بیکاری بیش از ۱۰ میلیون نفر انجامیده و استاندارد زندگی مردم را شدیداً " بنفع ثروتمندان پائین می‌آورد (کم کردن مالیات ها ، افزایش بودجه نظامی و کم نمودن هزینه برنامه های رفاهی برای اقشار کم درآمد) . عملکرد این سیاست ها در کشور های پیرامون نظیر شیلی بعد از کودتا ، میتوان سراغ گرفت (برای مطالعه نتایج سیاستهای اقتصاد نئوکلاسیک و یا اقتصاد عرضه ای آقای فرید من در شیلی به مقاله

Orlando Lettier نوشته Economic Freedom's Awful Tool

در نشریه U. R. P. E. سال ۱۹۷۶ مراجعه شود) . این مقاله بزودی در علم و جامعه منتشر خواهد شد .

بخاطر شکست برنامه های اقتصادی کینز و مستأصل شدن توده های زحمتکش از مسئله تورم و رکود و بی‌کاری آنها به آلترناتیو دیگری روی آورده اند و در اثربلیغات گمراه کننده سرمایه داران ، حکومت های دست راستی افراطی را اینجا و آنجا سرکار آورده اند ، حکومت ها ، احزاب باصطلاح سوسیال دموکرات اروپائی هم خود را در این بحران ها بی‌سلاح می‌بینند و تئوری کینز یعنی کعبه آمال آنها بی‌فایده بودن خود را نشان داده است .

سیستم سرمایه داری جهانی درگیر بحران افزایش تمرکز شده است و مسئله Stagflation هم انعکاسی از آن است که برای خروج از آن ، صنایع مهم قدیمی چون صنعت اتوموبیل سازی باید جای خود را به تکنولوژی مدرن دیگری بدهد و در اینصورت سرمایه های بیشتری باید در بخش های جدیدی بکار انداخته شوند . یکی از این منابع جدید ، در رابطه با انرژی است ، مثلاً نیروی اتمی بنظر میرسد که جلب نظر سرمایه ها را بیشتر کرده است . کشف و توسعه مواد خام جدید از اقیانوس و غیره یکی دیگر از این موارد است . در بخش دیگر ، تاکید زیادی روی اتوماتیک شدن تولید و خدمات از طریق نسل جدیدی از سیستم کامپیوتری و مدیریت سیستم اطلاعاتی (M. I. S.) میشود . ولی در برخی از این رشته ها سیستم دچار اشکالاتی میشود از آن جمله استفاده از نیروی اتمی برای الکتریسیته و اشکالات بهداشتی ای که بوجود می‌آورد باعث مخالفت شدید توده های مردم شده و از این لحاظ هزینه هائی روی دست سرمایه گذاران در این بخش میگذارد که سود آوری آنها پائین می‌آورد و بعلت اینکه سود آوری ، مهمترین عامل برای سرمایه گذاری در سیستم سرمایه داری است گسترش این صنعت را کند می‌سازد .

قبل از اینکه سیستم بتواند چنین تغییراتی را پیدا کرده و از اختراعات و بخش های جدید صنعتی استفاده کند ، عواملی باید تغییر پیدا نموده و محیط را آماده سازند : از سرمایه گذاری های فعلی تعداد بیشتری باید ورشکست شوند و از

بین بروند . هزینه تولید باید پائین بیاید . تولید از نظر تکنولوژیک و نحوه استفاده از نیروی کار باید تغییرات اساسی نماید . بطور خلاصه از طریق تغییرات شدید اجتماعی و سیاسی و کاهش هزینه های انجام شده برای این قسمتها درصد سود دهی باید افزایش پیدا کند . و این عوامل در نهایت به اوج گرفتن هرچه بیشتر مبارزه طبقاتی خواهد انجامید و مبارزه بین سرمایه و کار شکل های بالاتری بخود خواهد گرفت . سیستم سرمایه داری از بحران فعلی نمی تواند خارج شود و به شکوفائی اقتصادی برسد مگر اینکه بتواند تولید را بر مبنای ساخت جدیدی دوباره سازی نماید : یا از طریق تمهید نیروی کار و یا از طریق تحمیل کردن بدانها از طریق زور . آلترناتیو دیگر اینست که سرمایه نتواند خود را - بازسازی کند زیرا نمیتواند خواسته هایش را به لشکر کار تحمیل کند و نیروی کار بطور جمعی مقاومت میکند ، که در این صورت اقتصاد سرمایه داری جهانی دیگر شکوفائی جدیدی را بخود نخواهد دید . در نتیجه هر رکودی را رکود دیگری بدنبال است و دومی عمیق تر از اولی خواهد بود .

کشور های پیرامون (کشور هایی که از نظر اقتصادی - سیاسی به کشور های مرکزی متریول وابسته هستند و در زنجیر سرمایه داری جهانی وظایف مخصوصی بدانها سپرده شده است) از بحران های سرمایه داری جهانی در بخش های مرکزی به طرق مختلف تاثیر می پذیرند . از آنجائی که کشور های پیرامون بخشی از سیستم اقتصاد سرمایه داری جهانی هستند ، بحران های اقتصادی از کشور های مرکزی به پیرامون ، از طریق افزایش در کسری تراز پرداخت ها منتقل میشود . و از آنجائی که تقاضا برای خرید کالاها بخاطر بحران رکود در کشور های مرکز کمتر میشود ، قیمت مواد صادراتی از کشورهای پیرامون به مرکز با استثنای نفت کاهش پیدا میکند . از طرف دیگر بخاطر تورم شدید در کشور های مرکز ، قیمت مواد مصرفی و کالاهای ساخته شده در مرکز که به کشورهای پیرامون وارد میشود ، بالاتر رفته و از این لحاظ هم فشار دیگری روی دوش - این کشور ها گذارده میشود . مشخصا " کاهش قیمت مواد خام صادره از کشورهای پیرامون و وارد کردن کالاهای تولید شده در مرکز به قیمت های بالاتر بخاطر تورم ، کسری تراز پرداخت ها را برای کشورهای پیرامون به ارمغان می آورد . کشورهای غیر نفتی پیرامون ، در این ماجرا بیشتر از همه تحت فشار قرار گرفته و میزان بدهی شان افزوده میگردد . تصادفی نیست که اضافه درآمد کشورهای اوپک کم و بیش معادل افزایش کسری تراز پرداخت های کشورهای دیگر پیرامون غیر نفتی شده است یعنی کشورهای مرکز هزینه افزایش مواد نفتی را هم بدوش کشورهای دیگر از پیرامون - که تولید کننده نفت نیست - میاندازد . مقدار زیادی از اضافه درآمد (Surplus) کشورهای اوپک از طریق بانک جهانی که در کشورهای امپریالیستی مرکز قرار دارد به کشورهای دیگر پیرامون (غیر نفتی) برای جبران پرداخت هایشان با نرخ بهره بالائی وام داده میشود . با افزایش میزان بدهی این کشور ها ، این بدهی ها بعنوان وسیله سیاسی برای تحمیل سیاست های کشورهای مرکز به پیرامون بد هکار بکار

برده میشود . بزبان دیگر وام دادن امروزه وسیله ای است که از طریق آن صندوق بین المللی پول (I. M. F.) و بانکهای خصوصی غرب در امور سیاسی کشورهای پیرامون دخالت میکنند . زیرا اغلب این کشورها قادر نیستند اصل بدهی خود را بپردازند و هر وقت هم که میخواهند بدهی شان را تمدید کنند شرایط و ضوابط جدید و سنگین تری برایشان گذاشته میشود . بطور مشخص تر صندوق بین المللی پول (I. M. F.) برای تمدید بدهی شرایطی به شرح زیر به یک کشور پیرامون بدهکار ایجاد میکند . این کشور پیرامون باید ارزش ارز خود را نسبت به ارزهای غربی مثل دلار و غیره یا این بیاورند (Devaluation of Currency)

که از این طریق کالاها و مواد صادراتی این کشورها به مرکز در مقایسه با ارزهای دیگر به قیمت ارزانتری فروخته میشود (یعنی کشور پیرامونی که مثلاً " مواد خام به کشور آمریکا میفروشد بخاطر کم شدن ارزش ارز آن نسبت به دلار ، مقدار دلار کمتری بابت فروش مواد خام بدستش میرسد) . از طرف دیگر سرمایه گذارهای خارجی در این کشور پیرامون ارزانتر و سهل تر صورت میگیرد ، زیرا مثلاً " برای هزینه دستمزد مقدار کمتری ارز غربی (مثلاً " دلار) خرج می شود (بدلیل اینکه در تعویض دلار با ارز داخلی آن کشور ، میزان بیشتری ارز توسط سرمایه گذاران خارجی دریافت میگردد) . شرایط دیگر I. M. F. عبارتند از ، پائین آوردن سطح دستمزد ها در کشور پیرامون ، کم کردن بودجه دولتی و قطع برنامه های کار رفاهی و غیره و چنانچه عناصری در دولت آن کشور پیرامون ، مخالفتی با این شرایط نمودند بدستور تعویض می کردند . بعد از قبول این شرایط ، یعنی تخمیل آن ، صندوق بین المللی پول باصطلاح مسئله تجدید مدت بدهی را عملی میسازد و گواهی رفتار خوب را برای فلان دولت کشور پیرامون صادر میسازد !

مسئله دیگر در مورد پدیده وابستگی و عملکرد آن امروزه انتقال تولید کالاهای صنعتی از مرکز به پیرامون است . این امر مشخصاً در صنایعی که نیروی کار زیادی می خواهند (Labor Intensive) مانند صنایع نساجی ، وسایل الکتریکی ، فولاد و حتی اتوموبیل سازی (این آخری نسبت به بقیه سرمایه زیادی میخواهد یعنی تا حدی Capital Intensive است) مشاهده میشود (مثلاً " کارخانه فولکس واگن در مکزیک مدل هائی میسازد که در خود آلمان دیگر تولید نمیشود و این تولیدات به کشورهای دیگر صادر میشوند) . از نظر سیستم اقتصاد سرمایه داری جهانی ، این انتقال بخشی از تولیدات صنعتی به کشورهای پیرامون در رابطه با کاهش هزینه تولید است که در نتیجه درجه سود بدهی را بالا میبرد . کشورهای پیرامون برای تشویق سرمایه گذارهای خارجی در کشورشان باید با همدیگر از طریق کاهش دستمزد و غیره رقابت نمایند یا بتوانند کمپانی یک کشور مرکز را متمایل به سرمایه گذاری در کشورشان کنند . برای این کار از سرکوب سیاسی طبقه کارگر ، قلع کردن اعتصابات و غیر قانونی نمودن اتحادیه های کارگری ، همه و همه استفاده میکنند . مثال های فراوانی را در این مورد میشود سراغ گرفت . خیلی بعد از کودتا یکی از نمونه های آشکار

انست . در ایران زمان شاه ، برای پائین نگه داشتن دستمزد ، دولت تعداد زیادی کارگر از فیلیپین ، سنگاپور و پاکستان و هند وارد کرده بود . این مسئله را در غالب کشورهای پیرامون ، در آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین در سالهای دهه ۱۹۷۰ میتوان مشاهده نمود . بطور مشخص ، سیاست های سرکوب سیاسی ، اهداف اقتصادی دارند که برای هرچه قابل رقابت تر کردن این کشورها در بازار جهانی بکار برده میشوند .

مقایسه دستمزدها در بخش صنعت ریسندگی (ارقام به مارک آلمان) ۱۹۷۵ .
(دستمزد در ساعت) (فرانک ۱۹۸۱ / صفحه ۱۱۸۱)

نام کشور	دستمزد	نام کشور	دستمزد	نام کشور	دستمزد
آلمان غربی	۱۰	انگلستان	۵	ایران	۲/۱۰
آمریکا	۹	اطریش	۴/۷۵	تونس	۱/۸۰
فرانسه	۸/۲۰	ژاپن	۴/۶۰	برزیل	۱/۱۵
سوئیس	۵/۸۰	یونان	۳/۲۵	مالزی	۱
ایتالیا	۵/۷۰	پرتغال	۳/۲۰	کره جنوبی	۰.۹۵

مطالعه هزینه تولید در کشورهای سرمایه داری مرکز پیش رفته و پیرامون عقب مانده نشان میدهد که تفاوت هزینه تولید این کشورها فقط مربوط به پائین بودن سطح دستمزد در کشورهای پیرامون میگردد . مقایسه هزینه تولید کفش در آلمان غربی و تونس که توسط German Office for Econ. Coop. چاپ شده این مسئله را بخوبی نشان میدهد : هزینه کل پیش بینی شده برای تولید ۲۲۰۰۰ جفت کفش در سال (به مارک آلمان) : در آلمان ۱۳۴ تا ۱۶۸ مارک ، در تونس ۹۰۹ تا ۴۸۸ مارک و تفاوت آن ۱۷۷ تا ۳۶۴ مارک میباشد . مقایسه هزینه دستمزد : هزینه دستمزد کار در آلمان ۲۰۰ تا ۱۲۵ مارک ، در تونس ۳۲۹ تا ۸۷۰ مارک و تفاوت آن ۱۷۹ تا ۳۳۰ مارک است که این رقم نزدیک به رقم تفاوت در کل هزینه ها است .

این فقط نکات چندی بود در توضیح میزان وابستگی و درجه استثمار کشورهای پیرامون توسط مرکز . هرگز نباید سیاسی اینکه در یک کشور پیرامون حکومت را در دست میگیرد اگر نتواند خود را از این زنجیرهای سرمایه داری جهانی خارج سازد ، نخواهد توانست اقتصادی مستقل و در نتیجه رژیم مستقل بوجود بیاورد . و در این عصر این وظیفه فقط در توان طبقه کارگر این کشورهاست که الترناتیو مستقل خود را در زمینه اقتصاد پیاده نماید .

منابع :

- Frank, Andre G.; Crisis in the World Economy, Holmes & Meier pub. 1980.
- Frank, Andre G.; Crisis in the 3rd World, Holmes & Meier pub. 1981.
- Petras, James; Critical Perspectives on Imperialism and Social class in the Third World, monthly review, 1978
- Payer, Cheryl; The Debt Trap: The International Monetary Fund and the Third World, monthly review, 1974
- Payer, Cheryl; The World Bank: A critical History, MR, 1981

مصاحبه فرد هالیدی با پانکتراد

مصاحبه زیر در ماه اوت ۱۹۷۹، ساعاتی پیش از تظاهراتی که جنبه دموکراتیک ملی علیه سانسور مطبوعات سازمان داده بود، بعمل آمد. این مصاحبه گویای حکایت یک زندگی توأم با مبارزه خشکی ناپذیر و متعهد است. کتاب نامهای است که تنها با تحقق آرمانهایی که متکررآله پانکتراد در راه آنها مبارزه کرد و جان باخت، تکمیل خواهد شد. فرد هالیدی

سؤال: پایدی جریان استقلال سوسیالیستی که شما در دهه ۱۹۶۰ در آن شرکت داشتید بر چه استوار بود؟

جواب: چپ استقلال جدید که در دهه ۱۹۶۰ بوجود آمد دو چیز را منعکس می کرد - باین جهت موجب شدن نیروی مخالف سنتی حزب توده و جنبه ملی، در داخل ایران قطع امید از روسیه چین بدنبال مناقشه چین و شوروی - در آغاز، موجب باین جهت و خصوصیت بوجود جنح چپ با شوروی به پیدایش دستجات طرد چین انجامید. لیکن، مردم بزودی توجه اعمال چین - لاس زدن با آمریکا، اتخاذ موضع ملی گرایی در انقلاب فرهنگی، موضع گیری در برابر جنبش های ضد امپریالیستی - شدند. بعداً، ما امید داشتیم که شوروی چینی درباره مبارزه در کشوری نموده شود و نیمه مستعمره در مورد ایران مصداق ندارد. مردم یک خط استقلال ایرانی می خوانند و مناقشه چین و شوروی همراه با نقش چین با تحقق این امر برای نمود.

سؤال: حوادث جایی دیگر در خاور میانه چه اثری در شما داشته اند؟

جواب: جنگ ۱۹۶۷ تاثیر عظیمی در من داشت. پیدایش جنبش فلسطین تغییر بزرگی در رویه ایران پدید آورد. این تاثير بصورت تقیاس دل نانی در خارج از کشور بود، بلکه کادش بود در راه جلب پشتیبانی و پایگاه مستقل از رهبری مذهبی تقیم خاچ - مبارزه فلسطین هم پایدی نوگر قابل اجرا در ایران دهم یک منبع کمک های محبوبی گردید. جنبش ایران شهدای جنبش فلسطین را همانند شهدای خود تلقی می نمود - چنین برداشتی موجب بروز هیجان روحی زندگی گردید. این تجربه از آن نظر اهمیت داشت که احساس می شد که کمونیستها در کودتای ۱۹۵۳ رشاقی از خود بروز نداده، بلکه تسلیم فرود آورده بودند.

سؤال: هنگامی که شما دست به طبع برنامه فعالیت چرکی زدید با چه کسانی همکاری داشتید؟

جواب: اصلاً همه ما از اعضاء جنبه ملی بوده و دیگر از زنان جنبش اوائل دهه ۱۹۶۰ می شناختیم. من یرن جنبی، که بعداً یکی از همبران فدائی شد، و سعید احمدزاده، رهبر دیگر فدائی، را می شناختم. ما با گروهی از ایرانیانی که با فلسطینی ها کاری کردند و یکی از افراد گروهی که در فروردیه ۱۹۷۱ به پایگاه پلیس در سیاهکل حمل کرد، در ارتباط بودیم. من می گوئیم که برای اخذ تعلیمات از کشور خارج شوم، ولی بعداً ۲۰۰ یاردی ارز در نزدیکی شط العرب دستگیر شدم. یکی از دستگیر شدگان تحت شکنجه اقرار کرد و در اثر آن

عده بیشتری دستگیر شدند. ولی برخی از یاران ما فرار کردند. بعضی با عراق رفته و در برنامه فارسی را در بغداد بکار مشغول شدند. عده ای هم به ایران برگشته و بام افتادند و جمعی هم به طحطا رفته و به چرخهای آنها پیوستند.

سوال: شرایط زندان در دوران شاه چگونه بود؟

جواب: در تابستان مرا به زندان بندر عباس در جنوب کشور فرستادند و در زمستان به زندان قزل قلعه در تهران (شمال کشور) منتقل می کردند. من قبل و بعد از محاکمه شکنجه فرا گرفتم: آنها تلاش می کردند مرا وادار کنند بگویم که من مرتکب شده ام. خوب بودن شاه را تایید نموده و کمونیت بودن خودم را انقی کنم. اما انبیا می گویند که من شستم این بود که همه مرا می شناختند: افرادی که جهانیان نشان را شنیده بودند شکنجه می شدند و حتی بسیاری سعی می کردند دست خودکشی زنند. بخاطر دارم که جوانی را به زندان آوردند که زانوهایش شکر می لرزید: او با پدین از پنجه اقدام خودکشی کرده ولی این عمل فقط پنجه به آسیب دیدن ستون فقرات او شده بود. من کتاب دوزخ دانسته را خواندم و نیردی نوشته ای را که گفته او بر دروازه جهنم منقوش است: "ای تنگ بدین امکان قدم می گذاری دست امید از همه چیز بشوی" احساس نمودم. ما بطور کلی تا سال ۱۹۷۱ کمترین رابطی با جهان خارج نداشتیم: من از نیمه سال ۱۹۷۳ به مدت ۸ ماه در زندان انفرادی سبزی بوم، تنها ما بهر بعد بود که شنیدیم که جنگ دیگری بین اسرائیل و اعراب رخ داده است. بعداً (مسئولان زندان) بنمایندگان صلیب سرخ اجازه کشتی (به زندانها را) دادند: مسئولان زندان گفتند آنها را مسافرش کرده و با اجازه دادند که در نهایت آزادی بنمایندگان صلیب سرخ صحبت کنیم. بعداً، ما در ششم مطالبی برای مطالعه بدست آوریم، مابقی از نگهبانان زندان ۲,۰۰۰ تومان رشوه داریم تا نسخه ای از کتاب عربستان بدون سلاطین را برلمان تهیه نماید.

سوال: شما که پس از آزادی از زندان از نوبه فعالیت سیاسی پرورشید، وضع کنونی ایران را چگونه ارزیابی می کنید؟

جواب: در این انقلاب نوعی تداوم وجود دارد: مادر میان در لوج هستیم و در آینده همه چیز در گون خواهد شد. در صورتیکه ملاها زمام حکومت را بدست گیرند مردم از آنها در گون خواهند شد، این جریان هم اکنون شروع شده است: یک هفته پس از آزادی از زندان از من سوال شد که آیا رژیم جمهوری اسلامی را تایید می کنیم یا خیر و پاسخ من منفی بود، در صورتیکه چنین چیزی ترقی بشری باشد من آزادی پذیرم. اکنون ما شاهدیم که خرده بورژوازی که از تعصب پشتیبانی نمود و شاه مبارزه بجانست در حال ستایش شدن و تمایل به چپ است. آنها (ملاها) سعی می کنند که ما را وادار به جدال نمایند و ما مانند گاوهای بستیم که باستی از کشیده شدن بر این جدال پرهیز نماییم. شکل عمده ما عبارت از خودداری از درود رومی است. جناح راست لبریت بهرگز در آمده و خطر بزرگی که ما تهدید می کند از ناخبرانش نبوده بگذرد از طرف فالتراستهای دست راستی است. اگر ما بتوانیم چند ماه آینده را سلامت بگذرانیم ممکن است بتوانیم در نیریزی دیگر جنگ، بویژه ملیت را متحد نماییم. اما امید ما بیشتر بر بستن دست راستهاست تا به یکاد دست چپها.

PERSIAN JOURNAL FOR
SCIENCE AND SOCIETY
P.O. BOX 7353
ALEXANDRIA, VA. 22307

16

Bulk Rate
U.S. Postage Paid
Alex., Va.
Permit # 363

فروردین ۱۳۶۱
زیر نظر: شورای نویسندگان
مدیر: دکتر ناصر طهماسبی



علم و جامعه

تک شماره ۲/۵۰ دلار
اشتراک یکساله برای آمریکا و کانادا ۲۵/۰۰
اشتراک یکساله برای سایر کشورها ۳۲/۰۰
به دانشجویان ۲۰ درصد تخفیف داده میشود

- صهیونیسم و فلسطین
- بحرین پایگاه اقتصادی امپریالیسم در خلیج
- کسروی و صادق هدایت
- بحثی درباره مرحله انقلاب ایران
- دولت، احزاب کمونیست اروپا و مبارزه طبقاتی
- انواع مالکیت در اسلام
- مروری بر زندگی و آثار فروغ فرخزاد
- رد نظریه احیای سرمایه داری در شوروی
- نیروی اجتماعی سوم در جنبش های رهانی بخش
- تحلیل و بزرگی های جنبش دانشجویی
- مکتب «اقتصاد عرضهای»

- در شماره های آینده :
- در کره شمالی چه میگذرد؟
 - چین بعد از مائو
 - پژوهشی در زندگی عشایر ایران
 - نگاهی به روابط ایران و اروپا در دوران صفویه
 - مباحث اقتصاد سیاسی
 - دخالت آمریکا در افغانستان
 - شیوه تولید آمیثانی
 - بررسی اسناد کودتای ۲۸ مرداد
 - بررسی انقلاب ایران از نقطه نظر روانشناسی اجتماعی

این قسمت را جدا کرده همراه با وجه اشتراک ارسال فرمائید.

ما بلم نشریه

علم و جامعه

را مشترک شوم



NAME : _____

ADDRESS : _____

اشتراک یکساله برای آمریکا ۲۵ دلار
اشتراک یکساله برای سایر کشورها ۳۲ دلار
به دانشجویان ۲۰ درصد تخفیف داده میشود

PERSIAN JOURNAL FOR SCIENCE AND SOCIETY
P.O. BOX 7353 ALEXANDRIA, VA. 22307